

از بختیاری و سایر اخطاها و جاکیر داده در مقام جمعیت دستخدا شده شیرخان فولادی
 که سالها حکومت بختی داشت و چند سال بود که در ولایت سورت اوقات بقصد
 بکند رانیدیش مظفر کجراتی آمد او را با چهار هزار سوار بجانب بختی روانست و شیرخان
 کربلایی رسیده مردم خود را بچو مانه که بخت کردی بختی است در ساله بقدر بر سر او نشسته داده
 میر محمد حبیب و میر شرف الدین و یک محمد توبه و جمعی از سپاهیان را در اینجا گذاشته
 وزیر الدین کنور بختی قطب الدین خان که حاکم بروج در دوره بود فرستاد که او را
 از آن طرف بر سر احمد آباد بیاورد و از طریقین سمت بختی مخالفان را از میان برداشته
 شود وزیر الدین بختی قطب الدین خان رفت و قطب الدین خان تا سیاهانه جنگ کرده
 شکست فیت و در قلمه بر دوره متحصین گشت و اکثر نوکران و مردم عمده لشکر او بمطفر
 کجراتی درآمدند درین شهر خان فولاد بشته آمده در نصیبیه مانه که بازنده کرم می بختی است
 منزل کرد و نذرت تمام بختی جامع که در قلمه بختی بودند راه یافته نزدیک بود که بختی را
 متوجه جالور شوند بقدر خواه نخواه قرار بختی داده با استقبال شیرخان روان شد
 و شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان در شهر بختی ماندند و دیگر امر موافقت نمود چون
 بقصیه سیاه رسیده شیرخان صفت است کرده با پنج هزار سوار بمقابل آمد و با دولت
 خوانان زیاده از دو هزار سوار بودند در ظاهر سیاهانه جنگ صعب اتفاق افتاد و شیرخان
 بختی یافته با احمد آباد رفت و خلق کثیر از مخالفان بقتل رسیدند و غنیمت بسیار
 نصیب دولت خوانان شد که با احمد آباد بختی امر که همراه بودند راضی نمی شدند چون
 بقصیه کربلایی رسیده بختی رسید سپاهیان که بعد از فتح غنیمت بسیار با اشاره سرداران
 به بختی رفتند بودند بختی مدت دو هفته روز تو توفش و درین مدت چند دفعه

با جماع مردم کسان به پیش فرستاده و درین حال خبر رسید که قلعہ برودره راه مظفر خان
 کجراتی بضر تب و انداخت و قطب الدین خان قول گرفته اول زین الدین کهنور را نزد
 مظفر فرستاد مظفر عهده گشایی کرده زین الدین را بقتل رسانید و عذر و نقش جہد مظفر اگر چه قطب الدین
 خان ظاهر بود اما چون اجل موعود دیده بعیرت او را کور ساخته بود اعتماد بر قول و عہد
 نموده پیش رفت و حتی تراوری زمین دار راجہ سلمہ بقتل رسیده اجل چون بخشش
 بر آورد دست از قضا چشم باریک نشین است از شنیدن این خبر فقیر و مردی که در نصیہ
 کری بودیم به پیش مراجعت نمودیم و مظفر از برودره به بروج رفته قلعہ بروج را از
 رن و متعلق قطب الدین خان بصلح گرفت و چهارده لک روپیہ از خزائن بادشاہی
 کہ در کتابت بود و خواجہ عماد الدین حسین انرا بہ بروج برده بود با تمام اموال و خزان
 قطب الدین کہ از دہ کروڑ زیادہ بود بدست مظفر کجراتی افتاد و از اطراف و جانب
 سپاہی در اجسوت قریب سی ہزار سوار با و جمع شدند و چون این خبر بسم آمد رسید
 مرزا خان ولد پرم خان و جاگیر داران صوبہ جیمہ را براہ جالور و تبلیخ خان و نور
 یک خان را بشکر مالوہ از راہ نذر بار سلطان پور تعین فرمودہ لشکر مالوہ
 چون کشتہ شدن قطب الدین خان شنیدند در سلطان پور توقف
 کردند القصہ مواقف تاریخ ہر روز از بہن ہمزرا خان کتابت نوشتہ
 در سرعت آمدن ایشان مبالغہ مینمود و ایشان بسر وہی رسیدند خود را بہ
 رفتہ ایشان را بعزت تمام آورد و ایشان دو روز در بہن قرار گرفتہ پیش
 گذشتند و چون خبر آمدن میرزا خان بمظفر رسید از بروج
 احمد آباد مراجعت نمودہ قلعہ بروج را

کشتہ شدن بعد پرم خان

گشته شد بعد نصیر خان که برادر زن مظفر بود با جرس خان رومی قلعه را گماشته
 محکم ساختند و میرزا خان افواج قاهره چون بسر کنج که سه کروی احمد آباد است
 منزل کردند مظفر در نواحی مرز شاه بهیکنفتد من الله وجه محازی لشکر مظفر
 بمجا صله دو کرده چادر زده لکرهاه ساخت و دو روز موقت بماند و درین دور
 جوانان دانه از طریق کازار می نمودند و سر مرتبه علی بیگ و لایق و زرافون با
 تا در روز جمعه سیزدهم شرف محرم سال جدیدی نشی و تسعین و تسعین مظفر کمرانی
 راست کرده بخبک آمد و میرزا خان نیز در بار صفا است فقیر با میرزا مظفر
 و میر محمد معصوم و میر محب الله و بیک محمد نقی دای دال گزین کردند که شهر سر کنج
 درست است خود کرده از عقب عینم در ایتم و افواج طرین درسم آونجه کارزا
 نمودند سید شمس باره خضر آقا که وکیل میرزا خان بود شهادت یافتند مردم
 بسیار زخمی شدند نظم سرداران زیر کز کران و چوپندان و تکیان اینکار
 زسم ستوران دران بهین دشت زمین شش شد و آسمان کشت بهشت بهشت
 مظفر با میرزا خان مقابله داشت که مولف تاریخ بایاران از عقب سید عینم
 برداشت و رای درگاه تیراز جوانا را برموده میرزا خان از عقب بایان سید
 مظفر راه وارش کروت و خلوتی قبل رسید میرزا خان خبر قح نوشت و سید
 ارسال داشت عزمه داشت او وقتی که حضرت از آله آباد متوجه بختو ارکه بود
 در راه رسید خدمت او متحسنتا و چون مکر حکیم ابوالفتح در بایان خطا
 خان خانانی میرزا خان عزمه داشت کرده بود تخصیص محل بعین کجرات و حضرت با
 در نیوقت او خبر قح را رسانید اول عرض کرد که میرزا خان خان خانانی بنمیر

خضر سرمودند که ما هم دادیم و مرکب از بندهای درگاه را بر باد می علوفه
سوار ساختند چون طغر خود را بکنیایت رسانید مردم کریمه را با و
جمع شدند و بعد از استیلا به و طغر خان امرای مالود رسیدند میرزاخان و
امیر متوجه کنیایت گشتند و نظم از کنیایت براج سپید و نادر و دست
میرزاخان تمام شد که او را تعاقب نموده پیروده رسیدند شازده روز
بروده توقف کردند و چون خبر رسید دولت نام یکی از نوکران طغر
کنیایت درآمده مردم بادشاهی را برآورده است توکاک خان بجبهه دفع
درستادند توکاک خان او را بدر کرده مراجعت نمود و سید دولت بعد از مراجعت
توکاک خان باز بکنیایت آمد متصرف شد و خواجهم بردی کوکر میرزا
ارغیلا برب رسید دولت قه خباب کرده او را امریت داد و میرزاخان
تمام شکران بناد و قشند و نظم کوه در آمد شریف خان و نوزک خان
بر انغار و طغر خان و توکاک خان را جو انغار و پاینده خان باستان با و
و جندی از امرای ملول ساخته روان ساخته روان شدند و قهر را بستر نشاند
که طبری ستاد را ملا خط نموده بطری که صلاح باشد خباب اند
فقیر چون بدین کوه رسید بیاد های ایشان خباب کرده ایشان را بر داشته
تا کوه زرک که بر و نام دارد و در وصف مخالفان انجا قطار کشیده بود و خباب
صعب انفاق و قناد و بنوعی شبیه تیر و تفکات که چشمها خیره می گشت و آن
آدمی بسیار زخمی شدند فقیر دم خوب بیاده کرده بکوه سواب که کباب
طغر خان دستاد و طغر خان از جانب جب سیده درستی نباده بود استقامت نمود

ابتاده و قیصر بنور کهما که همراه داشت خند تو ب انداخت اتفاقا یک تو ب
 بر قول منظم رسیده چه را ملاک کرد منظم تا ب نیاورده و از در حیات
 کرد روان شدند و حسن کثیر را نیز قتل گشت میز زانان او بیای دولت جامع را
 او در ستاده مراجعت نمود و با محمد اباد آمد و فلج خان نوزک خان و شریف خان
 و امرای دیگر را لوه را در کرد و تسلیه بروج گذاشت و بعد از معیت ماه قلع بروج نیز
 فتح شده و چو کس و می خان که از قطب الدین گشته منظم در آمده بود از جانب او
 حکومت قلع داشت بقل رسید نصیر خان که او نیز سردار قلع بود نیم جانی
 برده منظم بعد از شکست ثانی برآه جانی نیز و مرپور و جبالا و کجانب لایت سوره
 رفت در قصبه کوندل که دوازده کرومی تسلیه چون که راست قرار گرفت مردم
 را بکنده از مرطوف جمع شده سه هزار سوار یکجا گرد یک کاک محمودی که خنجر
 با مین خان غوری حاکم سوره داده با خود متعلق ساخت و همین حد مبلغ بجام که از جبالا
 صاحب جمعیت و پیله دار است داده باز بفرست احمد آقا و در حرکت آمد
 و از آنجا که عاقبت اندیشی امین خان بود با و گفت که شما پیش خام رفته و از اسماء که
 نامن نریسان نموده از عقب مریم چون منظم پیش خام آمد و در بر آورده گفت
 متوجه احمد آقا و شوید که من از عقب مریم منظم موربی که شصت کرومی است
 رسید در مقام استعداد شد چون خبر بخان خانان سید برعت تمام از شهر
 آمده متوجه موربی شد چون ببریم کام رسیدند موربی چهل کرده ماند
 و امین خان نیامدند منظم حیران سر اسیم شده مراجعت کرده بجا کوهستان
 برده که قریب یکصد و اقصی ملا و سوره است جام و کلا و پیش پیش خان

مرستاده بنجام داد که من و لخواهی بادشاه کرده زرار منظر گرفته و بر
مردم حالای که او می باشد لشکر شمار کرده میرم و امین خان غوری بر
بوسید میرابو تراب بر خود را بنده رسانده اظهار نمود که دو تپه ای هم در
جام خان خانان را سر کرده با نهار کوستان بره بردند درین کوته غنیمت از حد
زیاده بدست آمد و ظن کثیر قبل و اسیر کشند خان کاتب احمد آمد مرا حجت نمود
و منظر با پنصد سوار کاتبی بجانب کجرات رفته در او تینه نام محلی که در شکستهای عظیم و
در آمدند خان خانان در وقت رفتن با بن لشکر از روی احتیاط و خرم میدانی را نمی فرستاد
بر دخی سید دوسیده درو بیک محمد و کامران بیک برادر میرزا خان کیلانی
در مرهله که فریب ندو و در سر راه کنایه است که اشته بودند و بیان بهاد
و میرحب الله و میر شرف الدین و جمعی را در پراختی که در چهار گروهی از تپه است
بارها این تپه میجایور که کسی و همی از تپه است آمد و لشکری که در پاره بود بر پشته
آمد و اجتماع نمودند و منظر با اتفاق کولی و کراسیه سایر زمین را را بنجا بکشد
با وجی که در پراختی جمع شده بودند خواب معبوده شکست خورده بجانب
کاتبی اره رفت و میلان آفتاب که او بدست آمد و مردم استیجا او گشته شدند
درین وقت که خان خانان را کوستان به در کار مرا حجت نمودند معلوم شد که کام
از روی راستی نشنیده است و کلای او را رخصت داده بر سر اوروان شدند
و جام نیز در مقابل آمد و جمعیت نموده بپشت نزار سوار و پیاده بشمار یکجا ساختند
خان خانان چون بهجت کردی و رسید به پیمان رسانده تجدید عهد قول نموده
و کلمات و لخواهی کرد و خان خانان مرا حجت کرده با احمد آمدند و بعد از

پنج ماه حضرت خلیفه ایلمی خان خانان را طلبیدند و ایشان متوجه درگاه
 مظفر که در میان کانتی واره می بود و از این خان بواسطه که قرض را و سمرانی مکروه آن
 بود با اتفاق کاتیان زمین داران جمعیت نموده بر سر این خان دست این خان و
 از برای تخلص گشت چون این خبر با جماعه رسید فلنج مان سبزه در شهر بودیم مشایخ
 در شهر مانده قیام اتفاق ستم را به و میسرانی جمعی از مردم خان خانان و نور علی و
 معصوم و میرحب الله و بیک محمد و کامران بیک سبعت تمام روانه سوره شدند
 بعد از رسیدن مظفر تاب نیاورد و ترک محاصره این خان داده بجانب کجیه روان
 شدند قیصر و نور علی میرحب الله و بیک محمد و سید لاد و سید بهادر و نصیب
 را پیش این خان دست داده که با اتفاق کاتیی واره رفته آن جا با تاخته از عقب مظفر و
 ایند و خود پیش راه او را گرفته بجانب موبنی رقت و مظفر و از نموده از آب از دریا
 شور جدا شده بار یک جیسلمی شنی شده و بعضی جا با عرض آن آب ده کرده و بعضی جا
 کرده است که شایسته بایست که رقت زمینی که اطراف آن است و اگر تخته مسکونی
 چون قیصر موبنی سید طهم و امین خان سپهران خود را پیش دست داده مجدداً
 قول نموده دارد و تلخواهی دادند قیصر بکشت متوجه بریم کام شاد درین وقت خبر
 که خان خانان از درگاه رخصت شده بنواحی سرزمینی سیده است اراده کرده قرض سرود
 و جابلورد و از قیصر تقاضای قیاسم و مزد می که نه کور شد در نواحی سرود می خود را با ایشان
 رسانیده سراج سرود می آن ملازمت نمود و بعلنی پیشکش کرد و سندنانی خان حاکم جابلور را
 که در وقت رقت خان خانان ببرگاه حرکت نالایم اما نه از وظایف شده بود و قیصر
 نوح در ستاده قیصر جابلور را متصرف شدند و خان خانان با جماعه آمدند و دستار

خان اعظم را به تسخیر کن آمدن بهار الله باده بود و بلا زمت خان خانان و چون
دین ایام میر تقی خداوند خان حاکم ولایت بار از بلاد و کن از جانب نظام شاه بر سر حد
رقه بصلابت خان که وکیل نظام الملک شده بود خطاب کرده نمرست یا قه التها بدو
آوردند با عظم خان که حکومت ملوه داشت و در آن دستاوند که متوجه کن شود
و میر تقی و جن لوند خان تیر انداز خان و جغتای و شیر خان چند خان و دیگر مردم کن
نزد دستاوند و امرانی نامدار مثل عبدالمطلب خان و جعفر کاشانی و رای درگاه
الملک را در نظام الملک راجه اسکنان شیخ عبداللہ شیع محمد غوث علی
داود توکات خان و سامانچی خان سبحان علی ترک با و کثیر که بقصر آنها با طاب
باتوجه و سیصدیل البکرا ملوه تعیین فرمودند و شاه قح الله شیرازی را که
صدرت دیوانی داشت بخطاب عضد الدوله متمار ساخته بحبیت برانجام کار
رخصت کردند و خواجگی نسج الله له حاجی حبیب الله کاشی انجمنی این شهر و قمار
فرزنی را دیوان ساختن جوین لکرها درمنه که سرحد خاندین و کن است سید اجماع
موند و اعظم خان را به شهاب الدین احمد خان که در آن وقت حکومت اوجین داشت
کشیدن بدین شهر که باغوی شهاب الدین احمد خان میانه است عداوت تمام بود
عضد الدوله خواست که رفع آن که وراثت نماید شهاب خان را با آن سکه آورد و اعظم
که حدت مزاج قوی بود ناخوش آمد شهاب خان را و عضد الدوله را شهاب بنده
شش ماه درمنه بنوقف کرده معطل مانده تا کابجایی رسید که شهاب الدین خان در
خود را مستعد سوار شده خبر دستاوند که خوش باشد چون از انظر آب که
اردوی اعظم خان می بود آوازی بر نیامد نقاره زده لطف درگاه متوجه شد و فرود

راه را که دانیده بجا بست و ایسن که خانه و مردم اعظم خان بجا بودند و نشسته
 بر دانه جلی از اعظم خان بشمار نمود که تسلی بجای که شهاب خان دارد و خود را
 در قوه انداخت مردم او را بر بند کرده برون کرده تمام خانه که انجا بود هیچ
 چون این خبر با اعظم خان رسید بر او رفته زد یک بوی که چشم زخمی با و بکار با
 رفت که عضد الدوله با وجود آرزو کی که از اعظم خان داشت بسعی امر خود را با
 رسانیده شهاب خان را بضمیحت از قلع و دود آورده شتابان در مطهر که در
 نشست نزار رو پیاشته که باده را از جای که او تصرف کرده بود و بوی شهاب
 بعلت تقاوی عیایای صبر داده بود اعظم خان تصرف کرده از خانه اعظم خان را
 باقی را بسعی عضد الدوله که آشته برون آمدن متوجه درگاه شده بود که در راه و ما
 جاکیر سرنج بدو رسید انجا توقف نمود بعد از رفتن شهاب خان فی الحکله مساند الدوله
 و اعظم خان القی بهم رسید بن اجه علیجان حاکم اسیر ربان یورنخا لغت که با
 رامت بهد نمود سکندر کن را با خود یکی ساخته بمقابله امن و عضد الدوله پیش آمد
 علیجان قهر خیز خواست که او را دلتخواه سازد صورت نیاید و بلکه در مقام
 این شد که عضد الدوله نکاه پیش نه از سواری که با و بودند ضایع سازد بعد از آنکه
 که این کار است ننشود و عضد الدوله را حضرت کرده او میانه خود بیان ایشان
 محضی نمائند که از اول حکایت تا به انجام عبارت کتابت این نسخ محمد فنا این ساد
 حسب حکم حضرت در آن سکر در ملازمست عضد الدوله بود اینها را خواجه نظام الدوله
 احمد مولف تاریخ تحقیق نا کرده نوشت بود و قهر این نسخه را حقه خود می نوشت
 که خلاصی درین باشد جرات کرده انچه دیده بود نوشت امید که مغذور باشد انچه

میان عضدالدوله و اعظم خان خوش بر نیامده لا علاج عصف و له از راه لکه بخار
مراجعت کرده متوجه کجرات شده تا خان خانان را بگویم که بده کاری از پیش بر
از آن جانب چون حقیقت سازی این مردم بد کنیان را بجهت بیخانی ظاهر شد بر
خان اعظم آمدند شاره راه را چپ کرده بجانب بارقده شهر الحویلی را که در
اصل اینج بود است غارت کرده انجا بمستقامت نموده متوجه مبارشه و بنیان
بعد از این بی بهره از مندی و کند و کشته از پی در آمده منظر آن که در و می آمدند
پیش میریت بچین منزل منزل می آمدند تا اعظم خان از ولایت خود برین
کرده بند ربار رسایند در سرحد قرار گرفتند بلکه دست اندازی جدید نموده
و اعظم خان با حمد آباد بخان خانان مکاتب فرساده و استمداد نمود و خان خانان
مولف تاریخ را با جمعی از امرامثل خواجہ محمد فیض و میر معصوم کبری بهادر خان فوت
زین سپهران را چون کرن که در کوکی عضدالدوله بودند در خدمت کجرات آمد و
ضیبت خان ترکان حسین خان را در قاضی حسن مد کجرات و غیر ذلک روان ساخته
فرار داد که خود نیز متعاقب خواهد رسید بن قیصر محمود آبا و رسید اعظم خان بسکرا
در بند ربار که اشته خود با پنج شش کسی متوجه حمد آباد شده خان خانان بهر
از حمد آباد باستقبال او آمد بعد از ملاقات آن وزیر محبت داشت با تقاضای حمد
روستند تا سامان خود نموده و خیمه و زانجا اسوده با تقاضای متوجه و کنیان شوند
قیصر امیران متوجه مقصد شده به بروده رسید بود که نوشته خان خانان رسید که تا
آمدن ما شکر در بروده توقف نمایند و اعظم خان در حمد آباد از خان خانان حست
شده از زده بیشتر به بند ربار رفت که تا آمدن خان خانان در انجا محبت نموده

خان خانان بعد از مرگ خان اعظم و بروز از احمد آباد و بریده با بقا و عضد الدوله مسجود
 گردید و کشته شد و قیصر انجا ایشان را ملازمت کرده همراه شد و ایشان متوجه بروج
 گشتند چون بروج از نذر بارگتانبهای خان اعظم رسید که چون بسات رسیده است
 امسال توقف باید کرد و بعد سال آینده با بقا و متوجه دکن خواهیم شد بعد از آن
 اعظم خان با احمد آباد و مراجعت کردن در آن مای قصاب میرزا و آمده و در باب
 رنجاندن عضد الدوله و شهاب خان لکهنو بهیم زدند و آمدن با احمد آباد و تعزمت
 نوشتند و اعظم خان بے سرو سامان متوجه مالو گشت و راجه علی خان و دکنیان نیز
 بجای خود رفتند و خان خانان مراجعت نموده با احمد آباد آمدند و قریب پنج ماه
 در آنجا قرار گرفته با نظام مہمات اشتغال نمودند و درین اثنا خبر رسید که حضرت متوجه
 کابل شده بودند و اتاکت نبارس شریف دارند و داعیه تسخیر بدخشان دارند عرض
 گویان در باب سلوک خان خانان سخنان خلاف بعض ساینده اند و در میان چند برادر
 و مان طلبش این رسید بن مصنون که عضد الدوله و طبع خان و نوزک خان و نند در
 کجرات بوده خان خانان اول کویج و مردم محل خود را روانه سازد و بعد از آن خود
 بیاید و در یک ماه دوستان باین مصنون رسید عضد الدوله چون اشتیاق
 اند مت داشت طبع خان و نوزک خان و نند را در احمد آباد گذاشت خود با بقا
 خان خانان بدکچو کی متوجه درگاه شد و در عرض معده روز خود را در لاهور بگذراند
 رسانیدند و در همین ایام خان خانان متوجه درگاه شد و در عرض معده روز رسید که
 گنکهار به معاودت نظم کجراتی بر سر ای شکه که نهندار جالادار بود آن او را
 بفصل رسانیدند و قصه ای شکه خیابان است که این سیرایان را جالادار

و چون نوبت حکومت باورسید بازین داران نواحی محل عام و کمسک صاحب
 کرده غالب آمدند پس آتش شجاعت که از روشا به بود در بلاد کجرات
 مقصد نام او بتیاند و شهرت عظیم دار و اتفاقا او را بایست صاحب که
 برادر او با کمسک را بودند جناب معیت او را بایست صاحب بقبل رسید
 و علی کثیر از طریق شمر شده و رای سنکه نیز زخمها خورده در معرکه افتاد و
 از جانبین کشته شده بود که با جوان او و پسران و نزدیکان را بر مقتولان که
 افتاد و رای سنکه را زخمی ناید و ندانسته بی خدا او را همراه گرفته معالجه کرده بجا
 بخاله بردند و مدت دو سال در لباس جوانان عالم را سپهر کرد و بجا بچه بروم و
 عراق و خراسان قه از راه ما و از هر وقتی که خان خانان بر سر مظهر آمد و بود
 ام دید و قضیه و باز کعبت خان او را بجهالا و امیش سپرد که راجه بود و
 دست ما دند که مردم بخا او را بشناسند و حقیقت ظاهر کرد و او رفته نشا
 کفر دم او را شناختند که چه اول سپرد و بی تابی چند کرد اما آخر مردم بروی
 و باز بجای اصلی خود قرار گرفت و باز آمده در مرتبه اول همراه خان خانان
 حضرت قه حضرت توارشها نموده که خنجر مرصع در کمر او بستند و نمودند
 که از ما چیزی طلبند یا زبان بدهی او گفت که بگو که یعنی کرسنایم و غرض او این
 که ولایتی بده حضرت رو کرد و ایذه و مودند که همان کرسنکی در طبیعت او
 و باز او را بولایت او رخصت کردند و رفته چند مرتبه بر سر کاتبان تخت
 آورده ولایت ~~کهنکار~~ رانرا محنت دادن گرفت و صاحب جمعیت
 مقصد بود که از توالع جهالا و او بوده است متصرف شد مردم نواحی که از قیام

با او عداوت داشتند جمعیت مژده بر سر او آمدند چون این خبر شنیدند از هم
 متوجه آن مردم شده در شب مناسب ایشان رسید آن مردم از پیش کف و شانه
 که اگر تو همان را می شناسی در شب بجا نخواستی که او از روی تهور کنونی
 ایشان کرده ما نخواستیم که رسید بود توقف نمود و سر در زیر سپهر کرده خواب
 رفت درین میان ایشان در صفت پسر همان را و دلایلی کرده بجانب خود
 و چون صبح شد بحضرت خود او بر سر او آمدند و او با شتاب آمد و می ماند بود
 شده خواب کمر و ما پاره پاره شدند بیت من با سیم از خود بیشتر که توان
 زدن مشت بر نشانه قصه چون منظر خبر قتل خانان را با بای می عیان شنیدند در امر
 که مراد او را ملک است آمده بنیاد جمعیت نمودن که دست بچایان بجا فطرت
 شهر ماند و فقیه با تقوا سید قاسم محمد رفیع میر معصوم و حسین خان بیگ محمد و میر
 متوجه تدارک قصه ای شکم و دفع منظر شده چون هلو در سید و ج و ست
 که مواضع متعلق بر کلبه جالبه که بکنه کار تعلق داشت باخته عارت نمودند و میبایست را
 و جمعی را بر سر منظر با بامردن رفتند و منظر را بجا بکاتی دانه رقه محمی گشت
 و جام سپهر خود را پیش فقیر و ستاده از بی اعتدالی را می شکم عذر با خواست
 و کلای خود دست داده مجدداً اختیار و نخواهی نمود و فقیر مراجعت کرده با جمل
 آمد بعد از آن فقیر با جمل با دست بچایان متوجه صورت شده در برون شهر منزل
 و منظر را بخاطر رسید که چون لشکر مراجعت کرده مر کس کاکیر خود رقه اگر من
 خود را به ولف و کتبایت ربانم تا رسیدن لشکر شاید که صاحب جمعیت شوم
 و دو نفر سوار کانی جاری میمل همراه گرفته سرعت تمام متوجه دونه شده چون

میدنی رای از دولته رسید قیصر در ساعت سوار شده متوجه دوله شد و تا شام در
کنج توقف کرد و طلح خان بنیادینا رسید از امر و اعیان هر کس در شهر بود مثل مبر
معصوم و خواجہ محمد ربیع دولتان بودی مردم خان خانان همه رسید و صبح بدو
رسیدند در آن ساعت منظم بچار گروهی رسید بود چون قراولان خبر بدیدند
لشکر احمد آباد رسید بکشتی بجانب بنی روان شد و لشکر میروزی اثر در دوله
آمد و فتح خان شب مراجعت نموده متوجه احمد آباد شد قیصر و دیگر امر متعجب
روان شده یک روز و یک شب چهل پنج کرده راه طی کرده چون به مردم
رسیدیم معلوم شد که منظم موضع اکهار که چهار گروهی از اینجا است رسید
ولد سید جلال را با عیان و اطعان خود می آمده است بحسب اتفاق در خورده دل دارد
چون شام شده بود در میان فتح حرکت نموده بود بیت سوار با یک نفر
و ستاد که در یک گروهی آن موضع قدم طبل کنند تا منظم کان رسیدن لشکر نمود
ترک محاصره بدو آنجا خلاص شوند و بغایت آید میرونی نقد بر تعداد آنجا بکشتن
و منظم کاتبان کشته روان شد یاران قیصر صبح سوار شده از عقب او ساعت دوم
و تا کنار رسیده در موضع چهارم که متصل آب است همانا که اشته با احمد آباد می
و بعد از چهار راه کل زمین داران کشته و بیعت نزار سوار و ده نزار پاوه جمع شدند و در
سادی بن هو که برادر زاده ای که کار اندر بر سر قصبه دینپور از توابع مین امین طوعه
محاصره نمودند و بیست روز در آنجا بوده شهر بیرونی را بنجاک ابرسان شده تا
که در می موضع آن فوج را دینپور را خراب کردند چون اسیر احمد آباد رسید قیصر اتفاق
سید قاسم دولتان بودی میر معصوم مکی و سین خان فروینی و دیگر مردم کو

رفته اند مخالفان خبر کوکاست سینه و وار نموده از آب آن که نشسته بود لایت خود را
 و چون تیرک انکار و سدن باب منغولان را نم بود در جای که عرض آب از سه کرده
 زیاده نبود که شش در ولایت کجته در ایام و داو غارت و تاراج داده قصبه که
 و کناریه که از جانی نامی کجته است سوخته خراب باقیم و عنینب یار در صف
 لشکر درآمده و قریب بیست و پنج از ولایت کجته درین سه روز خراب و نابود گشت
 و برابر مالیه و موبلی ما با زرین عبور نمودیم و عرض آن آب دوازده کرده بود از صبح که بنیاد
 که نشن کریم تا وقت غروب عبور نمودیم و عرض آن آب تا ناف آدمی بود از آن
 که نشسته بر کینه مالیه و موبلی را که معموره و ولایت که کار بود غارت نموده سه روز
 در موبلی توقف نموده بکنار نوشت نشسته که چون شیند شد که این عمل را با جان بی
 رضای او کردند بحسب آن فی السجده کشالی و احوه شد و الا بخیرای امان خود میرسید
 اگر اوس بعد در مقام دولتخواهی ملا فی نباشت خواهد دید آنچه خواهد دید که کار و کلای خود را
 دست داده عدل و انخواست و من بعد به باب ماصل گشت و در دست خیم و سقین
 تنهایی بهر خور در این خان از بدیاری غی شده پیش مطهر رفته او را برداشت بهر مرد
 چون خبر مارکی رسید مقیم بقای نوزک خان دولتخان و دیگر مردم که بمدة وقت همراه
 بودند بر سر مطهر رفت و چون را بگفت که از اجداد با و متشاکر کرده است و از جونه که
 سبی کرده رسیده مطهر را نموده جانب آن دست رسیده ی جان که وکیل امن خان سر
 بود بانو کس کوکل و دیگر زمین داران بر خان سکند ملک امین و دیگر مردم اعیان انجا با و
 ما بنده سوار از مخالفان جدا شده از دولتخواهان تسلی گرفته همراه شدند مرکب از غنای
 بادشاهی امیدوار ساخته شد و لوازم هماندازی بعمل آمد با هم و این خان برین

مورد استاده باز باز کی استیاء دارد و نوحی کردند و حبلی ارفاق بل کانتها را خسته
شده و بعد از دو ماه شک کرد بجانب او تهنید آمد انکار کرد لی واره رفته و بمحله رسید
که از کولی نجابت استحکام داشت ناخن و خراب کرده معیت طایفه ساخته تمام کرد
استیصال آن طایفه نموده شد بعد از پنج ماه باز شک کرده بجانب بانگای و نوحی
رفته و معیت و مسا و اراسی نموده معیت را و ت را بقل او برده و کرمسی کولی
کشت کولی را که عمده متردان آن نواحی بودند احساج نموده بجای آن متردان طایفه
ساخته تمام کرده شد و در دست بست و تعیین تسعایه حضرت خلیفه الهی کجرات
انجان عظم داده بنده را ملازمت طلبید اشتد و در چهارده روز که بسیار
محبوب است از کجرات شتر سوار یا بغار خود را بلاهور رسانید شرف بای کولی
در پای قمر در هم خسر و آنه کشتی فرمودند که همان وضع شتر سوار بدو تمام
در آید معیت له احوال کجرات که فقیر و درمانیان بوده یکجا نوشتند اکنون شروع در
و قانع که در ملازمت حضرت کشته می نماید و عرض میکنند که بقیه احوال که در
اشنای راه الهی باس دی نمود چون در اثنای راه خبر فتح کجرات
علیه رسید آن حضرت بفرمود شکری که باری از و متعال اقدام نمودند و در میان تمام
کو که راجه را محبت را که راجه و لایت بنده بود بکمال نسب و ملو حسب از راجهای
اعتبار تمام داشت و مرکز اطاعت سلاطین بودند نموده بود و با عیة آستان بوسی
و در محبوس ملازمت رسیده بنوارشات خسروانه بای کشت و یکصد و بیست و شش
بیکش کدزانی و یک قطعه لعل آید که نجاه مراد و پنهان داشت داخل شکمش او بود
ذکر و قانع سال ششم از طوس حضرت خلیفه الهی ابتدای این سال مورخین

این کار آنحضرت خود بنفسین در مجلس راجه بکوبید اس شریفی قدم از زالی
 داشتند و مجلس عقد در میان خانه مخصوصات و اشرفی عقد کردید و مبلغ دو
 کروتنکه مهر صبیحه راجه تفرشت و از خانه راجه بکوبید اس تا بدکاه تمام راه زرو کو مر
 افشاند و شار میکردند بیت بس کو مر و زر که افشاند و شد و زر چشمتان
 مانده شد و راجه بکوبید اس از قسام جهیز طلا آلات و پارچه های نفیس و انواع
 افشاند و طویل اسپان یک صد و پنجاه و سی و دو کینه کان صبیحه و چرخ و سکه و سکه
 چندان نظر اشرف گذاریند که محاسبان و هم اندیشه از حضرت آن ماجر که مذکور
 زبکاه و شش خرد و آنرا است و شد که در قوام سال ششم و یکم الهی ابتدای این
 سال نور جمعه بیت و نهم رجب الاول سنه بیست و سه و تسع و تسع و تسع و تسع و تسع
 مجلس روزی بطریق مهم و منقعه گشت و در اقبال این سال در خنده فال مهر بر نفسی و
 خداوند خان امرای کن و می امید بدکاه بادشاه جهان نیا و آوردند و شرح آن
 احوال بسبیل احوال تقریب و قانع کجرات که در بالا گذشت و چون این جامع
 از ضلالتان شکست یافته در برهان تو بر آمدند و میان ایشان راجه علیخان حاکم
 ریانیو متصرف شده را بجهت یکصد و پنجاه و سی و دو کینه کان صبیحه و چرخ و سکه و سکه
 نیا و ستاده در روز نور و سلطان و جشن غافانی امرای کن و نهر است
 بوسی سر و ارگشتند و بیشک شاه لایق گذاریند و مورد رسم خرد و آنرا شدند و
 مدیران بامیر فتح الله شیرازی ابخطاب عضد الدوله و صدرت کل ملای
 نهند و ستان سر و از سا خند و پنجاه و سی و دو کینه کان صبیحه و چرخ و سکه و سکه
 ماه رجب همین سال عزت داشت و از دو تن از کابل آمد که میرزا سلیمان خان

دیگر بدیشان دست یافته نصر گشت و حقیقت این قضیه برین نهج است که عیسی
 او ذکاء قبیحی که بر سر بدیشان آمدن میزاسیدمان دست عنایت داشت به اتفاق اعیان
 بدیشان جمعیت کرده بدیشان در آتن بامرای عبداکخان او ذکاء حبس کرده
 تفتیح طبع خصماص وایت مدیرین ایام خان خانان زکرات آتن پیشکش بسیار
 فرستاد در نظر اشرف که رانند خیابانچه بالا گذشت و مدیرین ماه عرضه داشتند
 لاسکیه و خواجہ شمس الدین محمد از انکاس بر سر رسید که میزرا محمد حکیم بر تبر مرصع باو
 افتاده و سریدون از ریشا و کاروانی همراه گرفته متوجه کابل شده بود و در کابل
 با نفعانان خیابان کرده نمریت یافته بار بر کشته و ریشا و در آمده و اتفاقاً
 در اندرون شاه قباد و دو نفر شتر بار سو و اگر این سوخته و سریدون از آن اتفاقاً
 شده از راه دیگر متوجه کابل شد در اتنای راه نامقادس از بی ابی و ششکی ملا
 شدند و مدیرین ایام خبر فوت میزرا حکیم بعضی حصر رسید میزرا محمد حکیم اگر چه برادر عیسی
 آنحضرت بنود اما غایت شفقت آنحضرت درباره او از برادران عیسی زیاده بود
 با وجودی که اکثر اوقات قدم از حد و انداز خود بیرون نهاد و آنحضرت با جنها
 او را با بود انکاس میرا عاصی رحم و موده غنایات و دشامانه را در باره او مبدل
 میداشتند و جبهه تبه امرای کبار را با شکری بسیار بکرم و مدد او و مرستاده کابل
 از زانی داشتند چنانچه سابق گذشت القصه بعد از شنیدن این خبر ملاست از بر سر
 تعزیت پرداخته و کفایت کابل و غریب نموند و منجواستند که ولایت کابل را
 سابق بر زندان محمد حکیم مقرر دارند امرای کبار بعضی رسانیدند که وزندان میرا محمد
 حو در سال انداز نموده ملک داری بیرون نمی توانند اندکشنه بخودان معرمانی در

که شد آن شاید سگستن مثبت: رعیت تواری و سر سرکشی: نه کار سب مارچه
سر سری: و بگراود کباب به نشان را اگر قده کین کابل است نیا بان رای مالک است
نصیب کار پنجاب قرار گرفته هم ماه رمضان این سال با پی دولت در کباب سواد
آورده بطرف پنجاب و آن شدند و خان خانان اخلاص ماهره داده و متار کردانیده حضرت
کجرات رمودند چون اعظم خان بنخیر را بدکن با فرد شده بود و عضد الدوله امیر فتح
را بجهت اتهام مهم دکن رخصت رمودند و چون این قایم در بمن واقعات کجرات کرد
شده بگرا جرات نماید و خود بدولت کوچ کند و به جمع مقام رمودند و طو
زار مانع الانوار بر بزرگوار نموده تمامی مزارات بزرگواران را زیارت و موده قمر و مسکن
و حلی را با تمام عام بر سر بشاداب ساخته و هم در دلی مال شوال نمایان گشته و صبح بیستم
سید با آورده از دلی کوچ رمودند و نوزدهم شوال نوکب اتقان رباب اسلح زول و منو
و در منزل خبر رسید که کنورمانت که جمعی از مردم خود را از آب سیلاب که رانیده و شا
در ستاده و شاه سایک که میرزا محمد حکیم از شیندن این خبر دار نموده بکابل ردت و هم از
لاهور صادق خان را بکجاست که دستاوند و در روز چهارشنبه نهم شهر ذی قعدة کنار آب
پنجاب مخیم بر وقعات اردوی معلی شده و در همین منزل شیخ عبدالرحیم ساکن لکنو که در
زمره امرا انتظام دارد و جنط دماغ پیدا کرده خود را بجنج زود و آنحضرت بیست
خود نهم او را دوخته و محبت یافت و بیست و ششم ماه ذی قعدة کنار آب سیلاب
بعوز رمودند و در منزل مرصه داشت کنورمانسکه که متضمن کعبیت اعلا من و اعلاست
مردم کابل دستخ آن حدود بود و بعضی اشرف سیده چون کنورمانسکه بعوز ریزه
کابل در ایام دیدن فرزندان میرزا احمد همراه گرفته با تمام امر ابدیدن کنورمانسکه محسن

بنمایند ششای امیر و اسرار خود را با خواستش الین جانی در کابل گذاشته
 بایسیران امرای میرزا متوجه پایتخت رسیدند و خلافت میرکشتن بتاریخ نسبت به نجم و
 مقصود اول بندگی باین مقام و اکتاف واقع است کنونی است که بایسیران میرزا محمد
 و امرای او آورده به تشریف من بوس دریافت و بایسیران میرزا محمد حکیم ذکرا
 او مورد غایت برده اند و هر یک از مردم عیان بنجره و ششای
 رویه نعمت سروده علوه لایق جاکر مناسب محبت در نمودند و چون
 بادشاهی بنواحی انکاس بایسیران میرزا شام رخ راجه به کوه دهن ششای
 قلعه ان محرم و دیگر امرای مادر که قریب پنج هزار سوار بودند به تشریف و لایق
 رخصت در بودند و روز دیگر زین خان کو که با فوجی از آستانه بر افغانستان بود
 و استیصال آن طایفه معده و ان ساختند حضرت خلیفه الهی در روز شنبه
 ماه محرم الحرام ششای و سقین قلعه انکاس بایسیران که از شهادت آن حضرت است
 ابطال از زانی داشتند که قضیه تاریکی در زمان سابق شخصی هندوستان
 در میان طایفه افغانان در آمده مذمب زند و الحاد را رواج داده اکثر ان جمعا
 امیر خود ساخته خود را بیروشناسی نام کرده بود و چون او فوت کرد بایسیران
 طایفه نام که در حسن چارده سالگی بود در سنه نفع و ثمانین و تسعایه که ایات
 از کابل معاودت نموده بود بکرامت حضرت آمده مورد محرم ششای
 شده و از شهادت جلی روزی جنبه در ملازمت بوده و در مینا به افغانان
 بایه قدوسه و خلق کثیر را بخود متعلق ساختند و راه هندستان و کابل را
 نظم در خشی که تلخ است و بایسیران ششای بکشتن زبانی مانع نیست

در ازجوی غلّه شش هکتم است: پنج اکببین ریزی شده ناب: برانگام
کار آورد: همان میوه تلخ بار آورد: حضرت جنت دج در مع طایفه روستا
که در حقیقت عین تاریکی است و من بعد تاریکی زبان تسلیم خواهد رفت کنوزان
را بعین موده کابل را در جا که او عنایت کردند و چون خبر رسید که زین خان کو که
در ولایت سوادآه با طایفه افغانان که از مور و تلخ زیاده اند در افتاده است دوم
ماه مهر منته کور سعید خان لک و راجه بر و شیخ میضی فتح الله شربی و تاس
و صالح ماعل و جمعی دیگر را که کماک و دوزین خان کو که رخصت کردند و بعد از چند
حکیم عبدالفتح و جمعی دیگر از بندای درگاه از بی انجماعت و ان ساختن چون شکوه
زین خان لک می شدند دست تاخت و تاراج اما غنای را آورده غنیمت بسیار کردند و
بکوتل که اگر رسیدند شخصی را جیره بر بکعت اما غنای است و معوی شش چون دارند
عرض که و تنگی از سه چهار کرده پیش منیت اگر این تنگی عبور شود از غنای سحر
جمعیت ماطر خواهد شد راجه بر بی اگر زین خان لک و نماید کوچ کرده اراده
کوتل کرد تمام لک از عقب او کوچ کرده در آخر آن روز که قریب مغرب بود متوجه
تنگی شدند افغانان را طواف بالایی کوه رسید به تیر و شکاف قنده
غظیم واقع شد و چشم خشم طرد رسید و قریب شب نزار آدمی بغاوت
را جیره بر بغیل رسید نهی راجه و در محبند و خواجہ عرب که بخشی آن لک بود
و ملا شیرین عرب و جمعی کثیر از مردم اعیان در آن شب هلاک شدند و زین خان کو که
و حکیم ابوالفتح در پنجم ریح الاول سال مذکور شکست یافته محبست بسیار بقلعه
رسیدند و ای محمی از با طر اشرف که آن آن شان را از شرف می

داشتند و راجه تو در ملابست که عظیم مبارک این امر نصین فرمودند و راجه از رو
 کار دانی که بوستان در آن جنبه بافتلعه ساخته از غارت قمارج دقیقه فرود
 نموده است جهان را بر غایتیک ساخت و کنورمان شکمه که بر بر تار یکسان
 رفته بود و در کوتل خیر باطن سایه قابل موده و حشوی کثیر از تار یکسان
 رسانید و در همین ایام خبر رسید که میر ترش نام بلخی عبدالله خان پادشاه
 ماورالنهر با تجمعه و دیار می آید و نظیر بی اذکاب که از کبار امرای عبدالله بود
 از نور خنجره و باببران خود قبری و شادی باقی بی که مرگدم بر تبار رسانید
 روی التماس بدرگاه سلاطین تا ظهور دهند حضرت خلیفه الهی بشیخ و رب بختی و احمد
 کابلی و جمعی از اجداد را رخصت فرمودند که باستقبال کاروان شاهانه از کوتل خیر
 نموده رانند این حاجت بود و معاونت کنورمان شکمه فاعله را از کوتل که رانیدند و تار یکسان
 سر راه که قه خنجره کرده شکست نایه و بسیار از آن ملائین نقل رسانیدند ذکر وقایع
 سال سی و دوم المظفری روز شنبه یازدهم ربیع الآخر شمس و تقوین تسبیح
 تجوید نبر اعظم و عظیم بخش عالم از حوت بکل و بنیاد نور روز سلطانی و شاد
 سال سی و دوم المظفری شد و دو تنه خالص که در قله اکانت واقع است ستور
 بقاش میروای مضمون است چنین حیرت و به متعده ساخته و کنورمان شکمه کلا
 رسانید که رقص میرزا شامخ کبشیر و مسلح نمودن او با کیم کشمیر سیه
 امرا کلازمت میرزا شامخ و راجه به کوشش شاه قلی خان محرم چون بکوتل
 بهولباس که سرحد کشمیر است رسید بویوسف خان حاکم کشمیر مان کوتل رسید
 سر راه ایشان که قه راه رسیده و ساخت و چون روز چند اوج قاهره معطل

و برف و باران باریدن گرفت و رسیدن علایق اطراف انقطاع بایست
کشت زمین خان رسیده علاوه آن همه بایست محنت کشت امر او را بر مسلح
زعمران زار و دارا ضرب را انجا لشکر میهنی سپاه خدای تعالی نمودند و بوقت
این مصالح را عنایت داشتند که امر او را دید که لشکر فریاد میزدند و بوقت
بلازمت روان گشته و چون بدگاه معلی رسیدند این مصالح را پسندیدند و نقد
و جمع امر او را کوشش ممنوع گشتند و بعد از روزی چند در روز شرف اقبال کوشش
و خاکبوسی را وادی یافتند بیت چشم کریم را چه کدارش گشتند از پس از آن نوازش
مهرین و شرف اعلی باده خان و نظری با و زنند آن کوشش رسید و این
وادی سنکه نبردین روز کلانتر از سرداران بوجان آورده بقیه بوسی
شدند چهار لاکت تکه مرادی که با بصد تومان آن باشد بظرفی و در زندان
انعام شد بعد از تمام مجلس نوسازی کنوران سنکه را بجهت زیادتى تا به
بکوکا که او در مل که باستیصال افغانان بوسیف و غیر هم نصیب شد
بود رخصت نمودند چون حاضر شرف از هم افغانان و نواحی اکتساب رسد
و اعانت بایست را مایات مالیات بغرم استقرار در اخلای لا بهور در
حرکت آمد و نسبت به بام ربع الثانی سال مذکور بای دولت در کاست
نهادند و چون کنواری سنکه را در نیولا بکوست کابل نامزد کرده بودند از کابل
آب بهت اسمعیل قلیان را بانسکر عظیم بر افغانان تعیین نمود و حکم جهاد
با بسم کنوران سنکه صادر شد که چون اسمعیل قلیان با و رسد او متوجه
کرد و رسید حامد بخاری نیز بکوکا اسمعیل قلیان در مع راه زمان و متروک

افغانان تعیین شده حکم شد که در شیاور بوده باشند و ایالت عایا که کینان
شکارا که کینان بنواجی لاهور رسید شب جمعه معدوم جمعیه الشانی سینه کوزو
اجلال ارزانی داشتند و متعارفان این حال سپهر عجب در آنکه بکوستان کابول
برده ولایت دامن کوه را مراحمیت میداد و بدست نوکران حکیم ابو القم در چینه
شیرکوت قبل رسید بود آوردند و در چینه ماه رجب این سال وزن حضرت
خلیفه الهی منعقد شد جشن عالی ترتیب یافت و چون تفصیل خصوصیات این مجلس
گشت گرانمی نماید و در روز هفتم شهر رجب سینه مذکور که خدای شانزده
جوان نخب سلطان سلیم بد قهرای سنگه که از امرای کبار است وقوع یافت ای
بیشکیش بسیار و چهره پریان که زاینده معاخره با و غر ساینده در اوایل شعبان
سال مذکور محمد قاسم خان میر مجرب و فرستخ خان و صدار و کوجر خان و منیر اعلی علمت
و خجری شیخ دولت بختیار و جماعه کثیر از دولتمداران آن تنجیر ولایت شیر خست شدند
چون سکه فروزی اثر منفی در کوه و سنگی در آمده و در کوهل کر بل یعقوب سیر یوسف خان
که خود را حاکم کشمیر نداشتند بود با جمعیت بسیار در مقابل آن تنگی کوه را محکم کرده
اقبال دولت وارد و چون حضرت خلیفه الهی کار خود کرده سناک فقه در میان کشمیر
انداخت و بعضی اهل این حال که چون سرداران کشمیر از سرخی سرداری یعقوب
بودند چپک از وجهه پیش محمد قاسم خان آمدند و جماعه دیگر در شهر سرنگه
بای حاکم نشین لاکش میر است لوائی مخالفت بر او اذیت یعقوب کین فتنه درون
اهم دانت رگش متوجه شهر شد و انواع قاهره بی مانعی بولایت کشمیر در آمده و یعقوب
نابینا درده وار نموده بکوستان مت و انواع بادشاهی شهر سرنی بکر است

شده در پرکناات عمال مستاند و چون حقیقت حال بعرض حضرت علی
رسیده بمحمد قاسم خان و دیگر امرا و اعیانیت و الطاف صا در موده تر
را بعنائیت و التفات ممتاز ساخته سر او را فرمودند و یعقوب کشمیری باز
کرده بمحمد قاسم خان خطاب کرده سکت و مرتبه بمرتبه بنحو آن آورده کار
ن ساخت و لشکر طغر اثر او را تقاب کرده در کوههای پر خست و در بانی
پیش انداخته مغلوب و منکوب ساخته زد و کوب آن ساینده که دستگیر شده
عاقبت از راه غر و امانسار پیش این محمد قاسم خان اید و در سلاک
و و لنجوها ان منسلک شد و ملکات شیر صانی گشت و در نوزدهم رمضان شد که
ابو الحی عبداللہ خان دیدرخصت کرده حکیم مام را بدر حکیم ابوالفتح که انصایل
کالات صوری معنوی راسته است بر سالت همراه او کردند و میر صد جهان
از سادات حسینی ولایت قنوج کالات انسانی امتیاز دارد و حجت عراق
اسکنه خان بدیع عبداللہ خان تعیین فرمودند و محمد علی خان لکنی و قریب کات
روپیبه که سه نمره و معصودمان عرا و باشت از اسباب نهستان کجها نصیر
کرده بعبد اللہ خان سوغات مستاند و در بین ایام خبر رسید که سید طاهر
که از امرای کبار سلاطین کجرات در سلاک و و لنجوها ان نظام باقیه بود و در
بر مع ورق مار یکبار قیام داشت روزی تاریکیان در تب بیت نزار بنایده و بجز
جمع کرده بر او آمدند و او با چند کس در آن وقت همراه داشت بریده
کرده شهادت یا حضرتین خان که که و شاه قلیخان محرم شیخ و یحیی و جمعی
کثیر از امر و ملازمان را بحمت تدارک اس امر و استیصال تاریکیان خصم نمودند

چون تارکیمان در کونل خبر آمدند و بحکب صعب تعالی فداوه و مان سنگه بفتح و میر و در
 اختصاص ما بیت خلق کثیر تقبل آورده و در جبر و دشت و در کوه خیر تمانه که داشت و در
 همین ایام میرزا سیلما که از کوه غلجه به بخان آمده باز استیلا بهم رسانیده بود و در
 از کبک و از منوده بکابل آمد و از کابل متوجه هندوستان شد و در ماه ربیع الاول
 سنه شصت و تسعین و تسعمایه بلازمست حضرت آمده و در اقصای شاهنشاهی شد
 و در وقایع سال سی و سیوم الهی است ای سال و در شنبه سیوم ربیع الا
 سنه شصت و تسعین و تسعمایه بود و مجلس نوروزی سید و سنوشتا بپایان رسید و چون
 رسید که جلالت تاریکی را کنور مانسنگه زبون ساخته و بیکه باب و در کارگاه خود
 و از منو و بجای نیکش قد عیبه المطلب خان را که از امرای کبار بود و با جمعی مثل محمد علی باب
 افشار و حمزه باب غمخوار و علی افشار و قوم و لباس غیر ایشان بچوب استیصال جلالت
 نیکش تعین نمودند و چون شکر میوزی اثر نیکش رسید جلالت لک و ظفر اثر را عامل ساخت
 با سوار و پیاده از مور و طغ زیاد و بحکب آمده و در صعب دست داده و غل
 بسی امران شکست یافته راه و از پیش گرفته و خلق کثیر از تارکیمان به اربابوشت تا مقصد
 و کریم سال ولادت شانزده خنده بن سلطان سلیم از مده صمصام در سال سی و
 الهی در سنه شصت و تسعین و تسعمایه ولادت خنده کار و روی نمود و از ارباب حسن
 طویجی ولادت شانزده که طلوع اولین کوکب سعادت بود زمین و زمان بجهان
 سلامی شین کارانی داد و ذکر رقتن صادق خان و سید دیوان و صلح نمودن و بحکم
 نته و در همین ایام محمد صادق خان حاکم کربس حکم بر سر ولایت تهر و ان شده و قلع
 سیاهون را محاصره نموده بود و میرزا جانی حاکم کربس بنزاده محمد باقی خان ترخان

میرزا عیسی از راه بحر درآمده بدست پادشاه بای خود المچیان با بخت و هایلی لایلی سواد
 درگاه ساخت و مراحم پادشاهی شامل حال او شده و زمان بصاد و محمد خان
 نغاوزیافت که ولایت جانی بکب را با بخشیدیم دست تصرف خود را از آن
 ولایت کوتاه سازد و بتاریخ مسیح سنه پنجم ذی قعد سال نه گوار المچیان میرزا جانی
 رخصت و موده حکیم عین الملک بخت زیاده تی سرورازی و همراه ساخته با بوع
 نقضات و مراحم خسروانه متنازع ساختند و در اوایل ریح الشانی خان خانان و میرزا
 با علامه الزمانی عضدالدوله میر فتح الله شیرازی از کجرات بطریق المغانتره
 روز بدرگاه آسمان چاه رسیده مستمول عواطف خسروانه گشتند و بتاریخ مسیح سنه
 رجب سنه نه گوار محمد صادق خان از کجرات آمده شرف ملازمت دریافت و در اوایل
 شعبان بان سنکه بدرگاه آمده او را خراسان حکومت ولایت بهار و بنگاله
 بته سرورازی بایده رخصت شد و مدبرین بایم حکومت شیراز میرزا یوسف خان ضوی
 موده محمد فاسم خان میر بروج و برادر کشیم طلب شنند و صادق محمد خان بوع
 یوسف بک بسواد و بروج رخصت شد و جاکیر بانی سنکه از سیالکوٹ غیر تغیر
 یافته باو مرحمت شد و اسمعیل قلچیان را از سواد و بروج طلب داشت کای قلیج خان بصوبه
 کجرات و تساده قلیج خان را بدرگاه طلب شنند و حکومت ولایت بهار و بنگاله
 بان سنکه معوض داشت رخصت آن موبه مودند و ذکر وقایع سال سی و چهارم
 ابتدای اسرور سه شنبه چهارم جمادی الاول سی و شصت و تسعین و تسعایه بود درین سال
 قلیج خان از کجرات آمده شرف ملازمت دریافت و حکم شد که با بقایا اجه تودرل
 بهات ملکی مالی ریور و عین الملک بخت زیاده رفته المچیان میرزا جانی بکب ترخان

شرف لازمست در یافت و پیکیش مانی بکب را با بر خنده داشت او که در
 مورد مرگ اسم شد و تبارخ مبریت و دویم جادوی الشانی سینه مذکور هجرت
 بغرم سیر کشید و کابل روان شدند و بنیز که از اینجا شروع کویستان کشمیری شود
 رسیده اهل محل را با شانزده مراد در اینجا که است خود بطریق المیاء متوجه کشمیر
 و در درویش پشته غره شعبان سینه مذکور نزول را یافت جان کشانی شهر سربازی
 وقوع یافت و چون وز چند خاطر اشرف را از تماشا و سیران لایسراغ
 دست داد و ایام ربسات آمد و مانده که شانزده با اهل محل رهناس مستقر
 ساخته انتظار مقدم می رسیده باشند علامه علما یگانه عصر سیادت
 شیخ فتح الله شیرازی می رسد اسهان بازده روز رستبه تا توانی اسراحت نموده
 کشمیر عالم بغارت و در تحت سلیمان مونس گشت و معا کت آن کانه در بر
 حضرت کران آن ماس بسیار بردند و ملک الشعرا شیخ فیضی در مرثیه او گویند
 گفته که این خید بیت را گشت نظیر ذکر نکام آن آمد که عالم از نظم نام قدس جهان
 عقل در نیم روز علم شام اقدس کعبه کعبه قبایل در دسایم آید همه خوانا به او
 در کارش کرام اقدس حقیقت کم کند سرشته تحقیق مقصد معانی از بیان
 مانند روابط از کلام اقدس زبان چهل خسته محابا در سخن دانی مطالب نامست
 آید دلایل نام اقدس دل است کحلان مرد نقیص آید مانند چو مارش میوه
 کرشاح تا که نیم عالم اقدس کرامی مہات فضل را وزند و جان ابو الای مغانی
 شاه فتح الله شیرازی بی بسی بصر مت بو علی تا او پدید آید بی بی دار و قضا در
 دکان زبانی بی کبی با مغل شایان کردین کردی بی کبی بگوشت شرفیان کرد و کت

مهابت از وجود کامل او بود و در آن ایام بدوران جلال الدین محمد اسیرهای پنهانی
 جهان از دواکشش و منیریم شده و سکنه اشک حسرت نختی طاطون عالم
 و تبارخ نیست و هم رمضان من قضیه واقع شده و همان نور حضرت عام شهر کابل شده
 از راه کبلی بجانب قلعه کاس غناغیت انعطاف و حکیم ابوالفتح که از فرمان
 متعربان بحسب مهم و علو طرقت و رکای طبع کامل دانش از عالمیان عصر خود ممتاز
 بود و در منزل ممنوبار شده او نیز مرض استهال بعد از فوت شاه به یازده
 در دمنویر آخرت اختیار کرده در سن ابدان فون گشت و شمارده با اهل
 اردو محلی از رتبه متوجه انکشته در ظاهر کاس سید ملازمت نمود و از همان
 منزل شهباز خان کنوچیت مع بقیه فغانان یوسفی تعیین شده خصیت
 و ایام کیشای از آب نیلاب که نش متوجه کابل گشت و بیت دوم
 فونی قنده سنفه کو کابل محل نزول رایت جلال گشت حکیم تمام و صد جهان با
 عبداشته فغانان سده سعادت زینج بر اواری بایت سنده کتا عبداشته فغانان که
 از اتحاد و یکاکی بود با تحف و هلیا بنظر حضرت در آوردند و مدت و ماه در کابل
 تشریف داشته اکثر اوقات بی زینات و کلاکت صرف و نمودند و درین ایام
 خبر رسید که راجه تودرمل که وکیل السلطنت شریف دیوان راجه بهکوندر
 امیرالامرا بود در لامورو دعوت حایر سپردند و در ستم محرم سنده فغانان تسخیر
 رایت عالیات بفرمیت بنده شان در حرکت آتیه حکومت کابل محمد
 قاسم خان میرجو و رغایه رموده و نخته بیک کابلی و محمد علی شاه
 حمزه بیک غزنوی و محمدی از امرامو کاس او گذشتند و حکومت ملا و کرا

را بنیز از سیر محمد کوکلتاش مخاطب بنام خان که حکومت مالوده داشت و غنا
 مرموده در عوض حاکم خان خانان که در کجرات داشت جوینور طغرل مرمودند و چون
 را تا حاکم بن کشای در دارالخلافه لاهور رسید بنیاد نوروز سلطانی و آغاز سال
 سی و پنجم الهی شد که در قانع سال سی و پنجم است ابتدای این سال روز چهارشنبه
 جمادی الاول سنه ثمان و تسع و تسع و تسع بود مجلس روزی رسم معهود است
 روز سیوم نوروز مولف تاریخ انجرات رسیده ششصد کرده را در عرض
 روز طی کرده شتر سوار شریفین بن دریاوت چون ساجه بکوند اسفند شد
 بود کنورمانسکه اعظم صد و او را امرای عظیم الشان است حکومت بهار و
 داشت خطاب ابلی داده بهرمان نوارش خلعت خامن و اسب زین و لوا
 بخنده مصحوب از اعدیان ستادند و چون اعظم خان کجرات رسید جو
 تیشمر و لایت عام که از زمین داران آن نواحی کثرت حشم و جمعیت امتیاز دار و دار شد
 جام با تقاضای و تلخان سپهرین خان حاکم قلم که قلم مقام بدر شد بود و در
 زمین داران قریب بیت نزار سوار یکجا ساخته در برابرش اعظم خان آمدند
 که چو جوینور و مانع است آن سیاه به سوار شود که چو اقباله براد اعظم خان
 خود را بوقت فتح ساخته محاربه نموده و خاک صعب اتفاق افتاد و خواجه محمد رفیع
 که سردار فوج جوانان بود با محمد حسین شیخ که از امرای قدیم این دودمان عالیشان
 بود و قبل رسید از فوج مریدان میر شرف الدین را در زاده شاه داتو را بشیر
 بشهادت فایز آمد و چهار نزار رجیوت درین معرکه قبل آمد سپهر کلان جام که قلم
 او بود و با وزیرش از حاکم متعویلان بودند و با فتنه مروزی را با ایالتی داشت

وزید شکرت را عداقت و محبت و بیعت و پیروزی اختصاص یافت و ازین
در روز یکشنبه ششم شوال سنه ثمان و تسعین و ستمایه دست داد و خیدال بلد
لاهور استقرار یافت جلالت شده بود و جانی بیک حکم تهنیت بدارستید بود
بیمین امام حکومت ولایت ملتان و بکرخان خانان غنایه حکم شده که به
ولایت و بلوچان و از دو در ماه ربیع الثانی سنه تسع و تسعین و ستمایه خان
با جمعی از امرای مادر مثل شاه بیک خان کابلی و سرحد و لاس سید الدین
نخاری شیرخان جانش صاحب در و بختیار بیک و ابیک ترکمان و محمدخان
افغان و دیگر امرای مردم که تفصیل ایشان باطنایه کتب حضرت که در
مذخر فیصل و توابعه همراه ساخته خواهد بود و مقیم را که از خانه اردان و تربیت کرده
این درگاه است و بخدمت شاهی که این سکر بقعین سرودند و تاریخ این غنیمت
قدوة العظام و ملایک الشعرا شیخ ابوالفضل قصیده بایقده ذکر و قانع سال
ششم ای ابتدای این سال و بختیبه بیست و چهارم محادی الاول سنه تسع و
ستمایه بود و در شوال این سال چهار کس از ملازمان مخصوصان درگاه بجهت
بجایار حاکم دکن انتخاب کردند از انجمله ملک الشعرا شیخ فیضی از درگاه علیجان
اسیر و برهانپور و خواجه امین الدین از دوبرهان الملک که منبرت اولیا این
حکومت احمد اکبر دکن که جای ابا و اجداد او رسیده بود و میر محمد بن شمس که
بود در اوایل و حال در ملک ملازمان نظام بایقده زود عادل خان حاکم بجای آورد
زود قطب الملک حاکم کلنده و دست دادند و حکم شد که شیخ فیضی سالت راجه علیجان
را بجای آورده زود برهان الملک شیر خواهر و دست و تاریخ ششم ذی حجه این

شاه را دوزخوان بکشت نمراده را که مشهور و ملقب به بهاری حیو است حکو
 ولایت مالوده و نواحی آن مرحت در موده و عسلم و تعاره و نوبت و تمزق و
 اوزم ادوات امارت و سلطنت و چهار قبشای که مخصوص بادشاهان و
 شاهزادگان است عنایت کردند و اسمعیل قلیخان ابوکالی شاهزاده را و
 سانه حاجی سوندک پشخ عبداله خان و ملکبات واری در کا و دیگر اماران
 شاهزاده رخصت نمودند و چون شاهزاده نواحی کوالیر رسیدند و معلوم نمودند که
 مدکر از زمین داران آن حوالی است و بکثرت جمعیت از راههای هند امتیاز دارد و
 درین ایام دست تصرف در پرکنات نواحی کوالیر دراز کرده است بنابراین
 کوشمال دشمنان و مدکر نیز با لشکر بسیار غرمت جنگ در برابر آمد و بعد از مقابله و
 پیش گرفته در جنگل و کوهستان نایه برده تمام ولایت او تجارت و تاراج است و
 درین ایام مدکر بزرگ طبعی بجهنم رفت و ارم چند که پسر بزرگ اوست فایم تعاشم
 و از راه عجزه انکسار طریق و نواحی آن است یار کرده شاهزاده شاه مراد را ملا
 رسید و پیشکش بسیار کرد و شاهزاده او را بهرامی یار و له صادق خان بدر کا
 و متاده خود ببله اجین قرار گرفتند و او بکازم رسید و با وجود آنکه قتل این
 بلازمت حضرت کریمه بود که نامان او بعبو مقرون شد میورد مرحم شد و خان اعظم
 بعد از فتح جام خیدگاه در احمد آباد بسر برده نمت بر تسخیر ولایت سورت و طوطه
 کاشت و خبر رسید که دولتخان پسر امین خان که بعد از پدر و الی انجا بود و در خباب
 جام نجفی بدر رفته بود و وفات یافت خان اعظم را غرمت تسخیر چون که مصمم شد
 کوی کوی متوجه آن لایقیت بسر دولت خان و زاری بدست خشنه خید کا فو

کرد و چون سحر حیاتشان بدست نماند وز رای امن خان امان طلبید بفراده اول
برداشت نه بدست خان اعظم آمدند و کلیه های قلعه چون کراست تسلیم کردند
و این سحر در چرخ ذبحی قنده سینه مذکور دست داد و خان خانان که متوجه تسخیر
شده بود و بعلو سیهوان سیده محاصره نمود و چون معلوم کرد که جانی بکاب
با کل زمین داران این لایست باغاب شتی بسیار با تو نجایه آراست بغیر خنکاب
می آید خان خانان پیشتر روان شده و چون بنواحی نصیر پور رسید حاصله معیت کرده
جانی بکاب تمام عرابها را که از صدمه تجاوز بود و دو سیشتی مصحوب تیر انداز
و تو بچی تو بهای بزرگ نجاکه ستاد و خان خانان با ابله زیاده از سیشتی
نداشت متقابل نموده خنکاب انداخت و یک شب و یک روز متصل
قایم بود تا آنکه غنایت لایست تا بختش در بران سکر بادشاهی شده از اهل
جانی بکاب قریب بدو سیت کس نغفل رسیدند و غنایت بکاب
ظفر اندر در آمده بقیه نه بکیت رفته این خنکاب در سیشتی و ششم محرم سینه
واقع شد بعد ازین فتح جانی بکاب در کنار دریای سند در زمینی که اطراف
آب و چله بود کردش خود قلع ساخته بودند ست خان خانان در برابر ورود
آمده مرعوب ساخته او را قبل کرد و مدت دو ماه ایام محاصره و مجادله بود درین
ایام حضرت اولایک لک در نجاه نزار روید و بعد از یک کاب و بعد
و یک کاب من علم با چند تو بزرگ و تو بچی بسیار بد و خرج و کوماش کرد ستاد
و رای رای سکه را که از امرای جبار نزار است از راه جلبه کوماش خان خانان خنکاب
روان کردند و فایع سال سنی مستم الهی ابتدای این سال روز ششم

مادی انسانی است که بود چون خبر رسید بود که جلالت یاری که نخته زد و بعد از آن
رقه بود بار آمده بنیاد وقت و مسا و راه زنی نموده در روز نوروز جمع یک آصفهان را
که بخشی بود بحسب تنصیل طلبه و افغانان آن نواحی تعیین نموده حضرت کردند که
محمد قاسم خان کاکم کابل و مع آن ره زن مهمل نماید مولف تاریخ نظام الدین
بنصبش می کردی ممتاز و سر و ساز داشتند در او اخر شعبان سنه مذکور زین خان کونکه
را بحسب آبادان ساختند و لایت سواد و بجز و استیصال طایفه مانع و نابود
ساختن جلالت یاری که حضرت کردند و تاریخ مبتدیانم شهر شوال سنه مذکور
که و از دهم مرداد سنه و سعادت الهی باشد خاطر اشراف قدس شرف حضرت سلیمان
متوجه شکار نواحی خیاب که منتهی به شیر بود شده از آب راوی عبور نموده در باغ
رام داس پنج روز بسیر و امضا طوطی را نیند و از آنجا کوچ کرده در سه کوه
منزل نموده قلع خان و موزه را به بحسب بر انجام مهلت لاهور که استند چون ایام
ربا و کثرت میل و باران بود شاهان و بزرگ سلطان سلیم را در دو کد
که استیسه می آمدن باشد و خود جریده با اهل شکار متوجه آب شتاب شدند و چون نجاب
رسید خبر رسید که میرزا یزدان کار عم زاده میرزا یوسف خان سنوی شهید که او را
بنیابت خود در کشمیر گذاشته بود با تقای بعضی از کشمیریان و مغلان میرزا یوسف خان علم
بنی او انچه نام سلطنت بر خود گذاشته خود را میرزا شاه نام کرده و چنانچه مظهری
کشمیری سحر کین او با قه بود او بزرگترین کینه سبخی کین اقباب و عام ماه بود و چون
نام میرزا شاه و این بابی میر در مدح او گفته است و باغی ای تاج تو باج نام
بر چرخ بلند و دی تخت تو با تخت ملک خوشا و نمید میرزا ملکیت پایی و بار

بر مالکیت و کنایه به بنده بود و دیگر شعرا شعر گفته اکثر هنرمند و محبوبان اندالقیه فاضلی به
 که منصب دیوانی کشمیر داشت و حسن یکا پیشخ عمری که تحصیل دار خراج کشمیر بود
 با جمعیت خود بایاد کار خراب کرده و بحسب مقتضای قاضی علی نقی رسید
 حسین یکا به نیت اغنیایان تنیم جانی اگر کویلهای کشمیر را برده و تاراج
 تمام مردم خود را بطریق جو کسندم محم نموده پاینده و ریزنده در پای کوتل نرنگ
 مخدوم حضرت سید و حضرت شیخ در بخشش را با جمعی ارا مثل شیخ عبدالرحیم گنوی
 و میرزا دجینی و خواجگی فتح الله بخششی اصدیان معصدهی و شیخ کبیر و سیران
 شیخ ابراهیم و غضیب سکان و رحمت خان سپر بوزید و دیگر ارا و مجاوران و مجتبیان
 که یکبار سوار بودند تعیین نمودند و خود از آب خیاب عبور نموده شکار گران
 میرفتند که شامزاده بار دوامده ملازمت نمود و در همین ایام خبر رسید که خانقا
 مدت دو ماه جانی یکا حمامه داشت و مرزور در خیابان طرین مردم بسیار
 بقل میر رسیدند و سندیان از اطراف راه آمد و شد غنای ارباب سکان خانان
 و غلبه بدنی یاب کشت که نانی بجانی ارا بود و ششم ششده ان تکی جانی سکه
 گشتند و لان سیران شکند و مرگ را دیدار ان بودی موس و قاص خود
 اسکمان دیدی و بس و خان خانان بی علاج ارا بخاک کوح کرده بجانب بر کوه
 که قریب است روان شد و سید بهار ابدین بخاری و نخبیار یکا و وار یکا
 و سکان و میر معصوم کبیری و سن علی عرب و جمعی از نوکران خود را بمجاوه سپهسالار
 و ستاد جانی یکا مردم سپهسالار را کم جمعیت خیال کرده بر سر نشان و چون
 این خبر بخان خانان رسید بر عت سرجه تا مرقع و نشان بودی که سپهسالار نشان

بنخواجه محمد مقیم بنجی و دمار و پسر راجه تو در مل و دلایت پسر راجه ای شکوه بهادر
 تو بیکلی و محمد خان نیازی را بکوکام دم سپه جوان ستاد و این مردم در دور
 ستاد کرده راه طی کرده خود را بسپهوان رسانیدند بعد از دو روز جانی بیک ^{جها}
 آراستہ رسید و دو تن خان نیز صف آرا شدند و با وجود آنکه این لشکر بدو هزار سوار غیر
 و جمعیت پنج هزار سوار زیاده بود خباک صعب اتفاق افتاد و دمار و له را چاره
 رد و نای مردانه ظهور رسانید و بغل رسید و نیم نصرت برچم لوانی و است
 بودند و زنده بفتح و قهر و اختصاص یافتند و جانی بیک نیز مریض خورده
 پایان یافت و در موضع ابرو بر مرنبه دیگر برگردش که خود قلع ساخته و کما
 در اینشت و خان خانان از آن جانب این لشکر از منظر و کرد او را گرفته
 محاصره نمودند و مرور حجاب و جدان منتهی تا آنکه کار بر جانی بیک بویخت
 که مردم او مرور اسپش و خوراکش میخوردند و بفرقی و تفکک طقه
 کثیر از ایشان بغل میر رسید و در آخر جانی بیک تنگ آمدن از راه عجز و اضطراب
 در صلح زده فرار داد که خود را بنده و از ملازمت بنده کان حضرت سلیمان الهی است
 چو این طاعت نمود آن کردن اقرار سرش را بر زمین انداخت و بولت
 سه ماه بخت سامان آه التماس نمود و قرار یافت که چون ایام ربات است
 خان خانان در موضع سخن در محاذی سپهوان واقع است اینست که بگذراند
 و لا علاج شده از روی اضطراب و تلوع سپهوان ابد و لنحو مان سپرد و صبیحه خود را
 میرزا ابرح فرزند بشید خان خانان نسبت کردند بنده کان حضرت اعلی این فتح
 شکون فتح کشمیر است خوشحالی کردند و کوچ بکوی متوجه کشمیر شدند

رایات طهرایت قریب به نیمی که ابتدای کوی کل کوستان است سینه خبر که
سکر طهر اثر چون پنج شش منزل از منزلها تنگی با کوی شش سار طلی گردید
جمع از مردم یادگار و کشمیرین در کوی کل که راه را ایشان که تفرقه خاک زد
و تاب منزلان سیاه طهر نیاورند و فرمودند و از آنجا سبب یادگار نیز
تا مر بوبر رسید با جمعی غنیمت روی بمقابلت شکر طهر اثر داشت که نیاگاه بعد
که شستن باره از نشت جمعی از نوکران میرزا یوسف خان که بعضی افغان و بعضی گیلان
بودند بر سر یادگار رفته او را بغل رسانیدند و بعد از سه روز سر او را
به رگه عالم نیاورده عبرت عالم و عالمیان ساختند این فتح عظیم
جنین آسانی اراقبال دولت ابد پیوند حضرت خلیفه الهی است داد و اعزاز
امور آنکه همان روز که حضرت باراد کشمیر از آب لاهور عبور فرمودند یادگار
در کشمیر خیال فاسد بنی را در سر کرده و خطبه پیام خود خوانده بود و چون حضرت
در باغ ارم داس که منزل اقبال از لاهور شده بود رسید بود بر زبان غنیمت
این بیت بیت کلاه خسروی تاج شاهی بهر کل کی رسد حاشا و کلاه
وارد شده بود و چون یادگار کل بود همچنین از میرزا زو صادر شد که باطن حضرت
از احوال خبر داد و از غریب امور آنکه همان روز که خبر بنی او بحضر رسید و فرمود
که ان شاء الله معامله یادگار بحیل روز میرسد اتفاقا روز چهارم همان بود
که او بغل رسید بعد از سه روز دیگر بتاریخ نوبت ششم ذی حجه است که هرگاه
دانیال را بحیثیت آنکه شامزده خورد و بعد ضعف داشت تا بهام اهل محل که از شش
بطریق البیاض متوجه کشمیر شدند و منزه درگاه مولف تاریخ نظام الدین احمد

بکاب سعادت انساب گرفتند و شاهزاده را با اهل محل حکم شد که در رتاس قیام
 می بوده باشند و تیاریخ ششم محرم الحرام سنه صدی الف و شصت و هشت از قریه
 سمین از قوم رشک و دوس برین ساختند و بیت نشست روز در شصت و هشت
 داشت و روز یکشنبه و شکار مرغابی خاطر قدسی نثار خوشحال میافتد و عکس
 کشید را با بریزایوسف خان منوی مرشد و جمعی دیگر را مانند خواجہ اشرف میرزا
 مراد و کنی و قح خان و پیر شیح ابراهیم و کشمیر که داشت تیاریخ نوبستیم مصر سنه
 مذکوره غزیت مراجعت و موده در شتی در آمده و متوجه باره موله که در سر حد کشمیر
 در راه بکلی است و در راه بجنوبی که برین لکام مشهور است میر کردند و ارجح نیست
 که با غربی و جنوبی و شمالی او کوه است و سی کرده و دره اوست و دریا
 در میان این حوض در آمده و نیکه زد و اشک نهایت صفا و شیرینی در میان
 این حوض سلطان بن العابدین مقدار یک مایه و در میان دریا نیکه انداخت
 آب بلند کرده عمارت عالی ساخته است انحنای نظیر این حوض و عمارت در این
 هند نظر در نیامده و با بکله بعد از سیر و تماشای آن عمارت بدو حوله رسید و از آنجا از
 راهی که بکلی متوجه شدند و چون سیل رسیدند برنی عظیم و باران سخت باریده
 حضرت از آنجا با این عمارت متوجه رتاس شدند که کترین بند با نطنام الدین احمد خواجہ
 ناظر دولت و خوابکی مستح اند را حکم و مودند با اهل محل است از عقب
 آمده باشند از غریب و اوقات آنکه وقتی که حضرت خلیفه الهی کشمیر معارف
 و مودند کمی گفتند که چون چهل سال است که ما برین بندیده ایم و اکثر مردم
 که در هند نشو و نما یافته اند هم ندیده اند اگر کسی را در نوا می بوی که از تنگبارا به

باشیم به نیم از الطاف الهی بعید نیست و اینچنان شد که فرموده بودند و بپای
غره نبرج الاول سنه مذکور طوعه رتاس محل نزول احوال را بایت طهر سبزه
و تاریخ یازدهم ربیع الاول سنه مذکور لوامی اجوبت کابینه دارالاحکام لاهور را
در بیت روز میر و شکار کنان تاریخ ششم ربیع الثانی سنه مذکور لاهور را
رایت جلال شد درین اثنا خبر رسید که راجه مان سنگه با بیس برادران قتلوی افغان
که بعد از فوت قتلوه لاهور و دیه در تصرف ایشان بود و یکی عظیم دست داده و قتلوه
ضیبه و لخواهان شده و ولایت او دیه که ملکی است فی سنج در اقصا کمال
است بقدرت او یکا دولت قاهره در آمد ذکرة تاریخ سال سی و ششم
تاریخ معدوم جبهه است ایضاً فی الکفیل فی اعظم از حوت محل بنیان و نور
سلطانی و آثار سال سی و ششم الهی شد و بدست و سر ساله امین مندی خبنا و
نرمه از قیابایت در انما ای سنه نهانم و رودی الهی سنه سی و ششم
مواقی بیت و چهارم تا دی الشانی سنه مذکور خانمان جانی یکای عالم
آمده بشرقت بیوسه مغز کشته مور و اضا و غنایات پادشاهانه و مراسم
خسروانه کشته شاه یکای خان فریدون بلس و تختیار یکای دیگر امر که کو
لنگر بودند همراه آمده بلا مسیده و احوال زیاده و قیام و جاگیر ممتاز و سراد
کشته در نیوفت و حفته و ولایت سورت و بقدرت او یکا دولت رفرا و نور
آمده سلطان مظفر کجراتی که در آن نواحی بود و دار نموده بجان کشتار که منبیه
ولایت کجرات و در بنه اومی بود اعظم خان بر کجرات و اکثر ولایت
خراسان و از راه اخلان و لخواهی در آن شده که مظفر کجراتی و دستگیر

دولته امان شود و بنابرین پسر اعظم خان را بجای که منظم بود سر کرده برده
 فاعل او را گرفتار ساختند و در انشای او منظم کجراتی بهانه و منو ساختن کردند
 با تیره که با خود داشت کلوی خود را بریده خود را ملاک ساختن بجای برش را
 پیش اعظم خان آوردند و اعظم خان را و او را بدرگاه خلایق پناه دستا
 و مدیرین امام کایست و نسبت بخیر میل که در قیام او دیده است را به انکساق
 و او بدرگاه خلایق پناه ارسال داشت بود بنظر اشراف گشت چون بد
 ده سال بود که اعظم خان از ملازمت جدا افتاده بود و در آن بطلبت که چون
 مدتهاست بمقدم رسانیده وقت آنست که شرف ملازمت دریافت نمود
 مرحوم شاهنشاهی شود اما چون وقت باز رسیدین در خاطر داشت درین
 امام بعضی از اهل نعلی از جانب حضرت حلیه الهی نسبت با و سخنان بی لطافت
 او از راه بردند و او بانسزدان و عیال و خندان خود را در کشتی انداخته بچ
 که منظم رفت در غره حبس نمود که حضرت حلیه الهی حکومت ملاذ کجرات را
 نشان داده شاه مراد تعویض نموده و زمان دستا دهند که از مالو کجرات و
 محمد صادق خان که از امرای کبار است بکالت نشان داده حضرت سرکار صورت
 و بروج و بروده بکایه او مقرر گشت و در تاریخ نسبت یکم مرداد سیهی و
 الهی موفی چهاردهم ذی قعد سیهی و العز بن خان کو که و اصفهان که
 تا دین بقیه مانده سواد و مجبور استیصال طایفه تاریکی قبه بودند اکثر آنها را نابود
 ساخته و اهل و عیال طایفه و و حدت علی و برادر او را با خویشان و کجبتان او در
 چهارصد کس دستگیر نموده بدرگاه محبان پناه آوردند و تاریخ چهارم شهر بروج

ماه الهی سنه کوره بیست و نهم دی قعده حکومت مالوه بامیرز شاه پط
 مرموده شهبازخان کهنه که سال در قید بود خلاص کرده بحسب رانجام
 مهمات مالوه و وکالت میرزاشاه معین بن سرمودند و بتاریخ دوازدهم
 ماه الهی سنه و ششم موافق ششم محرم سنه الف میرزای ششم بن سلطان
 حسین میرزایں بهرام میرزایں شاه اسماعیل صفوی که حکومت زمین اوردا نشین
 بهرگاه جهان سپاه آورده بارداران و زن و عیال ملازمین و چون
 آب جناب سید بندکان حضرت مولی سر بریده و بارگاه و اسباب
 و اشتیاق و باد و بوی خانه و مایحتاج دیگر مصحوبه است بکایت گمان بقبال
 و زیلی آن که خنجر مرصع و شمشیر حکیم بن الملک وانه دانشمند چون بهیار
 گرومی لاهور رسید خانان زمین خان کوکه و دیگر امرای کبار را بنیوانه
 و چون نزدیک سید شامزاده عالمیان را تا دروازه قلعه حضرت نموده بقبال
 توان کردند و چون شرف ملازمت رسید انواع الطاف و اشتیاق بادشاهانه
 بظهور آورده و چشم و روی او را بوسید و یک کر و تکه انعام فرمودند و
 سلک امرای پنج نزاری تنظیم داده قمان را بجا گیر میرزا الطاف فرمودند و در
 همین ایام ملک الشعرا شیخ فیضی که ربالت نزد اجهلینان و برهان الملک
 بود نیز آمده ملازمت نمودند و چون بان الملک که نوازش یاقه در دستش
 درگاه بود پیش لابی فرستاد و در سلوک و روش ظلم و دولتمندی که از ولای
 باشد بعمل نباید بنابران خضر سلیمه الهی توجه عالی بر تسخیر ولایت و کائنات
 و انبیا و بتاریخ بحسب مرمه ماه سنه و ششم موافق بیست و یکم محرم این

جهت سیاحت و تفریح و مودت خان خانان و رای سکه مسل و حکیم صمد الملک
 و امرای ملو و جاگیر داران و بویله و جمیع و مسلی نیز در ملازمت شان آمده حضرت
 شدند با بجماعت و نامر و سوار بدین خدمت نامزد شده بودند خود بدولت
 شکار بیرون آمدن تا کنار آب برای سلطان بچه که سنی پنج کرویسی لاهور است
 رسیدند و خان خانان را که در ملازمت شان آمده دانیال که بسمندر رسیده
 بحکم کنگارش محض و طلبیده بودند و او در نواحی شیخو ملازمت سید محمد
 در باب تسخیر و کن سخن گذشت خان خانان بی آنکه شانزده تصدیق گشته
 تعهد آن خدمت نمودن باران حکم شد که لکری خدمت کنان در ملازمت
 شان آمده حکم شده بود و بدین نامزد گشت و بدو همراه خان خانان بود و
 اطباء و شش و درد و زورشان آمده آمده ملازمت نموده و خان خانان را
 مراحم و زان و زنی و قیمة متوجه تسخیر و کن شده و بجانب اکره متوجه شده و حضرت
 شکار کنان مراجع و موده دارا و لاهور را مستقر ایات جلال سا
 بر ضمیر باب الباب مخفی نموده باشد که احوال خلیفه الله رب سبیل همان مرقوم
 ظلم شکسته قم شده و با آنکه نظر مقبض آن قطره است از دریا دزه و این
 اما اکثری را معطاست امور را استیجاب نموده که تا آخر سال سی و ششم و خلو
 خلیفه الله مسند سلطنت و بادشاهی موافق دوم سنه الف و الف هجری بخبر یافته و اگر
 مساعدت نماید و توفیق یابد و یورگی کند انشا الله العزیز و قایم ایمان استیصال آن
 نموده خبر و این کتاب مطاب خواهد ساخت و الا کس یوفیق بهی کنه تسبیح
 آن برداخته است و خواهد یافت و این مسوده را زینت و زینت خواهد داشت

پیشه نماند که چون احوال سعادت منوال حضرت خلیفه الهی فارغ شد
 اکنون شروع در ذکر اسامی امرای عالمیت کرد که درین دو مانع باشد
 مستعد مات شده اند و چون بتفصیل اسامی امرای حضرت خلیفه الهی ایا
 نیاهی علامی شیخ ابوالفضل در کتاب بزم نامه مرقوم ظلم بدیع قسم کرد این
 درین مختصر بزرگ اسامی امرای کبار اختصار داده شد خان خانان بریم خان
 سپهسالار نظامیه ببارلوتی رکمان است و میرزا جهان شاهی رکمان فرات
 میرزا ملازمت حضرت حبیبیانی مرتبه خان خانانی و امیر الامرای رسید
 منصب اتالیقی شاهزاده عالمیت را که شاه امتیاز یافته بود و سعی آن صاحب
 اقبال بنیان سلطنت این دولت استقامت پذیرفت فتح هندوستان از برای جهان
 خان خانان شد تربیت فضلا و علما و حبیبی و طبعی آن بزرگ نهاد بود و درین شهر که
 سبطه تمام داشت و دیوان شاعر فارسی ترکی دارد و بعد از ظهور دولت ابدی بود
 حضرت خلیفه الهی بکبار سال غنیمت مکه معظمه نموده و در کجرات پس از دست
 مدای افغان شهادت رسید تا اینجاست که اتفاق شد محمد میرزا بقیده اندیشه داشت
 بن میرزا ابراهیم بن میرزا سلیمان چون خشان بدست او کاتب در آمد التماس
 جهان شایه آورد و در سالک امرای پنج نمره منظم است حکومت مالوده دارد
 نوزدی یکبار خان از امرای کبار حبیبیانی بود و در سال اول ملوکین خلیفه
 بود بواسطه مصیبتی که سعی بریم خان قبل رسیدم خان از امرای کبار حبیبی
 بود و حکومت کابل داشت و بعد از بریم خان منصب خان خانانی رسید
 سال بعد مسیه سالار و امیر الامرای امتیاز داشت و در سال او ثمانین و تسه

مابل طبعی در گذشت میز ارسم بن سلطان حسین بنده سرام میز این شاه جمعی
 چون از مخالفت را در غلبه ذکاب در قند باز نتوانست بود نیا به درگاه چنان
 نیا به آورد و در سلک امرا و خیرای نظام مایه حکومت دوتان بر او
 میز نا خان خانان خلف صدق بریم خان است بعد از فتح کجرات که بموضع کور است
 منصب خان خانانی و سپه سالار رسید امروزه سال است که این مرتبه
 عالی ترقی کرده است مصد خدمات عالی و فتوحات عظیم شده از فهم و دانش
 و علم و کمالات آن بزرگ نهاد مرجه نویذ از صدیکی و از بسیار اندکی ^{شفقت} عامه
 و تربیت فضلا و علما و محبت قراء و طبع نظم و امور و مشیت و امروزی و
 فضایل و کمالات انسانی از ارباب دولت قرین خود ندارد عسقلی خان خان
 زمان از طایفه شیبانی است در ملازمت حبشیانی مایون بادشا
 ه بر تبه امیر الامرای رسیده بود و در ایام سلطنت خلیفه الهی کار او در ترقی
 و مصد و فتوحات عظیمی شده چنانچه در محل خودش نشن کور است و در خرب
 و حرم کلمی قبل رسیده بهسم خان خان نسبت ر ضلع بحضرت خلیفه الهی
 و بر تبه امیر الامرای رسیده بن مصد قبل آنکه خان شد در عوض تقیما ص رسید بن
 در موفش نه کور است میز ارسم بن الید بن حسین بر خواجه معین از نسل خواجه ناصر الد
 احرا است و در خدمت حضرت خلیفه الهی بر تبه امارت رسیده و در سلک امرا
 کبار منسکاست و بواسطه اغوای مل ساد و مار مؤذنه کجرات فت و در شب
 که حضرت خلیفه الهی بر تبه اول فتح کجرات مؤذنه راجه هارجی او را گرفته به درگاه چنان
 آوردند و مدت نادر من ناند مرهم سر وایه رقم عهور حرام او کشیده به نجا در

انجام بخرام خواران مراعت نموده فوت کرد شمس الدین محمد که شمس الدین
 آنکه که خطاب خان اعظمی داشت آنکه حضرت طایفه طایفه بود بر تبه امارت و کاست
 رسیده از دست او نممان جام شهادت شد به محمد سنیر که کلانش
 ملقب با عظم خان شمس الدین محمد خان آنکه خان اعظم است بعد از پدرین خطاب
 عالی شرف تبار یافته و بجزاری شد مصدق و حاکم و خدمات بزرگ گشته
 بجو و رسم و حد طبع و وقوف در علم تاریخ عدیل و نظیر ندارد و از کجرا
 سفر حجاز اختیار نموده بعد از یک سال از حرمین سر زمین معاودت نمود
 و بیشتر از پیشتر تربیت یافته حالا منصب کالت را در گذشت خضر خواجها
 از سلاطین کاشغر است همیشه حبش یانی در حباله او بود بر تبه امیر الامرا
 رسیده در گذشت بهادر خان را در خان زمان که شجاعت و مردانگی متا
 داشت در بلاء امرای بجزاری رسیده بود و در بقی گشته به محمد سنیر که کلانش
 کلان شتهار دارد و برادر بزرگ خان اعظم بود مصدق کارهای بزرگ گشته و در
 ملت و ثمانین و شمایه در بین کجرات بسلطنتی در گذشت محمد سیلخان را
 از امرای کبار بود در بخاله در گذشت خان چمنان خوام زاده برهم خان
 خطاب خان جهانی یا قده خید سال حکومت بخاله را در بود و مصدق خدمات
 عظمی شد و در سلک امرای بجزاری نظام یافت در سیه و ثمانین و شمایه
 در بخاله با بسلطنتی در گذشت شهاب الدین احمد خان در زمین امرای بجز
 نزاری بود و درین دولت و آثار بسیار ظهور رسیده سالها حکومت کجرا
 و مالوه داشت و درین منصب نموده و در بیت حیات و سعادت

برادرزاده جهانگیر فنی بک است که در زمان حبش پانی حکومت بخانه مراد خان
 و سید خان و امروز حکومت بخانه مراد است و در سلک امرای چهار
 انتظام دارد و سید محمد خان در ابتدای مال طالب بود و بسیده برام خان مرتبه
 رسید و در ایامی که حکومت مایه داشت بر سر برابنور رفته اکثر ملا و عباد
 دیار را خراب ساخته در مقام خراب و بد حال کاکم انولایت بود که ماه نخست
 افتاده و همچنان خود را در حال کرنش خود را بآب زده و سرخس و فغان
 و در محاسن مذکور شده راجه بهار مل راجه ولایت بک است و در ابتدای
 روز افزون در سلک و دولتمندان منظم شده از امرای کبار شده و در کاره در کشت
 راجه بهکونیه اسر و له راجه بهار مل مذکور در سلک امرای چهار انتظام دارد و در
 سنیه است و تعیین و تعایه در کشت راجه بهار مل سنیه و له راجه بهکونیه اس
 کارهای بزرگ از دست او بر آید چنانچه موقوف خود مرقوم شده بحال از امر
 بیج نزاری است حکومت ولایت بهار دارد و بهار الحیه اصغر خان نویسنده
 اهل قلم بود و بر تبه امارت سیده مصد خدمات داشته کار او بجای رسید
 بیت نزار گوگرد داشت و احوال او موقوفش مذکور است سکنه رخان ذکاب
 امرای کبار بود و در بنی بخان مان موافقت نمود و در حسن توبه و بازگشت نمود
 در سلک دولتمندان در آمده و در سنیه ماین و تعایه در کشت عبدالله خان
 از کاب از امرای عالیشان بود بواسطه آنکه او را روی و ادب حکومت
 کجرات مت و در سلک اهل بنی در آمده بود در کشت به محمد خان از
 امرای کبار بود و در بزرگ اعظم خان مزارا کو که دبیر خان اعظم است و در غنفل

انجا حرام خوان مراعت نموده بود که دشمس الدین محمد انکه شمس الدین
 انکه که خطاب خان اعظمی داشت انکه حضرت طبعه اطمی بود برتبه امارت و کاش
 رسیده از دست او نم مان جام شهادت پید محمد سنیر کوکلانش
 ملقب با عظم خان بنیرس الدین محمد خان انکه خان اعظم است بعد از پدرین با خطاب
 عالی شرف تبار یافته و خبری شد هصد فتوحات عظمی و خدمات بزرگ
 بجو دهم و صد طبع و وقوف در علم تاریخ عدیل و نظیر ندارد و از کجرا
 سفر حجاز اختیار نموده بعد از یک سال از حرمین سر زمین معاودت نمود
 و بیشتر از پیشتر تربیت یافته حالا مضرب و کالت را در گذشت خضر خواج
 از سلاطین کاشغر است همیشه حبش یانی در حباله او بود برتبه امیر الامرا
 رسیده در گذشت بهادر خان را در خان زمان که شجاعت و مرداکی متبا
 داشت در بله امرای خبری رسیده بود و دروغی گشته به محسنه که کجا
 کلان شهر دارد و برادر بزرگ خان اعظم بود مصد کارهای بزرگ شده و در
 ملت و ثمانین و تسعایه در بن کجرات جبل طبعی در گذشت و ثمانین سال
 از امرای کبار بود در بخاله در گذشت خان حسان خواهر زاده بیرم خان
 خطاب خان جهانی با قده خید سال حکومت بخاله را بر او بود و مصد خدمت
 عظمی شد و در سلک امرای خبری نظام یافت در سیه و ثمانین سال
 در بخاله با جبل طبعی در گذشت شهاب الدین احمد خان در زمین امرای پنج
 هزار بود و درین دولت و آثار بسیار ظهور رسیده سالها حکومت کجرا
 و مالوه داشت و در سیه نهصد و دوه و دویست و سیصد و سیصد و سیصد

برادرزاده جهانگیر غلی بک است که در زمان جنبش بهانی حکومت بخانه سرافراز
 و سید خان امروز حکومت بخانه سرافراز است و در سلاک امرای چهار
 نظام دارد و سید محمد خان در ابتدای حال طالب بود و بسید بریم خان مرتبه
 رسید در ایامی که حکومت مالوه داشت بر سر برابنور رفته اکثر ملا و عبادان
 دیار را خراب ساخته در مقام خلب و بدان حکم انولایت بود که ناگاه کشت
 افتاده و همچنین خود را در حال کشتن خود را با آب زده و غیر اینها
 و در محاسن مذکور شده راجه بهار مل راجه ولایت بک است و در ابتدای
 روزافزون در سلاک و دولتها منظم گشته از امرای کبار شده و در کاره در گشت
 راجه بکونه اس و له راجه بهار مل مذکور در سلاک امرای چهار نظام دارد و در
 سید است و تعیین و تعایه در گشت راجه بهار مل سید که راجه بکونه اس
 کارهای بزرگ از دست او بر آید چنانچه بموقع خود مرقوم گشته الحال از امر
 بیج نری است و حکومت ولایت بهار دارد و سید الحیه اصغر خان بک
 اهل قلم بود و بر تبه امارت سیده مصد خدمات گشته کار او بجای رسید
 بیت نرنگو گرداشت و احوال او بمقتضی مذکور است سکنه خان از کاب
 امرای کبار بود و در بنی بخان مان موافقت نمود و در حسن توبه و بک گشت نمود
 در سلاک و دولتها در آمده و در سینه بنی و تعایه در گشت سید ائنه خان
 از کاب از امرای عالیشان بود بواسطه آنکه او را روی او از حکومت
 بکرات است و در سلاک اهل بنی در آمده بود در گشت به سید خان
 امرای کبار بود و در بزرگ اعظم خان میرزا کو که و سید خان اعظم است و در غنفل

[illegible]

برتبه وزارت رسیده مدت معده سال وزیر بود با استقلال شده و چهار مرتبه
 داشت و در نسبت و تعیین تسامیه در گذشت میرزا فتاحی خان برادر محمد خان
 از امرای کبار بود مظفر خان مظفر علی نام داشت از نویند های تربت است
 سال وزارت استقلال داشت بعد از آن بمیرا امرای رسید در حادثه بمی فساد
 بشهادت سید چنانچه در موقوفش مذکور است حیدر محمد خان از امرای حین
 بود و در ملازمت حضرت خلیفه الهی بود و در سلاک امرای کبار نظام داشت
 خان حبیب الله از امرای قدیم این دودمان است و در سلاک امرای و ملازمت نظام
 اسماعیل خان بودی از امرای حبشیانی بود و در این دولت نیز مرتبه داشت
 بود و محمد خان ملایر از امرای قدیم است چند سال است که علل دماغ بهم ریخته
 بود و دیوانه است خان عالم بهر ستم که است در سلاک امرای و ملازمت
 نظام داشت و در مهم و ادراک و شعر گفتن از او آن خود ممتاز بود و در خاک
 افغان در سنه و ثمانین و تسامیه شهادت یافت قطب الدین محمد خان برادر خان
 اعظم امیر که خان بود منصب لادیکلی و امیرا امرای رسید و چهار نوکر داشت
 بر و در کجرات است سلطان مظفر کجراتی بشهادت سید چنانچه در مجلس مذکور
 میرزا ابوسعف خان از سادات رضوی است و در سلاک امرای چهار هزار نفر نظام
 و امور حکومت میسر به و معوض است محبت علی خان خلیفه بهر میر خلیفه وکیل
 بابر بادشاه بود و فضایل و کمالات ممتاز بود و بیکرا او منور بود و در سلاک
 چهار هزار نفر نظام بود در سنه و ثمانین و تسامیه در ایام حکومت ملی و در
 محاسن و فلاح خان از امرای قدیم این خدمت این دولت است و امور منصب

منسوب است چهار هزار سوار دارد محمد صادق خان از صف حسن در خدمت
حضرت خلیفه ای بوده و از امرای چهار هزار می است و مصد خدمت شاه تیسده نوک
شاهزاده شاه مرد سوار است میرزا جانی بیک خان حاکم تهر در سکا امرا
سه هزار می تنظیم دارد و احوال او در مجلس مذکور است اسمعیل تیلخان
برادر خان جهان است در سکا امرای سه هزار منتظم است اعتماد خان
کبرانی از امرای عظیم الشان سلطان بهادر و سلطان محمود کجراتی بود بعد از فتح کجرات
داخل دولتخواهانان درگاه شده محل اعتماد شد و از امرای چهار هزار می شده
در ۹۹۵ درگذشت رای راسخ که راجه ولایت بیکانیر و ناگوار است و از امرای
چهار هزار می است شریک محمد خان برادر خان اعظم است که امروز در
سکا امرای سه هزار می منتظم شده بکجوخت رنین که وطن دوست است او از است
شاه فخرالدین بلقبت نیابت خان از امرای سه هزار می بود در ۹۸۶ در
کجرات رحلت یافت و حبیب نیخان سابقا نوکر بریم خان بود و در ۹۸۷ در
امر منتظم است شاه دست محمد سابقا نوکر بریم خان بود و درین درگاه بمرتب
امرای رسید و امروز بکجوخت دارالحکومت اگره متمنا است حبیب الدین احمد خان چون
سالها حکومت رتاس داشت بهندسی منسوب شد از امرای چهار هزار می بود
و بشاعت و مردانگی متصف در ۹۹۹ درگذشت اعتماد خان چپ سال میرسانان
بود و خواجه سردای از امرای سلیم خان بود چون اصل دولتخواهان شد بمرتب
امرا رسید و ماکم بکوشیده و در ۹۸۵ بهشت نوکران خود بقتل رسید و بمرتب
از صف حسن در خدمت حضرت خلیفه ای نشوفا بود در ۹۹۰ با جمعی از راجه جوانان

رتن یور که از درگاه کریمیه یا غنی شده بودند خباب کرده کشته شده کمان خان کلر
 سلطان سایر برادر سلطان دم گلدورسک امرا و پهلوانی نظام داشت
 شجاعت و سخاوت از انبای و کار ممتاز بود در سن نهصد و شصت و درگذشت
 طاهر خان میردوغت از امرا و خبش پانی بود و درین درگاه نیز مرتبه امرا
 و وزیری رسید درگذشت سید حامد بخاری در کجرات داخل دولتخواهان شد
 و مرتبه امرا و وزیری رسید در پشور یا افغانان خباب کرده قبل سید سید
 به باره عبارت از دوزده موضع که در میان و آب که چون ککاب باشند
 به یکباره سنبل واقع است صاحب بیله و جمعیت بود و شجاعت و شجاعت
 در میان اهل هند اقیانوس نام داشت بلازمت حضرت سید مرتبه امرا و چهار هزار
 رسید در سن نهصد و شصت و درگذشت سید احمد خان باره برادر رسید
 محمود است و در سلاک امرا و سوار منظم و شجاعت متصف بود در سن
 نهصد و شصت و پنج درگذشت ترا سید احمد خان از امرا و عظیم الشان بود
 به پله امرا و چهار هزار رسید بود باقی سید خان که برادر دهم خان بود
 و در سلاک امرا و چهار هزار نظام داشت در سن نهصد و دو و دو و سید
 میر عدل از محول امرا و علمای هند است و در قبایل و نوطن داشت و منصب
 میر عدل رسید حکومت به کمره اوار شده انجا و ولایت صایه سپرد و معصم خان
 پسر معین الدین احمد خان است از امرا و وزیری بود و احوال او در مجلس کور است
 نو زمانه نماند پسر قطب الدین خان انکه است و در سلاک امرا و چهار هزار منظم
 امروزی حکومت ولایت خونه کراست شاه محمد خان انکه برادر خود عظیم خان

شمس الدین محمد که بود و در سلک امرای دوزخاری نظام داشت و در
نود و هفت درگذشت شاه تظرب خان سپه شاه بدیع خان بود و در سلک
امرای دوزخاری منتظم بود و در سن نهصد و نود و هفت بعلت جنون درگذشت شیخ
ابراهم داماد و خوانزاده شیخ سلیم سکرچی ال است در سلک امرای دوزخاری
نظام داشت علی استی خان اندرای برتبه امرای دوزخاری رسید موت کرد و
قوی از امرای قدیم خدمت است و در زمره دوزخاری منتظم است شاه بایک خان
کابلی سابقا نوکر میرزا محمد حکیم بود و بعد از فوت میرزا بلازمت حضرت
شاه شایسته او بوقوع آمن احوال در سلک امرای دوزخاری نظام دارد و در آنجا
از امرای سلیم خان بود و بلازمت حضرت رسیده از امرای دوزخاری شد و در
بابو منکی افغان از طایفه افغان است در سلک امرای دوزخاری است متج خان مدیبا
در مصر سن مدیبا فی حضرت میگرد و در آخر برتبه امارت سیده در سلک امرای
دوزخاری نظام باقیه و در سن نهصد و درگذشت ساجی خان غوان در سلک امرای
دوزخاری است دروش محمد خان از کاب در ابتدا حال نوکر برهم خان بود
سلک امرای دوزخاری رسید درگذشت شهباز خان کنیز از امرای دوزخاری
امروز حکومت و بخشی کبری لوه و له و خواجه جهان امین الدین محمد نام داشت
از ولایت تون از موضع دیسان است چند سال و کالت است بقلان داشت
امور عظیمه شد و خبر او بسلطان بسیار رسید و در زمان دولت او کشت
بوده است بر خلاف حال که غارستان شده و در سن نهصد و در
گذشت مجنون خان قانتال از امرای کبار بود و پنج هزار نوکر داشت

میجو و بر این مکتبم این دو دمان است و اصل او از نزاری است از ما بعلی
 و باغبانان اینجا بودند و دولت حضرت طالع سعد مرتبه نزاری رسیده و حکومت
 کابل داشت که اکثر اوقات رعیتی باغبانی اینجا کرده بود و متعلق شریف حضرت
 ابن ابراهیم سید میرزا و خضر زاده کامران میرزا است قایم او مذکور شد بعد از
 گرفتار شدن قبیله در دست دامنه در آخر شفقت حضرت او را نوازش فرمود
 بفرزندی سر او را ساخته با نسب و ملت بر او را بکاک لافاک ساند و کاک
 در زمره امرای نزاری تنظیم دارد و راجه کجیات پسر راجه بیارمل است از آنجا
 سه نزاری بود راجه اسکران از امرای سه نزاری است غیاث الدین علی خان
 از امرای دو نزاری بود و در نهمه نود و یک بجای خود رقه با جده و خواهر محشور
 خواهر گشت راجه مادر سن کایر بر راجه مان شکایه است و در بد امرای و نزاری
 بود و آصف خان قزلباشی بود و چند سال منصب شاهی داشت در کجرات و نهمه
 ششادونه در گذشته پانصد خان راجه امرا و نزاریست و حکومت بلاد
 کوره کات دارد و مبارک خان له جان خان در سکا امرا و نزاری تنظیم
 دارد و مبارک خان که مدت چهار سال در حکومت مالوه اسم سلطنت
 رانده خطبه سک که نام خود کرد و آخر کار متاین درگاه رسید در سکا امرا
 و نزاری تنظیم شده در گذشته تندی محمد خان له قبا خان کنایه از جمله امرا
 و نزاریست در نهمه و متعاده و پنج در گذشته سیاه سم و له سینه
 بار به ولد سید محمد خان بار به از امرای دو نزاریست و بشاعت مردانگی محبوب
 و مصد خدمات و آلان حکومت تن کجرات شغال دارد و او نیز در زمره امرای

نزاری بود محمد سیس بخشی درگاه جهان پناه برتبه مار سید ~~را~~ از نوکران
و در سال نهم و شصت و سه در خنک داود افغان که با منعم خان غالب
واقع شده بود زخمی شده چند روز بر تیرا توانی از وجع الم آن زخم در گذشت
حسن خان کز به او را گریه از نسب گویند که در آن ایام که حکومت در ^{لاهور} است
با و تعلق داشت حکم کرده بود که مندان مرچیند امر هم باشند بر بامه خود
تو یک بدوش بوبندی بدوزند و چون زبان چنان پیوند را تهمیری میگویند
تبه که گشت او داما و مهدی قاسم خان بود و در سلاک امرای حوزم مر
انظام داشت و در هفت و شصت و سه در گذشت جلال خان سعید خان
احال مر که ام یک نزار و پانصد که انداخته با رخا خواجه سلا از خد مکار
قدیم حبشیانی در بله امرای دوسناری در حکومت در گذشت خواجه طاهر
عقب تاتار خان تی در سلاک و زرا انظام داشت اصل او از مرآت است
بر تبه مار سیده در نهم و شصت و سه در حکومت در ~~حاکم~~ لایت حاکم
و تبه راجه موته یعنی نزار امرای نزار و پانصد است حکومت خود بود
متر خان خاصه خیل خانه را و حبشیانی بود و دو نزار و پانصد و ماکم اگره است
و دست خان او نیز خانه را دست و خاصه خیل در مرتبه و نزاری است
بسیار نا خاصه خیل از امرای و نزاری حاکم قاضی پور بود و صفه خان
خیل از امرای و نزاری بود ای در که کچا پور در سلاک امرای و نزاری انظام دارد
ای سال او نیز در بحر که انیا است ای سید از امرای مکران است مقصود
کو را و نیز از نوکران مریم خان خانان بود و درین درگاه بر تبه میری سیده میری

اخلاص خان خواجہ سردار سلاک امرای نزاری نظام داشت در حکومت
 رفت میر علی سوله و زاد او لا در سلاک نوکران بزم خان بود بکار مت جبر
 سر امرار شد و بر تبه امرای نزار و یا بصدی رسید در که نشت خداوند خان کسی در
 امرای نزاری یا بصدی نظام داشت در سنه صد و دو پنج در کجرات
 رحلت نمودید رشتن خواجہ بدالدین نام داشت و متهم بود و مادرش منشیه
 در احمد آباد متولد شده بود سید مرتضی دکنی اصل او از سمنان افغان است
 و در سنه و انش و نایقه در لباس سحرید با محمد اکبر آمد بر تبه امیر لاری نظام شای
 رسید صاحب ده دوازده نفر نوکر بود و الحال در خدمت حضرت نزاری
 حسن تبی افغان در زمره نزاری نظام داشت و در حادثه افغانان سواد بود
 رختی ریت نظر یکایک و لد سعید خان لکر در پله امرای نزاری است
 راجہ کوپال در زمره امرای و نزاری بود قیسانان صاحب حسن نیز بر تبه امرای
 خزار و یا بصدی رسید رحلت نمود سید ناشم بار به ولد سید محمود خان
 بابه در سلاک امرای خزار رسید در نصد و دو یک در خاک بر کج که خان
 خانان میرزا خان را با سلطان مظفر کجراتی واقع شد شهادت یافت و
 رضوی خان مدتی بخدمت کجری منسوب بود و بر تبه امرای نزاری رسید
 در که نشت راجہ بیر بر صاحب حضرت بود در سلاک امرای و نزاری بود
 در حادثه افغانان سواد غایت بدست رسید کجری بخشی است و در زمره امرای
 نزار و یا بصدی است رای سرجن راجہ متولد و منسوب بود و بعد از خزار
 تسلیم دو تلوانان نموده در سلاک سیدکان در کا و تنظم گشت و در زمره امرای و نزاری

بود جمیع یک برادرزاده عیادت الدین علی اصحابان است و در بنو لا محاله
با جمعیان شده داخل بخشیمان و هزار است قزوئی الاصل است و در بنو لا محاله
در پله امرای نزار و پانصد بود و حاصل خان سپهر میر محمد خان آبه در سلک امرای
نزار و پانصد بود و در ایام محاصره قلعه احمد آباد کجرات که کجراتیان اعظم خان
سموده بودند روزی از قلعه رانده و بانجامان خنک کشته و قبل رسید
قلنج خان بزرگ از امرای قدیم است و تبه چهار نزاری رسیده بود و در بنو لا محاله
مراجعه خود را می در سلک امرای نزاری است و شش محمد بخاری در سلک امرای
و در نزاری رسیده بود و در بنو لا محاله در خنک شیر خان فولادی با
رسیدل خان بخشی از امرای کبار بود و در بنو لا محاله حجت حق است
جنر یک از امرای قدیم این سلسله است و در فنون خبریات علم و
خصوصاً در علم موسیقی ممتاز بود و طبع نظمی داشت و در باب کار و مملکت
خوب دارد مخصوص خان بادر سعید خان است و در سلک امرای و نزاری
با پانصدی و دانی خان از طایفه ارلات است اول قلعه بود و آخر تبه
المدت رسیده و طبع نظم داشت و کادیه را نظم کرده نیز احسن خان
برادر سید که در سلک امرای کبار را نظم داشت و سید که ولد راجه
در سلک امرای کبار و پانصد منتظم بود و در بنو لا محاله الف در کاره مبرم
مجا با با جاد خود رسید میر انجات خان بادر میرزا حسین خان تبه مار
رسیده و در نظم خان دیوانی اسطی را بحال کج در آورده سیری
علی دو محمد باریکی از خاندان قدیم بخشیمان بود و در ملازمه

بمرتبه نزاری رسیده در لاسور فوت کرد و سلطان حسین خان از امرای الممعه
 بود و خواجه شاه منصور شیرازی نویسنده صاحب قوف کعایش عارضا
 دان بود از بس وقت او تمام امر با و ناخوش شدند و سر دفتر قلیچ خان و
 راجه بود در خط از زبان او بجانب میرزا محمد حکیم ساحت نند محلی که میرزا با
 بسیار بر سر لاهور آمد و حضرت از روی اضطراب متوجه دمع گردیده بود
 این خطر را بنظر بادشاه در آوردند و از بس غلبه کرده بودند محلی که حضرت
 از ویرسیده بودند که این خط است او در جواب کعبه که خط من نیست
 اما مرا که کرده خوب کرده و حضرت سر خیز خواستند کسی ضامن او کرد و بکلیس
 کردند و بتخصیص سلیمان شاه عم زاده و مر حیدر میهنیست که بکنیا است آن بچها
 نا حق نقل رسیده روزی که حقیقت بکنیا می او طامر شد و چنانچه در محل خودند که
 چنان از روی استحقاق متعجب فراتر استخوان داشت سلیم خان انجان
 در سلک امرای نزاری نظام داشت سیه جمعی باره را در سیه محمد محمود
 بشاعت و شهابت از او ان امتیاز داشت در بار خان بهر کلتو خان قصه خوان
 حضرت شاه دین ناه رضوان درگاه شاه طهاسب صفوی است و تبریزی لاسل او نیز
 قصه خوان حضرت بود و کمال تقرب داشت و در جگر که امرای دوزنری که شت
 حاجی محمد سیدستانی در ابتدا که برام خان بود و در آخر در سلک امرای منظم شد
 رحمت حق سویت میرزا محمد زمان برادر میرزا یوسف خان در سلک امرای نزاری
 نظام داشت و در ولایت کره در خباب مواسان شهادت میداد و خرم خان
 از امرای دوزنری بود در که شت محمدت بیجا قویای در زمره امرای نزاری

تنظیم بود مجاهد خان برادر صاحب خان جوانی بود در نهایت شجاعت و شهنشاه
و در پله امرای نزاری سیده در ولایت کونیر شهادت سید سلطان ابراهیم بود
خان مولف کتاب نظام الدین احمد بزور شمشیر ولایت دامن کوه کایون امیر
فرار و دو مصدر خدمات شایسته شجاعت مردانگی از امثال و اتوان امین
داشت شاه قاضی خان کمان در سلک امرای کبار بود و شریک خان
شیر اکمن یکبک است که از امرای کبار حضرت جنبش آسانی بود و الحال در
امرای خراسانی تنظیم دارد و کار خیلنجان در جگر که امرای خراسانی بود
پسر میر عبد اللطیف نروینی در علم تاریخ کجانه و در زمره ندای محقق است و در
امرای نزاریت یکبک نوری خان در زمره امرای نزاری بود و در که شمس
قدم خان در سلک امرای نزاری بود و جلال خان قوری نیم همیشه بود و در
از سخنان شیرین او باعث انباش خاطر حضرت خلیفه الهی میشد و در زمره
نزاری تنظیم داشت و رایامی که متعلقه سواد و در محاصره بود شهادت
قوری علام حضرت خلیفه الهی بودند و در شرب و در زمره امرای نزاری بود و در که
میرزاده خیلنجان پسر محترم یکبک است جوان مراد و صاحب سلیقه بود و در
شهادت سید سید عبد الله خان از ضعیف در خدمت حضرت بود و در
امرای نزاری رسید و در کشمیر در گذشت میر شریف الله که از موصیان وقت است
در تصوف سلیقه درست دارد و در زمره امرای نزاری تنظیم دارد و در
ولایت هرات محمد سراج خان که کلان خان از خانه رادان این دو دمان است
و الحال در ولایت نکاله نیست و دوست خان هراسی در سلک امرای

نزاری انظام داشت همه خان تگلون خان منسوان خان تگلون محسن خان
 الدین علی که امیرالامرای خراسان بود با حضرت شاه دین پناه شاه طهماسب
 باغی گشت بقیل رسید وی التجا بدرگاه سلاطین پناه آورده در سلک امرا
 نزار و با بضای انظام داشته بعد از حیدر خان با جل طبعی در گذشت ای
 نته سربان ای یون کزن از مغرب در حجر شفقت حضرت خلیفه الهی نشو و
 یاقه در خدمت مراده کامکار سلطان سلیم بزرگ شده خط و سود پیدا کرده سلیقه
 شعر بهم رسانیده شعر میگوید تو سنی تخلص دارد و داخل امرای نزاری است
 شیخ عبید الله بن حنفی از بندهای قدیم اخذ مت این درگاه است و در سلک
 انظام دارد و درین لاجونی به اسم ساینه میر ابوالمحسن پیر اشرف نام
 است و الحال حکومت ولایت او ده سال و از استرام سنابیر را
 اسکنان است و در سلک امرای نزاری منظم است ای تیر داس سربان
 بندی از طایفه کتری است و در پادشاهی دیوان اعلی رسیده منصب وزیر
 و حکومت بلاد تبه دارد و با نش حسب دارد در سلک امر است و خان پناه
 از طایفه افغان است و بپله امرای رسیده رام اس که پادشاه مقربان با ک
 ولایت نادای درگاه است و نسبت محرمیت حضور دارد و کاک سخط
 از خدمت حضرت عامل منیت و منصب نزاری دارد و میر ابوالمحسن قدیم
 محمود میر علی مرتبه مارت رسیده شمس الدین حسین پیر اعظم خان کلستان
 جوان قابل با سخاوت و شجاعت از او ان پادشاه دارد و در فضل و بلاغت نادره
 زمان است و در پادشاهی نزاری انظام دارد و پادشاه پناه از سادات شیراز

و بعضیات صوری راست و در لغت دانی بی قرینیه شیخ عبد الله خان پسر شیخ محمد
خوش است و در سکا امرا می نمرای انتظام دارد و مدنی رای امرای نمرای
نیز شاه رفیع در شجاعت و سخا از نمرای خود امتیاز دارد و نمرای است
با سوبای کابلی در زمره امرا انتظام دارد و دامه باب کابلی جوان مردانه است
و سید معصود سوار و در دست تر حاکم تیار است رسیده حاکم کشمیر است
همه وقت با محمد علی باشد و عقد آخرت دارد و با میانه ایشان جدایی نیست
و ابوم در سکا امراست تخته باب احمد بکای خوانان مردانه اند و هم که
کابلی اندیزه را علی بابک پسر شاهی برادر علمشاه است جوان دانه و صاحب
شمیره و زبیر بیل از امرای قدیم انجمن است و چون دولت سرور در بیل
امرای نمرای است در نکال میر ابو القاسم در زمره امراست و حکومت
بکری دارد و مولیت انجا با کوسا له شده و بوده حضرت کنگی خطاب دارند
بختیار بکای ترکان است حکومت سیوان از ولایت سر و ورد و به بهان
از سادات شوج است و صدر الصدق رفته استمان بعضی اهل کالاست
حسین بکای شیخ و بی در سکا امرا انتظام دارد و شاه زمان پسر اعظم خان است
در پلا مار رسیده راجه کتمن به دوریه امراست باقی محمد سقره پسر مهر محمد خان
میر و اعنت در سکا امراست و چون با سس پسر محمد علی خان لاس
زمره امرا انتظام دارد و محب در خان نور در از افغانان تر بین شجاعت و خوش
با بار رسیده شیخ با پزید حشمتی پزید شیخ سلیم خان سلیم النفس رسیده
اطوار است و در پلا مار رسیده و پوشیده نماند که مرگش از امر و ملازمان در کاف

که یا قصد دارد اطلاع امارت و امری با و نموده و سرس که مذکور شد مرتبه
 امارت بالاست و زیاده ذکر علماء و فضلا که در ایام سلطنت حضرت علی
 که در سواد اعظم منتهی استان بوده اند و از دیگر ملایم درگاه سلطانی
 اند شاه قیام شیرازی در سن نهصد و نود و موافق شش شمس الهی از
 و کن بلازم سیده در دار الخلافه پیچیده شمول نظر خسرو که گشت و حساب علم
 شد که با تقاضی و زرا در محس معاملات و اشغال دیوانی به بریدار و چندان
 خدمت ممتاز بود و خطا عصبه الدوله شرف اختصاص یافته بعد از حیدری
 مرتبه کالت و صدارت نیز رسیده دانستند متجرب شده بود و در علوم عقلی
 نقلی از علمای مان امتیاز داشت و در زمان خود در تمام دنیا قرینه داشت و در علوم
 غریبه از نیرنجات و طلسمات نیز بهره مند بود چنانچه اسکیا را برابره ساخت که خود
 حرکت میکرد و آرد میشد و آینه ساخت که از دور نزدیک کمال غریبه می می
 و بکای پرخ دوا و نه مندی بای همیشه آینه ساخت بی نظیر و درت نهصد و
 شصت و در کشمیر عالم بقا خرمیید بر نقش شری که از بنا بر میر شد ریف محبا
 و در نهصد و تقاد و دو موافق بیستم سال اظهی پنجاه و ستان این اعطایا خسر
 بهره مند شد و در حجت حق و اصل گشت در دلی مدون گشت علوم عقلی و
 دانستی و اقسام ریاضات و حکم در کس کفنی و تاریخ فوت او عالم رفت قیام
 ملا سید سمرقانی در نهصد و شصت و موافق نیر دهم سال اظهی پنجاه و ستان
 و بر احم بادشاه که ممتاز گشت از محول دانستند آن عصر خود بود شیخ ابوالفضل
 شیخ مبارک است و در جمیع علوم نخبه علم دارد و مظهر جلال اطلاق و شرافت

و کمالا کسبی و دینی ارجه و حصر بیوان است امروز روز کار را با و قهار است ^{مرد}
مقربان خلیفه الهی اعتماد دولت و یکن سلطنت و صاحب مدنی و ملک است
تصنیعاً شریعه دارد و کتاب کسب و نامه که وفایع و مقومات حضرت سید
عبادت شرماسی که کارنامه معنی تواند بود با تمام رسانید و دیگر تصنیف
مثل عیار دانش و رساله اخلاق و غیره دارد و ملا علی بن لاری متی بخلم خلیفه الهی ^{حضرت}
داشت از علمای وقت خود بود ملا صادق حلوانی سمرقند که از مکمل مبارک ^{مست}
رسیده خید سال در هندستان بود بکابل رفت و خید سال در کابل با دیده ^{شش}
داشت میرزا محمد حکیم را در سس گفت و الحال در سمرقند است میرزا ^{علی}
از دانشمندان و ورانهر بود در سنه نهصد و شصت و نه هندستان این سنه
در مدینه خواجه معین نخودی در دارالخلافه اگر در سس کعبه و بکه رفت و موشی ^{حافظ}
تأست که که در دارالخلافه کوفی استهار دارد و از کبار علمای دارالخلافه ^{است}
از علوم نقلی و عقلی استهار تمام دارد و از اتقان میار داشت در سنه نهصد و شصت
و هفت هفتاد و آن بعد از این روانه قمار گشت و خرج راه مکه کرد و سمرقند ^{اعتبار}
کرد و ملا عبد الله سلطان پوری مخدوم الملک که حضرت حبیبیانی خطاب
مخدوم الملکی از دیگر علمای امتیاز داده بودند در علم فقه و تعلیمات کوی ^{بود}
بود و از دولت حضرت خلیفه الهی صاحب جمعیت مال شبه خواجه بعد از فوت او
دو سه کورنگه زر از خزانه او برآمد و در وقت مراجعت از مکه در احمد آباد کمر ^{کرد}
شع عبد البنی دهلوی بود از بنایر شیخ عبد القدوس است حضرت خلیفه الهی ^{اول}
نواز شش کرده صد راند رساخته مدت ده سال را این فایده است

کل مالک محروسه بود فاضل حسام الدین سید که منصب قضاة
 نموده بود علم نقلی خوب دستی و عقلیات را می آموخت و بیانت و اثبات
 تصانیف داشت فاضل صدر الدین لاهوری علوم عقلی و نقلی بنکودستی و جید
 قضای لاهور داشت فاضل طه ایمن از علمای وقت خصوصاً از قضات عصر
 و صلاح ضرب المثل بود مدتها قضی القضاة درگاه طایق سیه بود ملا سید
 از شاگردان رشید ملا میرزا خان بود در علوم عقلی از او انچه و متمنا بود علم
 بنیکومیه انت در سنه نهصد و نود و هشت فوت کرد ملا اسحاق کلاهور
 از محول علمای هند است بقدر و قناعت و توکل از مثال و اتقان متمنا بود و عمر
 بسید رسید بود ملا تاجان خان بمقنی بلوی از دانشمندان وقت بود در مقول
 بوده است قدری در مقول هم غور نموده عمر تا بدین مشغول بود ملا عامر
 از محول علمای وقت بود سالها با داده اشتغال می نمود و اکثر کتب متداول را
 داشت ملا احمد دانشمند امینی ال عمر با داده اشتغال می نمود و اکثر
 کتب متداوله را از یاد درس گفتی صاحب صلاح و تقوی و ریاضت بود ملا
 لاهوری از کبا علما وقت بود و در روش متدبیر سلوک می نمود ملا منور لاهوری
 از دانشمندان وقت است و سالها با بستاده اشتغال نمود ملا شیخ حسین
 به علوم عقلی و نقلی و اقسام حکمت از ریاضی و طبیعی الهی آراسته سالها در
 درس گفت و سمر حجاز اختیار کرد و ملا شیخ حسین بهری دانشمند بود
 در گفت سید لی از علمای دانشمند دهل بود ملا بایزید از دانشمندان
 بود فاضل یعقوب ماکینوری سالها قضای القضاة بود و تقاضای

خوبی داشت شیخ بابا ایدین معتمدی اگر در علمای وقت بود و بصلاح
تقوی امتیاز داشت شیخ ابوالفتح مقفی اگر بود قاضی صاحب استرگانه اگر بود
قاضی صوفی از قضات لاهور بدیانت و تقوی امتیاز داشت ملا ایدین
لنگرمانی لاهوری همه وقت درس کفّی سید محمد میر عدل از پرکنه امرویه بودند و
امارت و حکومت سید مهتاب میر عدل بود و خجسته سایل و لایق دربار
او بود و اینچنان درگذشت ملا اسمعیل عرب انشمنه مدت بود ملا عظیم
مدرس حیدرآباد دہلی با فاده مشغول بود ملا خواجہ علی ماوراء النہر ملا
کور ملا حسن علی موصلی در منطق و حکمت ریاضی صاحب فن بودند و از انبیا
موصلی رفت ملا جمال لاهوری که امروز با فاده اشتغال دارد و نمی غنیمت
سید دانشمند و با انواع فضایل است بود و چند سال اقصی الاقصا و لا
مجازات بود و از آنجا که مغلطه رفت قاضی بابا خواجہ که الحال قاضی اجین است
و علوم عقلی و نقلی میدانند ملا حمید معتمد سنبل صوفی مشرب است و تفسیر نیکویند
ملا حاجی شمیری که امروز در دہلی با فاده مشغول است و علوم عقلی و نقلی میدانند شیخ
یعقوب کشمیری شعر نیر میگوید و معانی و منون شعر میدانند حاجی ابراهیم عالم و عالم
و مقفی بود ملا ابراهیم سرحدی علوم عقلی و نقلی میدانست ملا ابراهیم کواکب
در علوم حکمت و ریاضی و نجوم ممتاز بود و ملا شاه محمد شاه آبادی که
علوم عقلی و نقلی و رزیده در ریاضی و نجوم مناسبت تمام دارد و ملا
عبدالحق که امروز در دہلی است و اقسام علوم و رزیده و زبان شعر دارد
و زبانی صوفیانه میکند و از شیخ حمید محمد ثانی اعلی صلاح و تقوی است

و در احمد آباد می باشد ملا موسی شکر در احمد آباد بود و بقوی و ریاضت القضا
 داشت ملا عبد الرحمن بوبره در احمد آباد است مولانا الهام الدین
 مرد خوش طبع و خوش فهم بود مولانا الهام الدین سلطان پوری از
 شاگردان مخدوم الملک است ملا عالم کلھاری کابلی مرد خوش طبع
 سخنق و بقیه بود و شعر مکھیت و کتابی در تاریخ نیشتر راجوال احکام و علما
 شعر او نشسته و نواح الولايت نام کرده است قاضی خان بدخشی در
 سلاک امر نظام مایه علوم عقلی نقلی بگوید است و در زبان پشتو
 ممتاز بود میر سید زمان از علما است و مدتی مدتی مقفی بود و حالا صد
 است ملا طبع نظم هم دارد ملا بازیمقفی لاهوری ملا عبد الشکر لاهوری
 میر عبد الباقی قزوینی که سید فاضل و مورخ و صاحب صلاح و تقوی بود ملا
 کمالان مردی دانشمند متبحر و اهل صلاح و عرا و بهشتا در سیده و کد خدانش
 از ریپیند کعت از ملاحظه انکه شاید برضا والد سلوک نماید که خلا
 نشدم سالها در اکره با فاد و مشغول بود ملا سید القادر خوانده حضرت
 غلیطه ای سالها با فاده گذرانیده در آخر سم حجاز اختیار کرد قاضی
 بفضایل صوگرا است ملا حبیب الله دانشمند مدرس است و
 شورید ناوار است ملا اسمعیل مقفی لاهوری بود ملا ابو الفتح لاهوری
 در ورع و تقوی ممتاز بود ملا عبد الجلیل لاهوری ملا عبد الجلیل لاهوری را در ملا ابو
 است و از مقیمان و زکار بود ملا شان کردار علوم عقلی بهره تمام داشت
 و زولایت گردشان هند آمد و در گذشت اعتماد خان در سلاک پایانی

انظام یا فیه عمل بر کینا مشغول است ملا سبط ابن مینری سالها با فاضل
کند را میهنه ملا امام الدین مدرس لاهوری شیخ حیدر نیر ملا معین و اعظم
سالها در لاهور کند را میهنه و دعوت حیا سیر قداسم مبارک در علوم
اقتیاز دارد و در سلاک امر منتظم است نیمه ثمرت آنکه لاهوری است
الدین کینولا لاهوری ملا عبد الله در بدو فی همه علم در خدمت حضرت
خلیفه الهی کند را میهنه متصرف فضایل و کمالات است در علم صوفیه و تیار
و نمون اشعار مهارت تمام دارد و چند کتاب تصنیف کرده و بعضی
هندی را بر موده حضرت خلیفه طبع ترجمه کرده فارسی ساخته است
کینولا لاهوری ملا یا شمس کینو علوم عقلی و نقلی میداند فارسی نیز را میهنه
امرو تفصلا لاهور مشغول است بدیانت و امانت و فضایل کمالات
دارد ملا عثمان فارسی بدو محابده ممتاز و سالها در کجرات با فاضل
داشت سید یا سید انشا کرد ان بیان جدیدین است در کلام و احسن
فند ماری علوم عقلی و نقلی در کس کفتی ملا عبد السلام لاهوری از نجول
لاهور بود ملا برهنگاه دانشمندان را به وقت بود ملا حیا ام الدین سرخ
بر خلاف امری لاهور علوم عقلی را کینو دانستی بسیار متقی بود ملا امیر ایل او
از نجول علما و متقی محدث بود ملا احمد لکینو زهد و تقوی اشتهار دارد
سید نمی گویا مهور قاضی عثمان انبالی شمس از نجول علما زهد و تقوی ممتاز است
و در دلی می باشد محدث و هم همان شمس در سوستان است شیخ بهلول
دهلوی شیخ تاج الدین دهلوی مشهور میر عبد الاول دکنی جامع جمیع علوم

بود و مایه حال مدد سس ملان ملا عثمان بکماله مرید الهی در سلک پاهیا
 اتمام دارد و حضرت حبیبیهانی او را صدرا لافا منسل ساخته بودند سالها
 در خدمت حضرت خلیفه الهی نیر که رانید میسر در سلک پاهیا نظام
 ملائی الیدر محمد ششتری علوم عقلی و نقلی نیکو میدان در ملا مرتضی
 خلیفه الهی مورد مراد اسم شامشاهی است شیخ دید بکالی و نهمند بهر
 متقی و محدث و اراکل و جد فوق بود شیخ تاج الدین دیوبندی زمریدان شیخ
 نان بانی پتی و منصوف بودند که شیخ نند وستان که بعضی ستند
 که این قهر اکثر ایشان را ملازمت نموده و زمان حضرت خلیفه الهی را دریافته
 شیخ سلیم سیکری ال از شیخ وقت ریاضت و مجاهده انصاف امتیاز داشت
 و صاحب کرامات و خوارق عادات حلیه بود و بیت و چهار حج کجا آورد
 و دو بار سفر حج نموده یکبار با برزده سال در کجا قامت داشت حضرت سلیم
 شهر مجتهد را بقرب آن رزق کوار حین سال بکجا نداشتند در نهضت مقادیر رحمت حق
 پیوست شیخ نظام الدین انبیتی و ال صاحب کالات موری معنوی بودند
 ریاضات و مجاهدات رتبه عالی داشت و بر مجاهده شجاعت و ارشاد مکن بودند
 طایفان می نمود بعالم بغارت شیخ محمد نداشت برادر شیخ هبول است اما در
 در لباس شنبلی گاه و مرتبه داشت حضرت را با دشمن طین بسیار بود و خیانت
 یک کرد و در وظیفه شیخ داده بودند به عبد الشمد بنیره خواجه ناصر الدین عبد الله احرار
 انبایت بزرگ و صاحب کالات بوده مدت بیت سال در زندان
 بوده حضرت که مجباری را در وجه و طبع او مقرر داشت بودند و برب و دهر

از قرا و ستمی بوسیله خواجہ اوقات میکند رانیدند چون وقت ارتحال قریب شد
سمرقند شده می گفته اند که استخوان خود را انجامی رسم و بعد از سیدن شش روز
در سمرقند رملت نمودند شش مبارک ناکه ری از محول علمای و زکاء
مشایخ کرام بود و در توکل نشانی عظیم داشت پیش خطیب ابو الفضل کارز
و ملا عماد طامی در کجرات کتب علوم نموده بود و در آخر عمر فقیری نوشتند
شش رجباً بمجلس موسوم بمنبع العیون قریب بقبر کبر و غیر آن تیرتالیعات
دارد و قریب پنجاه سال در اکره با جاده و افاضه گذرانید و از آیات کمال
مرزندان صاحب کمال اند که فخر روزگار تواند بود مثل علامی شیخ ابو الفضل
و شیخ ابو العین و شیخ ابوالخیر و غیر هم می نمود که اسمای فرزندان را
داشتیم و در شهر ذی قعدہ سنه صدی الف و لا هو بر حمت حق
و شیخ کابلی و محرم المکمل تاریخ اوست شیخ ادب و جو بنوری صاحب کمال
بود و سالها ارشاد طالبان نمود شیخ سبکی صاحب کمال
اشتهار داشت میان حیدرآباد و بخراتی پنجاه سال رجا و ارشاد و
مکمل بود بقصد و ما و توکل که رانیدی بمدت در مسکنتی و علوم عقلی و نقلی
دانتی و صاحب تصانیف شریعت است بر اکثر کتب علمی شرح و حاشیه
شیخ الهدایت خیرآبادی صاحب کالات بود و سالها ارشاد طالبان نمود
شیخ نطنز نام مار بولی سالها رجا و مدتی مکمل بود شیخ حبیب الله
صاحب معارف و حالات و امور و کالات صورتی معنوی بود و سالها
مارشاد طالبان اشغال داشت شیخ داود صبیحی صاحب ذوق و سما

و ذکر و وجه بود سالها بر سنده ارشاد و هدایت طالبان بود شیخ بر
 اینکار که مکشوف کرامات استهار دارد و در اوایل سلطنت خلیفه الهی رکن
 در امور مدون است شیخ نعمت الله که بحر اقی صوفی مشرب و حکیم بیت
 شیخ عبد الغفور اعظم پوری سالها در بر کعبه اعظم بود و بارشاد
 طالبان اشغال داشت شیخ یوسف سرکنی مخدب لاسور که بکاشفه مشهور بود
 شیخ رحمت الله برادر شیخ حمید محدث صاحب کالات صوری معنوی
 بود و چون در کجرات بیمار شد در سنه نهصد و نود و پنج غریمت بدیت
 نموده در مکه معظمه و شمس شیخ عبد الله بن سلیم بدونی که در اصل منته بود
 است در وقت خواندن کلمات این بنام حضرت سالک عظمی
 علیه وسلم رسید از استاد رسید که این چه کس است ابتدا شمه از نماز و خطبه
 خاطر نشان شیخ عبد الله کرد بشرف سلام مشرف شد بعلم و فضل موصوف
 بوسع و تقوی معروف بود شیخ طاهر طحای شیخ سلیم سیکری ال است
 کجرات ساکن بود شیخ ماه از طحای شیخ ادمن جوینورست سالها
 کجرات بود و در سنه نهصد و نود و در کجرات و شمس شیخ عبد الله
 در کجرات بود بابا کیورد در بلده کوالیاری بود عوام مندر بابا و عقیده
 بسیار داشت میر غلام الدین اودی از بزرگان وقت بود و بکالانی
 موصوف بود این بیت از نیلج طبع آن مشیخ پادشاه است طلوع ندانم آن کل
 خود روجه زنک بود اردت که مرغ مرغی کعبت و کوی او دارد شیخ اله بخش
 که مکتسری عالی از حیدیه حالتی نموده شیخ نظام الدین بن علی از فرخ پوری بود

من اعمال سرکار کرده بود او نیز خالی از جذبہ حالی و ستونی نبوده سید محمد
مجدوب عبیدروسی مرقد در بروج کجرات است و خوار و بسیار از دیده
شده و صاحب مکاشفہ است سید جمال قادری اگرہ آئی از زرگان
وقت بود این فقیر چند سال بدیشان تمسایہ بود شیخ کبیر ملانی از زبیر
قطب الاقطاب شیخ بہار الدین ذکر یاست در تہذیب خودی از تکام قسام
ملای کردی چون بخدمت خلیفہ الہی رسید بہ تہذیب یا قہ تارک شد و روشن
آبائی خویش پیش گرفت شیخ حبیب الدین میرکات لہوری صوفی صاحب
بود اہل ملاحور باو عقیدہ کشف و کرامات و مشاہدہ است شیخ ابوالحسن
الوری خالی از جذبہ نبود و از ارباب زیانت است شیخ مبارک لوری
اگرہ مجدوب بود و سخنان عزیز کہ انکشاف باطن از ان بسیار واقع شد
کمال الوری خلیفہ و خویش شیخ سلیم است شیخ بابا اگرہ او نیز صاحب کمال
بود شیخ علاء الدین کوالیاری از شاگرد بہرہ مند بود روزی شخصی دعا
غلبات از او پرسید کہ چہ حال داری بزبان ہندی گفت مجھی سی لاگی معنی
اندہ کہ چشم دوختہ امی می آوردند و چون دوسہ روز میکند زداور اندک شہی
بہمیرید اندکی از چشم او می کشند و آستینہ اندک اندک چشم او را
آشنای سازند امکہ اندکی از چشم او ساختہ باشند باین عبارت اطلاق
کنند سید مبارک مجدوب در بہار ساکن بود چون ملازم حضرت
مشرف گشت سنج درشت در حضور اشرف گفت بطور خود بار رفت
شیخ حبیب افغان ساہا در دارالعلوم اگرہ ساکن بود بازو چہرہ و مانور

شکاری بسیار داشت و اسباب دنیا سی نداشت اکثر اوقات شکار کردی
 و طعام الوان همه وقت در مطبخ او موجود بودی بقصر او ساکن خیرات کردی
 روزی بابت مردم می آمدند بهر کس مرا خور حالت او طعام الوان تازه می آورد
 بعضی گمان کمیاری نموداشتند اما نه چنان بود شیخ منور اگره مجذوب بسیار
 بود بقصر توکل که را سیدی امرار میرد کرمی شیخ حسن خلیفه شیخ خوارزمی
 صاحبش صاحب جد و حال بود سالها در آنجا که را سیدی حاجی محمد لاهی
 مجذوب بود شیخ جمال امام شیخ سید شمس سنبلی شیخ علی
 دهلوی صاحب مکارم و اخلاق بود شیخ مصطفی در بابادی شیخ حسین
 شیخ حمزه مجذوب شیخ انبی حضرت آبادی شیخ فخر بشار پوری شیخ عبد
 ولد شیخ عبد القدوس کنگوه شیخ رکن الدین لاهی پوری شیخ حبیب کاکوری
 سید ملکانی شیخ ماند کوری شیخ پاره جلیس شیخ محمد محدث کجراتی
 ملاطس کمیاری مندوی بود شیخ نصیر جودانی شیخ ذکر بابانی تپی شیخ
 عبد الکریم لکنوی شیخ تاج الدین کجراتی شیخ ابوالفتح مجذوب سنبلی
 محب و الدین کابلوی و ال از مشایخ وقت بود بود حال بکانه وقت بود شیخ
 ابو محمد حامد بشار کاری در اصل از ولایت بهار است پیرا و امر بود در غصه
 جوانی او را و لوله شده و سیر ملا داریان کرده در بغداد طالب علمی نموده در
 نقایب دارد شیخ محمد کجراتی معاصر میان جبهه الدین بود در توکل و قهرشان
 داشت و اهل آن دیار باو اعتقاد و ولایت دارند در ۹۹۰ که شد پوشیده
 که در ایام دولت پادشاه حقایق نباه ازین طایفه سار بودند و دست کشید

کتاب بقیصل اسامی ایشان را برتا بدو به ترکات اکثر که جمعی از اهل رفو کا
به بزرگی ایشان اعتقاد دارند و این بحیاطه خدمت اکثر ایشان را در یاقه
به بزرگی ایشان اعتقاد دارند و این بحیاطه خدمت اکثر ایشان را در یاقه
دارد و یاد کرده شد حکیم الملک علم حکمت و دیگر علوم و طب و شیمی نام او
الدین محمد است حضرت خلیفه الهی خطاب حکیم الملکی دادند و در آخر عمر زیارت
حرمین رفت و آنجا فوت شد حکیم عین الملک شیرازی بدین بیت پادشاه
است و در علم کل رتبه عالی دارد و صاحب مکارم اخلاق است حکیم مسیح
ترتیب یاقه حکیم بن عبد الله است بن شرف الدین حسن بود و صاحب
مکارم اخلاق بود حکیم علی خواننده زاده حکیم الملک بفضایل مکتبه موصوفت
و مجامع مریضی مشغول و از مقربان درگاه عالی است حکیم ابو القحح کیلانی که در
حضرت خلیفه الهی تقرب تمام داشت و رتبه عالی یاقه بود بحکمت مهم وجود
طبع و دیگر کمالات انسانی امتیاز داشت و در سن نهصد و شش درگذشت
علامه میرزا سلیمان باور الهی بحدیقت و سلامت نفس موصوف بود حکیم نظم
اردستانی که در خدمت حضرت شاه جنت مکان شاه لهما حکیم زاده
اشتهار داشت و حسن کان داشت بادشاه مذکور این مصراع در بدنه بود
که شعر خوش طبعی است بیاتامه پارسویم: و الحال در خدمت حضرت خلیفه
است حکیم احمد تنویری جامع فضایل بود و عرب محکم را سیر کرده بود در این
طبع داشت حکیم حسین کیلانی صاحب انجمنه است حکیم نام را در علم
ابو القحح بفضایل و کمالات راست است حکیم مسیح الملک شیری است حکیم

کیلانی بجاقت اتفاق داشت در ملازمت مریم مکانی بود ملازم
 مروی و بنیره ملاعبه الحی مروی متبرک بود و صاحب دیو طبیب و تسانی بود
 ملا شهاب الدین حکیم کجراتی خالی از مضیلت بود شیخ بنیابن شیخ حسن
 یانی تپی در جراحی دستی مقام دارد و در محاجبت قبل از غایت است
 و حکیم احمد کیلانی شاکر و حکیم الملک طاقطب الدین کمال در جراحی و
 تمام داشت پیار جویو کجراتی امروز در جراحی کمالی امتیاز داشت بهر دین
 جراح و زوادی خود امتیاز داشت چند رسیدن جراح تیز و زیب بود و در
 که در ایام سلطنت حضرت خلیفه الهی در بنده است مان صاحب کائنات
 بودند و ستند و لایا شمس المهدی چند سال در پیش خان مان بود چون
 خان مان بقبل رسید خدمت حضرت خلیفه الهی میکند رانید چید کتاب مینو
 و دیوان شعر دارد و کلیات او اقرب صد مراد بیت می گویند و در زبان تصویر
 مناسبست تمام داشت بیت شوری شد و از خواب عدم دیده کشویم و بزم
 که قضیت نوشتیم غنودیم و له مازمر که خود می ترسیم اما این بد است که کما
 تبان محروم می باید شدن له سپرخ کافوس خال و غلام حیران در و بر دماغ
 صورت کافوس سرگردان در و و له حقان خاک کسیر کش تیغ توانی بهر
 مینت شمشیر اجل را در میان باغی بحر لیت ضمیر من که گوید دارد تیغی است با
 من که اذ دارد و تصویر ظلم نعمت دارد و مرغ ملکوتی منخنی بردارد ملاقات
 کما سی بعضی بل و کالات موصوف بود و در موسیقی که تصنیفات دارد و در
 عمل بسیار است در کمال آزادگی می کند رانید و صد و بیست و یک عمر با دست

گفته دیوان اشعار دارد و از آن جمله است شعر چون سایه مهر هم هر سو روان شود
 باشد که رفته رفته با مهربان شود بیت چون ز عکس عارضت کمال شود
 کرد در آن آینه طوطی شکریه دلیل شود شمع مرغ تاب و درون مخمور چون زردی
 کرد به آتش سودای لیلی بر بر او تیز کرد در باب حج کی بسری گفته است
 آتشین و میت ز خاکستر چو پیوسته شده یا نقاب از تابش روی تو کشته
 خواجه سیمرغ روی را اصل وزیر زاده است کعب کوم نموده بدارک
 وحدت مهم از اقوان امتیاز داشت سالها در خدمت حضرت جنت
 اشیا کذب تمام یا قوه محاسن هشت هنر بود دوست با علی
 ملاک سخن پاک نیست به صراحت رد حیرت سکانت به دیباچه کن و قمر
 و رقی است به اسرار دو کون بر بر ملک من است بیت محبتی که مر با تو
 هست میخوانم بهیمین تو دانی و من دانم و خدا داند به مقیده گفته که مصرع اول جلوس
 حضرت خلیفه الهی بود و مصرع ثانی تاریخ ولادت با سعادت شاهزاده
 سلطان سلیم میشود و این مطلع از آن است بیت مدح از بی جا
 جلال شهریار به کوثر مجاز محیط عدل آمد بر کنارت در آخر عمر خست وطن را
 و در کابل در گذشت ابوالفیض فیضی سید الشیخ ولد شیخ مبارک کابل
 که از علمای کبار و مشایخ بزرگوار بود و در کمال تجربه شای عظیم داشت
 شیخ فیضی در خدمت حضرت خلیفه نشو و نما و خطاب ملک الشعراء
 امتیاز یافت و در منون شعرید بنیاد دارد و موارد الکلام الکلیه نام کتابی در اخلاص
 نوشته که حروف منقوط ندارد و تفسیر کلام آن نیز بی نقطه تمام کرده موسوم

توانگر شدیم که طلبیم که هم پیش رفتیم پیش رفتیم
شیخ فیضی جایی دیگر گفته است مثنوی دیگر رستم که نگذارم مقابل شکاف خانه
را با روزن دل خواجیه سینا می شده است از مشهد طوس حضرت حضرت
علیه الهی رسید مثنوی هم خسته نشد و دیوان شعر و کتاب مثنوی
دار و اقسام شعر را خوب استادایه میگوید و از شعرای وقت امتیاز داشت
شعر ترکستم چون چو کله کوشه بنقاش کند نقد دلهار بر دانه و در با شکسته هم
تندی خوی تو بخاطر رسد کریمه بر عارض دل نمک نمک نشکند مثنوی چنان
ما را روزی تا سرش که رفتن توان ناز از تیرش در تعریف بر ما
رباعی شوی اضطرابی لم آکندم که بدن زنی خشم و خمر طربزد بخت
سنج در عبارت مکرر نماید زربس شخصی از بای ماسر طربزد و بدان
چنان لرزه کردید عادت که ترسم مکرر بای محشر طربزد و ملاعبی جوانی بود
صاحب طرات هم عالی داشت اقسام شعر نیکو گفتی در عنوان جوانی مریض
اسهال در گذشته دیوان شعر و مثنوی دارد و بسبیل ما و کار این چند بیت از
تحریر یافت و در سر و آه معالان مریض طلبند حسن عمل ریشخ و بر بمن طلبند
و که کسی که نشد لب نازت میداند که موی آبجاست چمن شبانی دله
مسما اثری نافست نیست خلاف امتحانی مکن انکای دل باری هست
قابل در و محبس نماید در وجود زنگ روی خویش را مرکب است بدانی
دله عشق سکویم و می کریم راز طفل نادانم و اول سبق است ملاشیر لاهی
اگر چه عامی بوده و کتب فضایل نموده اما در شعر مناسبی نام داشت وجود

و صحت طبعش مجدی بود که در اندک زمانی مصیبه زینب و ادا و احسان بیت
 از دست شعر خبان بقیه شد دل عال سلی را بد که با ولست بد کشتی نعلی را
 هجوم ناز خبان کرد و پیش بار گرفت که راه نیست در این تخت امنی با درج
 نیز اعظم نزار بیت کف و آن را شمع محبان او ز نام کرده تمام آنها مقطعات
 و از آنجمله این قطعه است فطوره و عشق کسان ای به محنت بسیار شفیقم کسان ای به غیو
 دل آفتاب بآید ما زورسان را نه شعر چرای اشک در چشم از دواغ یار
 میگردی که کجا بودی که اکنون مانع دیدار میگردی بسیار با جانی ای با صبا
 در قالب شعری هم سرست کردم مکر در کوی او بسیار میگردی ملاست بهر
 از که بلا زمت حضرت خلیفه الهی رسید و بغایات بادشاهانه از او
 گشت و در محبت سیکری در گذشت و در سفر کابل با بن قهر محنت بود و
 این ابیات از دست نظم متلع شکوه بسیار است عاشق را همان تهر که خبر
 روز بار قیامت باز نگشاید که کو بهیم من غیری بود اشک زنده ساربان
 کرم صدی با شش که محل رود که کدام مرهم لطف از تو بردل است مایه که جان
 که از تر از داغهای حسرت نیست نه ای قدم من خفا ده سرگز دل شکم بدون
 جراتی دارم که چون در سردی جا کرده باد کار عالمی از طایفه خجسته ای هست
 سلاک سپاهیان حضرت خلیفه الهی احطام داشت این ابیات از دست شعر
 مانند افقه از کربیه آب و چشم که مرغ تیر تو منتظر تر تواند کرد و له جای
 پرینت ای کاش من بودم ما کشم باین تقریب شاید با تو در یک سیم
 فاسم ارسلان مشهد است در ما ورنه نشو و نما یا فقه ما لها در خدمت

خلیفه اطمینان کنده بود خط استیلا و خوشی نوشت و سعت مشرب داشت
و دیوان شعر دارد از وشت شعری نیم جان آن بر لب تراجعه قدی جای که
بیک گاه بعد از آن برابر است و له لفظ و معنی کابل من کریند و فی تو چون
روی در کتاب نسیم و که گریان چو بر مندرال حباب که شتیم نیم صید
و در مقدم از آب که شتیم ماکس و پیار و کجراتی بود و بعضا بل و کما
اراسته بود از دو دو حال چاشنی تمام داشت این مطلع از و است
شعر دارم دلی گردان که من تبیه نما میخواست و او سوی بر و شش کشد هر چند
بیکر و شش شیخ بار از نسل کن الدین خانی است دیوان شعر دارد و خمسة اربعه
کرده عمیه در خدمت درگاه کنده رانیده شعر ز تاب و نشانی مرا
میان نشن نیاز دست کنی کرم از کرانه آشنی له لکون آن دهن تکت ابرو
چو طالع چنان شدم که نیاز کسی را بجایال میرد و خوش نویسی بود که حضرت
اورا خطاب کاتب الملک داده بودند صاحب دیوان است شعر که در
درون دیده و که در دل خیرتی از شوخی که داری کجایمی تشبیه
بار با ف سالها در خدمت حضرت کنده رانیده در رباعی امتیاز دارد
چون همه وقت رباعی کفای میر رباعی مشهور است رباعی آن سوز کلام
او و خست عاشر و شش سوز معشوقی موخت نیاز جانبی و
سرزد این سوز که از با دگر و ت شمع پروانه شوخت رباعی در عجب کجا
بحر و دیدار کجایم که کلام و طالب یار کجایم او در دل و خصل روی در
کعبه و دیز و بیکر که کجاست یار و اختیار کجا رباعی سردا که مانند جهان خ

خبری ظاهر شود از بهار مختلری بی چون سبزه ز خاک سر آمدند تیان تیر
 بجاشقی براریم سری مهر حیدر حای قیقلی کلض دارد کاشیت علی
 وسیله درست دارد در من معا و طالع و یاریج سر آمد است بلا منت
 حضرت آمده زرمای خوب بدو عاید شد شعردی تباوت رفته
 رشکها ردم که توتیه مردمش کریان تر از ایل عنای امی و زنا کدم
 ای شوح علاج چه توان کردی من عاشق و معشوق مزاجم چه توان کرد ربا
 زانکه است توبه که قماری توبه ما غریبنا هم که غفاری توبه او قمارت
 خواند و ما غفارت یارب بکدام نام خوش داری توبه سید محمد
 اوایل درد کن بجای یو کمال غرت و مراغت داشت و در آخر بنده
 رفراول که ملازمت حضرت کرد و قصیده در بحر نامطبوع که رانید و بگوشت
 باریا فکان در بار ناموزون رسید بر بران در شیشهها کرده و کجاست
 بمواریهای طبیعت ده سال در قلع کوا ایما محبوبس ماند و در آخر کجاست
 شانزده عالمیان سلطان سلیم قلم جراید بر جرایم او کشیده امر و موبود
 که قلع خان که حکومت بندر صورت بدو متعلق است او را بکه منعظم رول
 و قلع خان او را همراه حسن یکیش خویش خود کرده روانه ساخت اتفاقا حسن
 در راه فوت شد و مردم او متفرق شده سید محمد کریم خود را به بجای او دکن
 و بعد از دو سال از آنجا کل کنده زد و محمد علی قطبشاه رفته مایه نهایت
 و در آنجا رحمت می بوست و در بنان رباعی را کفیه بخرست و تاد
 رباعی در بند شهبان بادشاهی می باید پرت و صاحب سپهری می باید نخته

مس خود کیم و در چه حالیم چه کیم بیت در آتش موس دل سزاره سوختیم قند
کعبه برد قبحانه سوختیم و اس غزل را نیز در بند کعبه مرستاد دله مار خست
ازین کل را بود اویم نه کفیم و نوشتیم و سبیل را بود اویم دله بغرت نو که ملبلا
این چشیم که کل که شت و نه انت ایتم باغ کجا است و نه نکا بود من بود
قدیل همان است پیشانی رسوای ترانبل همان است و نه در کشور تو نام
و کاره آورد و قاصد با و نامه جدا کرد و آورد و در ایام بس کوا لیا گفته
و نه بشی دارم سیه چید که آسم بجه شعل ره روزن نداند و نه رستم در دا
اقدام بای خوشیش بند کس نشودم و دیدم سناری خوشیش میرا
بیلی ساطع در خدمت نوزنک خان می بود و رعایتی بیرون از حساب
یا قده میشد مقدس قده فوت کرد و شت و انت که مهر تو با جان همزود و نه زجا
شکانه کدی سر کران منور دله چو مار سبوح مد دل کند یک تیر و نه بیکه حله
با کند بر اعدائیک و چون نظر در خواب بخورشید خارشش کنم و نه رسم زبا
نکام کرم بیدارشش کنم دله با آنکه بر رسیدن آمده مردیم و نه کانا که بر سید
فاطمه مارا و نه رستم ز مجلس تو عمری را بن گذشت و نه از دون با جبال تو هم مستقیم
ملاطقی ساوچی چید در ملازمت حضرت که زانیده سیم بخاروت و نه در
شعر کنی مکعت و نه رسید کاین چه بر حله بود و نه که خضر کاشش با سبان فاعله بود و نه
سک آتم که با در دامن حمت کشته و نه بکس نه بدینی از کسی نه شد ملاطقی
بخاری نه ما و نه ملازمت حضرت رسید و بار مرا حجت کرد و نه بخاری است
شعر جو نقد هستی مخون غم نگاری بود خدا بنقد یا مژدوش که پاری بود ملا

مری در درگاه جبهان بود آن اباب از دست شعر حالت خویش حاجت که
 باو سرخ و بیم که مرا سوز دل هست اثر خواهد کرد و ضعف غالب شد و از ناله
 ماند و لم یکن و کار از حال من او را که خبر خواهد کرد و در از افتادن من کان لا اکبر منیا
 باین دین چون کلکون شود خون ریزی باشد تا صبری ساجی در کجاست باین
 مقصدی صاحب بود بعد از این بدرگاه رفت چندگاه آنجا بوده همراه ملک الشعرا
 شیخ فیضی وقتی که بحاجت دکن میرفت باز بدکن رفته از آنجا حج رفت و از آنجا
 سیه سع و الف درگذشت بسیار در ویش بی زبان بود شعر ز طبع
 کعبه ممنوع و کریم می در شادم کعبه یابی جمیع غایبانش را که کلمه و
 من که خواهد کل بیار آوردند باید اوتاب غوغای خرد را آورد و ملاک
 رازی افتام شعر دارد و چندان باین مجازده صاحب داشت رباعی
 زخم بگریخته بشیر دوخته ایم و ز پنجه اشک چشم تر دوخته ایم نکوشی بغضای اثر
 داشت ایم جستمی تمنای نظر دوخته ایم میر مغرب محوی از دود و آریست
 مدانی است و سالها لبایس تجرید سیر عالم کرده در کجاست بجهت خانها
 میرزا خان سیده رعایت خوب یافته ملاهور آمده باید او تربیت اغوه سم
 مجازحت نیاز کرده در سیه سع و الف آنجا درگذشت در رباعی کوی فزین
 نداشت رباعی تاز لب بوی مجوبه خواهد بود و آراسته با خط سیه خواهد بود
 کر خان رخت آفتاب سازند ای دل روزت چنین سیه خواهد بود و رباعی
 محوی که ز کوی عقل بیرون میکشیت آواره راز نزار همچون میکشیت دور
 ز دور دیدم آن کم شده راه نه در بادیه که باد در خون می کشیت رباعی

من جان دل خیزن نمیدانستم من گریه اشیدنمیدانستم بی نام من گدا
 و نشان نه ای عشق ترا چسبنمیدانستم هر چه بودم نامی از سادات معنوی است
 جوانی بصلاح و تقوی راست و سالها با فقر مردم و مصاحب بوده دیوان
 شعر دارد و مثنوی این بیت از دوست بیت چه خوش است ای که از خود
 روم و تو عالم پستی به بخت عالم کویم زبان بی زبانی هاشم قندهار
 از مصاحبان خان خانان سیرم خان این ابیات از دوست شعر روم
 در باغ بی روی تو اشک لاله کون ریزم بیای سرکلی نشینم و از دیده خون
 ریزم خواجہ سبزی فضایل و کمالات داشت اکثر عمر با میرزا مهدی
 بود و در آخر عمر در خدمت حضرت کدرا بنده دیوان شعر دارد و رباعی ای
 که میرسد بدان تو دوست زبانم تو عاشقم و بر بوی تو مست بی این طرد
 که حاضری غایب میان نهانی و ظاهر از تو سرخبر که هست ^{لطف}
 بنجم که در آخر علوم سعی یلغ نموده و از اکثر فضایل بهره ور شده اما بواسطه
 اختلاط و مصاحبت اهل دنیا مارک اخذ علوم گشته شعر و شاعری موسوم
 گشت و در شیراز خدمت سیادت و افاضت پناه شاه کمال الدین
 فتح الله رسیده کسب علوم هیئت و نجوم از خدمت ایشان نمود با وجود
 اتصاف با انواع فضایل شاعری به بهیة کوی عالم بود و در بدیه طول داشت
 چنانکه هزار بیت و دوازده بیت در بدیهه کفایت میداد احمد آباد کجرات
 باین فقیر مصاحب بود و این ابیات از اشعار بدیهه و مست شعر کل کل
 تاب شراب آن روی چون گلزار شده؛ مرده بادا کل فروشان ای که کل سبزه

بغیر بوی تو از باغ و بوستان نشیندم بهیچ کل نیکه شتم که بوی خاشتم
 و له دلم کر شعله و نور شود اندر کی دارد و نیکی کل بختم که از خست دیدم مرد
 دارد ملا و غنچه سالها در ملازمت حضرت بود و زبان سحر و
 است و له قاصد از آمدنش میکند آگاه مرا تا که شد خبر به شوقش برآه
 مرا و له زبانی کوی قاصد شرح شویم که بر نامه زد دست بخودی و از ظلم
 بسیار قاده نویدی نشیا یوزی عسری درگاه چسبان شاه بود و این
 از دست شعر قضا چون ما مژده خواہ نویسد نوید عفو کند و نذر کند
 نویسد ملا شکیبی اسمعانی با خان خانان باشد فی الجمله طالعی دارد
 و شکسته طبع است این ابیات از دست شعر منور زاله شبها من اثر دارد
 کمان شکسته من تیر کار کرد دارد و دلم بهر دروخت رحمتی ای بخت که د
 عربده با کوه در کمر دارد و له ای خدا جن مرا از غیب باری بده و میسر شود
 بیداری خریداری بده و بهار سنه برادرم الله علامه شیرازی است
 در ملازمت حضرت بود این بیت از دست شعر محبتی که مرا با تو در
 تکیه است که اگر شکار کنم در جهان نمیکنم بقی بکای پس از ترکان
 شاملوست در خدمت خان خانان باشد و عشق و مفاتیح
 جسته کردن ناوکش تا برون می شد محبت جرب بکای بده بود
 جوینی سطر امضی بستی دانی که چشمش قد و روحش در انشایمی
 رقصه جنبی باد شاه قلی و له شاد است ملی نارنجی که آرامی قدیم اندخت
 بود شایسته و شعر مناسبتی تمام داشت نظم زبانشی که صانع را تابانند

[illegible]

عشق دل مرا خریدار افتد کار نمی بکنم که برده از کار افتد سجاده پر مهر خبان قسم
 که تر بارش خس خوار تا رفته ملائنه شیرازی می تی درمند بود باز شیراز
 انظم بقل غیر هم رضی نیم زیرا که میدانم ابل ز سر هلاک انخبر حلا و من بوده و له
 خوش دایر است سر کوی محبت که شود بهمه با محس بر کنیه اطلاق انجا و له
 هلاک آن مژه قائم که خون مرا چنان بخت که یک قطره بر زمین بکشد ملائنه
 کیلانی از یاران اهل درد مند است و در سلاک و زنده داران انظام دارد
 زلف هر سخن که کنی خوش را بکعبان باش بزکفنی که دل تشکعده شبان باش
 چه بال مرغ که کر شغل روزگار است ز موریرت دم و ام کن کر زبان بش
 میر خردون خوار زاده میرزا قاسم دکنابادی است درینو لا ملائنه
 سینه داخل روزی خواران است نظم غبار چشم من و غیر اگر در امیر نه
 زخم بوی محبت جدا توان کردن نه ز نوری عشق باشد خسری ا دل خبان
 روشن که شمع مرقد آن میتوان کرد استخوانش را ملائنه می با اعظم خان می بود
 و این ابیات از دست ملائنه قدس کم شد که من در عشق صابر نیستم با قدس کو کم
 که من صبر فادریستم با غمی از بخت خود ایدل که نتوان کردن خود را کو
 فاعله نتوان کردن مخروش و منال از پی رفتنی خود را جرس فاعله نتوان
 کردن ملائنه نجاری و نیز با اعظم خان می بود ان بیت از دست
 نظم ملائنه نسبت شدتی با طای اربویش با اگر بودی ملائی دیکبری بپوسته
 بهلویش ملائنه سبازی سمقندی در خدمت حبت اشیانی که رانده ملائنه
 حضرت را در باقیه اکثر عمر را در سینه سر برده انجا در کشت فنون شعر انیکو

و انشی و دیرین من تصنیفات دارد و شعر بر ملک نیست تنقید با و ده کلام
 رند و می کشم و طاس ملک عام من است ملاخرنی اسمهای از افاضل
 وقت خود بوده در اصهبان وطن داشت بغرم ملازمت حضرت
 آمد چون از آب جناب گذشت به یکباره لکری خیمه که از باغ لاهور سی کرده
 رسید رحمت حق بپوست ما بنامه چون گشت نظم مرار با و ده
 خرنی خنده می آید که عاشق گشت چشم رحمت از یار هم دارد و زنا و
 بر او کرده بمقدم کار من ضایع عجب تر اینکه بر من منسوب یار هم دارد و ملا
 کشم می از ملازمان درگاه است سالها در لباس سیر و بر عالم
 کرده درینو لا منصب میر میر شیم بر او ارادت بود که میز را یاد و کلامی باشد
 و بعضی حضرت سید که مدح یاد کار گفته بنابرین از نظر افتاده بحال در کمال
 متوکل است و این اشعار از دست نظم اقبال حسن کار تراجمی بوده است
 و نه صلاح کارند است که صحبت و مدای آینه کردم که در میان مرا
 درون جای کلکشت بوستان دارد و دیشس بهرام ستفا در لباس صوفیه بود
 و شعای کردی از ملازمت حضرت براند برب رفته انجاد و گذشت و توان
 شعر دارد و نظم اسم اسبابی را شکستم تا چه پیش آید سر نایب رسوا
 نشتم تا چه پیش آید بر ساز و دل و دم و بر رشته دین هم و دیرین بر این
 زمار بشم تا چه پیش آید تا حیدر بزرگ سوار عسکری بنده آمده از خوا
 احسان امای این درگاه و شخصیت محمد قاسم خان نیشابوری بهره شده است
 طبع و پاکان حیدر می توانی کمال کسب کن در عالم خاک که نقش

از عالم چنان است که برون رفتن از عالم نایاب محمد صالح در بیان
 لغت باطل است بدرا و بجای کتاب دار مشهور بود و کتاب دار حجت
 محمد صالح از شعر سن در خدمت حضرت نشو و نما یافته امروز در کابل و طبعه و زرا
 خوش وقت و اسوده است فارغی تخلص او ست نظم هم جو بودای سرزشت
 بیا افکنده ز جگرش درین سودا بفر از جان سیردن نیست تدبیرم مرا سودای
 آن پری دیوانه میدارد که سوای چنین است ای طالع در بند زنجیرم ملا علی
 هکاش مجسم خطوط محراب میکند و شکر میگوید جامع تمام مضایل
 است نظم مرا هر شب چو در دوان خواب کرد چشم زکر دود و لم را با غم
 بیند باز بر کرد و از شک مآذنه دل نشکند بسینه پای که ساختند زان
 ابکینه ما محمد ناشم محترم تخلص تی با خان خانان عبد الرحیم خان بود و او
 است رباعی تاریک ننداز بجد دل او وزم روز شب نیر شد از او حکم
 روز نشد روشنی از روز قیامت رسم اکنون شب شبت زوم
 روز دله و ماندیده دل محترم چه میداند که در جفا تو که امی روزگار که
 در زمین صدقه با پره شعر گفته این بیت از دست تمنوی دیده از بهر عیب
 دیدن نیست کوش از محراب شبنم نیست مشوی چون تو ما کرده کا
 می میری در جوانی مگو که در سپیری نه میان دیده و دل دوش با هم میر
 که دیده سوی تو میدید دل ز با میرمت ملا نقای جوان نوز دیده است
 با قهر خود و از مرآت است نظم عاشق زمرگان تان نشسته او کو خون اندک و
 ریش با خوش را آورد امی جوانی است اافر بود در نیولا

روز عید رمضان ششم نمان الف و را که با حکیم نورالدین شیرازی
که داخل امدیان بود شراب خورده خنجر بر یکدیگر بخشا و نذوا و بصر
اول و دواع شراب و شاعری کرده حکیم نیم جانی داشت که بستی بهرا
عالمیان سلطان سلیم در جارسوی اگره تقبل سید منی از برداشت
آخر بادشاه کرده می بود و این شعرا و ست و له منم که غیر غنم اند و جنن
نمیدانم تمام رشکم و واسوختن منم و له که دارم پریشان
دست مارچه نه اواز منم که من زوی خبر دار شرف و مدی اصحانی است
در سلاک خدمتکاران این درگاه انظنام دارد و نظم می در سر و کل در
بغل اسی بود و کاشانه نام بهر تماشا نشکوه خاشاک محنت خانه ام
تا بر سر کونین بفسادیم قدم را به دست می نبود و بر دل با شادی و غم را
شریف فارسی له خواجه عبدالصمد شیرین قلم جوان فرسیدند و پیش
کیمنا اثر حضرت است و در تهنویریم بدینیت بایت زمین عشق کونین صلح
کل کردیم به تو خضم کرد و ز ما دوستی تماشا کن له فضای سینه ام از
دوستی جهان پر شد بهیکه با کمال طلب ذره بنفایده له تو می در طریقت
مایای مرد نیست به ما دوست با جالت و کبر شناختیم و له غمی دارم
که شاد بیا حد ایش به چشم بد بکنند از و خدایش تقی الدین محمد
مشتهی در ملازمت حضرت می باشد و عیون عقلی و نقلی با خبر است
و این ابیات از دوست نظم کرد دست ندیدم که برویت نظر کنم با بد
و مان بیا و له بهر که کنم با اکه از دست بهر حکم شاهانه دوست و دل

کجاست که خاکی بر سره کنم ست من بنده این رسم که در جا سوی عشق با هر که
 نه غارت زده سودا نمانید میر غازی اسیر سالها در خدمت
 حضرت خلیفه الهی در سبک سپاهیان انتظام داشت بیست
 دل خسته ام ز ناوک طفلی که روزگار در دست او نداده بیست
 کمان هنوز میت شوم کز مرغ بنشینم بدیواری سرای او در دست
 او نداده بباری کمان هنوز بیست نسیم ناسدی هر دم از
 دیوارم اندازد بر مدتی در کجرات با فقیری بود
 پیغام دوست داغ جگر پاره میکند درد داغ رنج مقرتازه میکند
 عاشق رخ خویش بر درت سود و برفت وان مهر که
 داشت تا توبه نمود و برفت مدتی با محصوم ولد خواهر
 سعید خان بود این بیت از دست نو بیدیم رسیده
 بجای که بعد ازین امید را بقطع نظریا و میکنم جوانی بود با
 علم و نجوم نیز میدانست و در خدمت خان خانان مرزا خان مکنز
 مستی من از می کلفام نیست بخودم زان یاده کور اناقم
 خونی خاص است جان را با بکش کویا شادی که بار عام نیست
 بتائی ولد بادکار حالتی کبشتن پدر منوب کشته بسیار رسیده
 بت تا غمزه خون ریز تو غارت جانست چشم اجل دور
 بحسرت نکرانست ولد قاضی ابوالمعالی زیارت کانی
 مرده حسرت برداندم که بری دست به تیغ کین عطاء

روزی است که جانی دارد و رکن الدین یک حرف
 آشنا بغلط هم کسی نگفت: چند آنکه خواب خوش بهر افسانه
 سوختیم و فانی اصفهانی با زین خان کو که می باشد بیت
 در دل نیم شبان کوب که چون روز شود هم در ده کشایند
 و در دل بندند قحط و فاست آنکه کوبان روز کار خوان تا بناده
 خون دل همان خورند: ~~بیت~~ برادر زاده خواب
 امین الدین محمود ملقب بنجواب جهان است طبع خوش و سلیقه
 درست داشت این چند بیت از دست ~~بیت~~
 از تبسم دفع زهر چشم خشم آلود کن: کز کنک سازند نثرن چون
 بود بادام تلخ: ~~بیت~~ لعل حباب بخش تو در سایه خط
 جواب خضر در ظلمات سکندر است: چشم سیاه فتنه
 عابد قریب تو: سحر افروز و جادوی عشاق پرور است
 نای بلا خورد زر کمر همه عمر را در خدمت این درگاه گذرانیده
 و در ابتدای حال از نوکران مرزا عسکری بوده است
 کنویم بهر تشریف قدمت خانه دارم: غریبم خاک گرم گشته
 ویرانه دارم: ~~بیت~~ میر عزیز الله از سادات قرون است
 مدتها دیوان صدارت بود و چون با مشغال دیوان
 سرپا داشت و یک نبرد داشت ساها محبوبان
 کتاب کل و مل و وجه القاعه و صحیفه العشاق در سال

مینظوم رمل و شهر آشوب از منظومات دوست و دیوان
 قصاید و غزل نیز دارد و از اشعار دوست
 نیست بر هر سوی مرزدگان دیده نمناک را بر کنار انگند
 موج اشک من خاشاک را تن سمین بشد او را ز چاک
 پیراهن پیدا: سمن در باغ خونه شد ز برک یا سمن پیدا
 چنین کاف داده در راه غم و محنت چو غمناکم نسیم لطف
 و احسانت مکر بردارد از غمناکم یار سالها ملازم
 درگاه حضرت خلیفه الیه بود بیست تو شاه بازی و مرغ
 دلم کبوتر است: عجب عجب که شود و همدم کبوتر باز بت
 زمان حال امانی بری کبوتر است: به پرس حال دلش از آن
 کبوتر باز ملا غنیمی بخاری از صفت اشعار دارد و دیوان
 ترتیب داده در بند آمده ملازمست حضرت خلیفه الیه
 رسیده و از نوال انعام آن حضرت شاد آب شده
 باز به بخارا رفت بیست قضا جدا از تو خونم جرانمی ریزد
 مکرزدست قضا این قدر نمی آید بیست براه عشق تو در
 هیچ منزلی نرسیدم: که در و عشق ترا بیشتر رسیده ندیدم
 ملاطفت بسیار: اصفهان قریب بت سال است
 که در کشمیر سکونت دارد و در سلک بندای درگاه
 مستظلم است بیست خوش آن بزمی که سر نه نباده

برزانوی نویسد بی نه تو کوی مار در کبشود و بازار در درون
 نویسدی نه تو کوی مار آمد بیت زهرم بفراق خود چشاشه
 که چه شده خون ریزی و اسبین نشانه که چه شده ای غافل
 رزان که نیخ بجز تو چه کرده خالم بفشار تا بدانی که چه شده مد پیروز
 بیشتر از اوقات با نوزنک خان بی بود بیت بی در در
 شراب محبت کجا دهند کبفیت عشق بتان تا کرا درنده تر از
 شاکر د ملاقا سم کاهی بوده بیت باغبان از باغ بیرون
 ای سرو من به بین سرو چوبی چند بینی سرو سیم تن بین
 بیت ای دل من عشق را کاهی آموز نه غواصی این بحرهای آموز
 نه خواصی که ز قید و هر ازاد شوی نه وار سکنی از قاسم کاهی آموز
 مومن لکن سبقة خوب دارد و باغان خانان مرزا خان
 می باشد بیت جهان بهانه طلب گشته در جفا که اگر بخاطر
 شش اسم آن هم گناه من باشد سغای بازین خان کو که می شد
 بیت صد نامه درد کلک شوتم برداخت نه در راه نسیم
 نوبهاری انداخت نه از بخت بدم بکی بجایان نرسیده
 کوی که نسیم نیز با بختم ساخت دانی از موضع دانه از توباع
 خراسانت شعر خوب گفتی و بزبان روستای خراسان
 اشعار فصیحک بسیار گفته مقلد طبیعت بود و حرکات
 طرد میکرد و در روزی که حضرت خلیفه الهی جوکان می نشستند

و جوگانی بر پشت بینی ملا الفتی شاعر رسیده شکست دانه‌دین
 باب گفته است بیت الفتی بس که شعر بد میگفت
 نیک زد باطن لونداتش : جرخ جوگانی از قضا بشکست
 پشت بنی بجای وندانش : در نهصد و نود و سه در کلکند
 بمرض مجادر کدشت فناء شیرازی قسری تخلص پیکوید
 خویشی بشاه فتح الله دارم و در مذهب دستی دارد
 بیت چند با چشم تر از کوی تو بر کرد کسی : شرمسار از
 ناله‌های بی اثر کرد کسی : مخفی نماند که طبقه داهی تمام شد
 از ابتدای اسلام تا امروز که انشی و الف سمی و
 سی و هشت الهی است و بعد ازین شروع در طبقه کنیه
 از دفتر دوم میشود امید که بنظر کیمیا اثر دوسنان
 در آمده بنظر اصلاح در آید تمت تمام شد :

۱۰۰

بایکون و تالیف
مستوفی و مستوفی
مستوفی و مستوفی
مستوفی و مستوفی
مستوفی و مستوفی

طبقه دینیه هست و نه کسبیه است ایشان در ابتدا سینه ثمان
 و اربعین و سیمایه ناسنه اشنی و الف دوست و سده چهار سال
 در باب تواریخ متفق اند که چون انقاب دولت و سلطنت سلطان محمد
 تغلقشاه از سمت الراس گذشته مایل غروب شد جمیع اقطار و لای
 خلهها پذیرفت و قلوب سپاه از متابعت او متنفر گردید و از حاکم
 زمان فتنها متولد شد و سبب حقیقی حدوث فتنها آن بود که کارهای
 بزرگ بمردم دون و بد کوهری فرمود و آن کرد بفرمان هوا و هوس
 مشغلهایش گشت و عملهای غیر مکرر بر زمین نهادند و چون راه
 آن جماعه بیش زلفت از مردی که نشاء بزرگداشتند رنجیدند و رجا
 نمیدادند به تیر سنا سزایان برافراشتند و از ایشان امید بهی درشتن
 سر رشته خویش کم کردند به بحیب اندرون مار پرور نشاء
 جو مابرکسان رنجی سریری نه چنان دانک که بر شوره بزرگبری
 و اعظم و قایع و ائمه عزیز خمار بود که بواسطه امیر صدای کجرات
 خروج کردند و مملکت پر فتنه و آشوب گشت و سلطان محمد بدین
 فساد توجه کجرات شد و از آنجا ملک لاجین را بمطلب امیر صدای دولت آباد
 فرستاد و چون عفو و علم در طینت او مخمر نبود امیر صدای در راه دست
 و قهرمان و صولت او ترسیده ملک لاجین را گشتند و بدولت آباد
 رفته اموال و خزائن سلطان که در واداراکر بود مستقر شده علم طغیان برافراشتند
 و تفصیل این اجمال بمجل خویش مرقوم قلم شکسته بتم گردیده و آخر الامر در زمان

حیات سلطان محمد تغلق علاءالدین حسن که بحسن کاکنو اسشته دارد
و از جمله سپایان آن ملک بود با اتفاق جمعی از او باش و مردم واقع
طلب در سنه ثمان و اربعین و ستمایه در دولت آباد دکن لای
حکومت برافراخته خود را سلطان علاءالدین حسن شاه خطاب
شاه و سلطان محمد بود اسطر نشسته کجرات فرصت رفع او نیافته در همان ایام در نوبتی
نهمه قوت شد و رواج کارخانه سلطنت بهینه از سنه مذکوره که سال
جلوس علاءالدین حسن است نهمه سبع و ثمانین و ثمانیایه که تاریخ
جلوس محمد شاه است یک صد و سی و نه سال باشد بر نه بود که بزرگ
بر آن مقصور باشد چون حسن کاکنو خود را از نسل بهمن بن اسفندیار
میگفت بان نسبت اطلاق بهینه برود و بر اولاد او بنمایند
و از سنه سبع و ثمانین و ثمانیایه تا سنه خمس و ثلثین و ستمایه که یکصد
و چهل و هشت سال میشود اسم سلطنت بر اولاد بهمن شاه
اطلاق میکردند و لیکن بریده دولت و اولاد او بواسطه
نفس شوم خود بادشاه خود را در خانه محبوس میداشتند
و خود بکار سلطنت می پرداختند و پنج امیر که عمده دولت
بهینه بود دکن را در میان یکدیگر تقسیم نموده متصرف شدند
و هر یکی در ولایت خود مستقل گشت و بهم در سنه
خمس و ثلثین و ستمایه عماد الملک کاویلی
اطاعت سلطان بهادر کجراتی نموده خطبه و کعبه

اولاً در بلاد خود راج ساخت بعد از یک سال سلطان بهادر تاجیک و الملک
 به بلاد کن سوارسی کرد و چون نظام الملک امرای دیکر طاقت مقاومت
 نداشتند اطاعت نمودند و خطبه خواندند و در آن ایام ملک مدین به
 سلطان حکم نامه جاریه را در شهر بدر محبوس میداشت و بعضی مدت
 سلطان بهمنیه و امایه نظر در آمده اما چون کتاب راج التاج را
 محمد لاری در زمان ایشان یافته بار علی بن ادریس مجموعه سروده در بیان
 سلطنت بهمنیه اعتماد بر روایت او نموده شد سلطان علاء الدین حسن شاه
 یازده سال و ده ماه و هفت روز سلطان محمد شاه بن علاء الدین حسن
 پانزده سال و هفت ماه سلطان مجاهد خان یک سال و یک ماه و نه روز
 بود سلطان محمد شاه یک ماه و سه روز سلطان محمد شاه نوزده
 سال و نه ماه و هفت روز سلطان شمس الدین پنج ماه و هفت روز
 سلطان میرزا شاه هشت و پنج سال و هفت ماه و چهار روز سلطان احمد
 دوازده سال و نه ماه و هفت روز سلطان علاء الدین مسعود
 سه سال و نه ماه و هفت روز سلطان سیامون شاه بن علاء الدین سی سال
 شش ماه و پنج روز سلطان نظام شاه یک سال و یازده ماه و دو روز
 روز سلطان محمد شاه نوزده سال و چهار ماه و یازده روز سلطان
 محمود شاه یک سال و دو ماه و سه روز سلطان احمد شاه دو سال و
 یک ماه سلطان علاء الدین یک سال و یازده ماه سلطان ابوالفضل
 سلطان حکم نامه یک سال و یک ماه و هفت روز و بعضی کتب می باشد

برادرش کلیم الله را ایام سلطنت سه ماه و سه سال و هشت و هشتاد و دو
مجموع سلطنت سلاطین همدیه شده نهم مدت سلطنت ایشان که صیغه هشتاد و دو
سال و دو ماه و دو ماه و بعد ازین چهارمیر منقل شده از آن تاریخ تا امروز که شده
والف بحر فی سبی هشتاد سال الهی است شصت و سه سال میشود و با حلال
تمام حکومت کردند و تا حال در کن در تصرف آنهاست پوشیده نماید که
سبب و ثمانین و ثمانیه بنیاد حکومت این چهارمیر شده و از آن همدیه
ثلاثین و تسعمایه مطلقا دم استقلال زدند و بتخصیص نظام الملک که در احمد انکروا
ولایت بادشاه شد احمد نظام الملک که بر بی جبال و بان نظام الملک
چهل و هشت سال حسین نظام الملک که سیزده سال مرتضی نظام الملک که
شش سال حسین نظام الملک که بن مرتضی دو ماه بود اسمعیل نظام الملک
دو سال و بان نظام الملک که حالا حاکم است دو سال میشود و طبقه
شاه به پنج نفر بود عادل شاه معالی اسمعیل عادل شاه هشت و پنج سال
ابراهیم عادل شاه هشت و پنج سال علی عادل شاه هشت و پنج سال
ابراهیم عادل شاه که حالا بادشاه به جای پور است چهارده سال میشود و طبقه
نظام الملک که هشت و چهار سال طبقه قطیف به جای پور مدت حکومت
شصت و دو سال میشود و بره ماکت سال شصت و پنج سال ابراهیم
هشت سال محمد تلی که حالا بادشاه است و ذکر سلطان علاء الدین حسن
ناقلان آثار چنین روایت کرده اند که سلطان علاء الدین بهمنی که بحسن کاکو اشتهار
داشت و تغلب و زکار در زمان سلطان تغلق شاه بدار السلطنت و

رسید روزی قطب العارفين شيخ نظام الدين دهلوی دعوت عام فرموده بود
 و سلطان محمد بن جمیع ریزگان حاضر بودند سفره برداشتند سلطان محض کرد
 شيخ نجادوم و مود که سلطان فی رقت و سلطان بردارست برویا خادم هر دو
 رفته حسن کاگنوار بر در دید بخدمت شيخ آورد و حسن از خلوص عقیدت بر
 قدم شيخ نهاد و نیا کند نمود شيخ کرده نانی را بگشت نهاد و با و داده
 را بگشت شيخ صورت خیر حاصل شد بجانب حاضران و حسن بشارت شيخ آگاه
 شد و مشیج از خدمت شيخ بریدن آن بشارت گرفته با بقا و جمعی از افغانان
 متوجه دکن شدند چون بانجا رسید در آن ایام در دکن قزاقان بود حسن کاگنوار
 شخه کبیر که را گشت و آن حدود را متصرف گردید از انجا با بقا و میران صدر
 رفت و عالم الملک برادر قتل خان در دولت آباد مستقر شده و چون حسن
 منصوران قتل خان بود او را امان داده اموال سلطان محمد شاه را که در
 دهاگر بود بصره در آورد با بقا و سپاهیان اسمعیل قزاقان خطاب نامه
 داده بر سر سلطنت نشاند و چون این خبر سلطان محمد رسید از بروج بغیر
 انتقام بدولت آباد رفت و طایفه یغیه خناب کرده نمریت پانده اسمعیل
 در قلعه دهاگر خزید و حسن کبیر که رفت و سلطان محمد شاه در دیو
 حیدر نوردار گرفت و دیرین اشا خبر آوردند که طغی غلام صدر الملک در
 نهر و الهه ما بین کجرات بغی در زیده نهر و الهه را متصرف شده و قلعه بروج را محاصره
 وارد سلطان محمد شاه و عماد الملک را بمع حسن نامزد فرموده و حیدر از امر
 کرد قلعه دهاگر گذاشت خود متوجه کجرات گردید حسن کبیر که توانست از عماد الملک

تاکستانه و از قبل آورده بدولت آباد آمد امری دولت آباد چون طایفه
نداشتند محاصره دیگر کردند که داشته که نختند و دولت آباد دیگر را منصرف
شدند بر سر نهاده خود را سلطان علاء الدین خطاب داد سلطان محمد طغی را
مقدم داشت به تسکین تنه که کن متوجه نشد و مهران سال در جوار تنه
بر حمت حق پیوست و امر سلطنت بی منازع مخالف حسین ارگ
و کبر که را حسن آباد نام نهاد و دارالملک ساخت بعد از مدتی مرخص
و چون از زندگانی مایوس گردید پسر خود محمد خان را وصیت نمود
و اعیان حل را اجابت نمود مدت سلطنت یازده سال و ماه و شش و
مثنوی مفتی بنیست درین باغ کس متاثر نکند هر کسی کباب نفس درو
مردم از نو بری میرسد یکی میرود و دیگری میرسد سلطان
محمد شاه پسر علاء الدین چون نوبت حکومت محمد خان رسید بجا
پدرش شهبان محمد شاه گردید سلطان محمد شاه جوانی بود بعد از افضا
اراسته خلائی در ایام دولت او آسوده و خوشوقت شدند و لا
و کن از روی امنیت اجتماع افاضل رشاک تمام بلاد هندوستان گردید
و در کار ملک و نفی تازه پدید آمد یکی بهمت مصروف به تنجیر بلاد و احیا
مراسم جهاد نموده در ایام بهار سلطنت و عنفوان دولت لشکر را
فراسم آورده متوجه نیلم بن کردید و در انشای سیر مواضع و در
بسیار از تصرف اعدا بر آورده داخل بلاد خود گردانید و ای آن دیار را
حصار مغرور گشت و در قلعه در دست امر او لشکر بانیان باستان خیر قلعه

ترتیب داده خباک انداخته تا بید ز دانی و تقویت آسمانی حصار افروخته
 و لو ارم قتل و اسیری محل آمد و چون فتح میسر شد سرانجام آن ناحیه نمود
 بکلیه که مراجعت نمود و جشن عالی ترتیب داده بکنان از جوان احسان
 خود بهره مند گردانید اتفاقاً روزی تفاسک از بد بھول رسید معروض
 داشت که رای بجا بکر بطریق انگیار با سوار و پیاده بسیار بد بھول درآمده
 قلعه را متصرف شده مسلمانان را بدرجه شهادت رسانید بجزو استماع اب
 سلطان لشکر کی کران و سپاه بی پایان هم آورده متوجه کوشش
 رای بجا بکر گردید و رای بعد از طلاع بکثرت افزونی لشکر کرد و بجهت
 حصین ناپه برد و سلطان محمد چند روز در قلعه نشست چون دید که ازین
 نشستن دست امل بدامن مراد نمیرسد خود را بیمار ساخته بکثرت رو بکلیه که
 روان شد و چون از آب کن عبور نمود رای بجا بکر قتل و آتش مردم
 را رخصت داد که بجا و مقام خود بروند خدمت سلطان زندانی را متقدم
 بجای نموده بطریق انگیار مشا و یک کرده طی کرده خود را بد و قلعه رسانید
 و حیت و حالاک خباک انداخته فتح نمود و غنایم بسیار بدست افتاد و
 بهشت نمر نم گرفتار شدند سلطان با کامیابی بکلیه که رسید خلیف را عطا
 خود مخطوط ساخت و بنور آید آن روزمانی تمتد نکند شد بود عان خبر
 آوردند که بهرم خان کونیند رای متدم ارشاه راه اطاعت برون نهاد
 چهره موافقت بنا خن مخالفت خراشید اند ببار علی نه بکوج مو اتر متوجه بود
 گردید و چون بنواحی قلعه رسید فی باطن بهرم خان کونیند رای متدم نکند شد

خدمت شیخ زین الدین که از شیخ وقت بود که از راه عجم و اکثرا پیش آمدند
بمجرد وصول به دولت آباد سلطان بلافاصله وقت خدمت شیخ شجاعت
کنایان ایشان نموده سلطان بشرط اخراج از ولایت خود ارکنایان ایشان
درگذشت بهرام خان که بنده ای سرخجالت پیش انداخته کجرات فتنه سلطان
بعد از انجام مهمات آن صوبه متوجه کلبر که شد امر و معارف شهرت
نموده شمارها کردند و چند روز در باغی که بر دروازه شهر است توقف
سباط عیش و کامرانی مبسوط داشت و از آن منزل دلکش بشهر آمده سادات
و علماء و شیخ شجره از اموال احسان خوان امتنا مخطوط گردانید و نقیض
بمقتضی احوال رعایا و زبردستان نموده بر سر که جوری قه بود و بر حسب عدا
ت و اراک و مود و نگاه و مسامحه ای بغارتن او جایک کرده خلعت از روی
مانندین او برکشید و بنویزانه همچنین خمر من بسی سوخت و مشعبدانشان
اموخت و سبایش امین دین دریای پر جوش و کمر دست آدمی خوردن
و اموشش شدت سلطنت او شده سال و هفت ماه بود و ذکر مجاهد
بهر محمد شاه است بعد از یدر قایم مقام شد و احیاء آثار حمید و سپهر پیروز
سلاطین تقدم نموده رعیت پروری داد و گستری شعار خود ساخت
داد سخاوت و شجاعت داد و در اول بهار دولت متوجه ولایت بیجاپور
گردید و چون از آب کن عبور نمود بعضی از سکان آن دیار بعضی رسانیدند
درین شبه شیری مهیب پیدا شده که این ناحیه را خراب دارد و مجاهد شاه
رقعه شیر را بازوی توفیق تعین آورد و بعد از آنکه پاره ولایت بیجاپور

را تاخته عنینت بسیار بست و در دورای کشن کشی پوی اهل عصیان بود بسیار
 برآمده قلعه تسلیم نموده انقیاد را حصار ناموس خود گردانیده در انماهی مرا
 منهبان چراوردند که بعضی متمردان با ابوالسبیل التاج کوه شامی که در آن ناحیه بود
 رفته اند سلطان با نطف نصرت نموده داود خان را که ابن عم سلطان بود راه کرد
 متمردان کدشت خود و سبب غارت مشغول گشت و بعضی غنایم چون ^{فطرت} محاسن
 راه کرد متمردان داود خان بختاوند کامل مت اورا تا دیب سانی کرد
 داود خان کندی در خاطر گرفته و حی از مقر بان اورا با خود مقوس ساخته چون از آن
 کن عبور نمود ششی در خلوت رای او در آن اورا زخم خجراک ساخت و سلطنت
 کیمیا و مکاتبه و نه روز بود که سلطنت داود شاه پسر مجاهد شاه
 بعد از گشته شدن مجاهد شاه داود که ابن عم او بود بر سر سلطنت قرار گرفت
 اکثر امرا و بزرگان با مقوس شدند خواهر مجاهد شاه بحیثیت خون را در کمر کین و نطف
 عداوت بر میان بست بعضی از خوانین و امرا با بان و نقیه کرد و مار و جوجه در مسجد جامع
 دو شاه از خشم زدند و منور مرقی از حیات او باقی بود و بدشت نیز از
 جوانان طرین و لاوران و یقین ساز خباب نموده در میدان مکار و حجت در آمدند و در
 آخر شکست بر مخالفان افتاد و شهر نجارت هت چون خبر فتح بداد شد
 رسید داعی حق را اجابت نمود مدت سلطنت او کمیا و سه روز بود ذکر
 محمد شاه بن محمود بن یمن شاه مدت نوزده سال حکومت بلا دو کن در
 قبضه قدر او بود و اختصاصات احوال و چیزی که قابل ذکر باشد باقی نماند
 آخر عمر بختاوند دار قلعه شکار از وی اغنی شد و سلطان بر او دست فتح نمود

و در همان سمراده آخر شش کروت مدت سلطنت او نوزده سال و نه ماه
میسیت و چهار روز بود ذکر سلطان غیاث الدین محمد شاه بن محمود شاه بن
همچون غیاث الدین گاهی بد بر برت حکومت تکیه نمود و جمع امرا و مقرران و لشکران
عمودیت بر زمین خدشاند و مردم علی اختلاف مرتهیم بقاعده قدیم مغر
و کرم می بودند اتفاقا حاصل حی نام عسکرا از مالکیا پدرا و که بزرگ اختصار
و مرتبت مخصوص بود خواست که دولت از و به برادر منتقل شود و حجت نفا
این اراده دعوتی عام ترتیب داده سلطان را طلبیده مقید ساخت بهدرا
رمضان سنه تسع و تسعین سبعا حشیم جهان بین او امیل کشیده سلطان را
برادر او را بکومت برداشت مدت سلطنت او یکماه و بیست روز بود
مصرع سلطنت کریمه یک خط بود مقننم است ذکر سلطان شمس الدین
محمد شاه بن محمود شاه چون سلطان شمس الدین بسعی حاصل جی بکومت
خواین از امر افتاد او گشتند و شام را ده که میروز خان و احمد خان باشت و طلب
موروثی رجواستند در استمالت امر شروع نمودند سلطان شمس الدین خوا
که ایشان را بدست آرید و روز خان و احمد خان کرختی بقلعه شکر رفتند و تها نه دا
انجا غلامی بود سری نام مقدم شاه را در دماغی بخیر و احسان نموده هر چه
در کارش در تمام نمود و میروز خان و احمد خان دم خود نموده متوجه
سلطان شمس الدین نیریش کران مرا هم آورده او را ج خود ترک کرده
شهر را بد بجز محاذات صحنه موزات طرفین سلطان شمس الدین کرختی تا
صبح جا توفیق نکرد و روز خان از یاک طنیتی و نایک دی طریق مصاح

و مسلم مسلک شسته نزد سلطان آمد بعد از چند روز طاعت شد که سلطان
 نقص عهد نموده نخواهد که میرزاخان و احمد خان را بدست آورد و وزیر
 پیش دست می نموده سیمه مسلح و اعتمادی را در خانه مخفی داشت چو آن
 احمد خان کرده خود متوجه قصر دارالاماره گردید چون مسند ایالت را خالی با
 جرات نموده بالای تخت برآمده انجانشست چون دم خواب
 او بودند حضار سر عبودیت بر زمین میساختند و مقارن انحال احمد
 با سیمه کس مسلح حاضر شد و دو لختوانان خواجه شمس الدین را بخلع
 متصرف گشته جمعی سلطان متحقی شده بعد از چند روز او را بدست
 آوردند و مقید ساخته بقولی گشته تخت سلطنت و سر ایالت
 را آتش یافتند مدت سلطنت سلطان شمس الدین نجاه و سعادت
 بود ذکر سلطان میرزا شاه سلطان میرزا شاه بادشاهی بود صاحب
 صولت و باشوکت و ینبست و سیاست و علم و دانش و بخت مست
 چهارم صفر شکران بر بسندگاه دولت بکینه زده و در عهد امانت
 ایام سلطنت او قواعد مروت و رسوم مروت و مبنای عدل و انصاف
 رسوخ پذیرفت و جمیع طبقات انام در کف امن و عدل و امان گرفته
 مشغول عدل و صفا ایام زینت یک اثر در بود و در نفع و در ممانعت کل
 کارهای صعب توجه خاطر از خلوت نشینان را ویه نیاز و تصرع در یوزه میکرد
 و خود نیز بصوموع و خشوع درآمده از حق سبحانه و تعالی تاسید نصرت
 فتح میخواست لاجرم به طریقی که عنان توجه مصروف نمودی با دظفر

برشوه اعلام او وزیر جمیع مهمات کارخانه حکومت و ایالت بکس و انتظام داشت
تنجیر بجایگزین گرفت و با شکر آن متوجه شد و چون در وقت لشکر متهم دان مستحق
بوده تبارک و کوشمال آن کرده متوجه شد بمحرد استماع خبر توجیه و انجاء کجاست
در کوششها خریدند و متصرف شدند سلطان در وعده انجا گذاشت که چون
متواتر رفته کعبه در یابی کن سرود آمدند چون عبور ممکن نبود بی اختیار بوقت
اقتاد و رای بجایگزین بالشرعی عظیم آمده در آن طرف سرود آمد چون سلطان به
موارات و محاذات بسیار ملول و متالم بود بملازمه با امر او و دستورات
مشورت مسکوک میداشت تا آنکه روزی قاضی سراج الدین که
از محصلان او بود و بزمی شجاعت و شهامت شهرت تمام داشت بعین
رسانید که حل این عقد منحصراست بگرد و مرید و حیل و التماس نموده بودند
بالبعضی از اقارب که بقول و فعل ایشان اعتماد و وثوق دارد بهر طور که باشد
از آب بگذشت خود را با شکر رای بجایگزین خواهد رسانید حکم عالی شرف
نفاذ یابد تمام مردم نهبها بسته شدند نیل است که از چوب و خشک و تنه
می بندند و پیرمال و اسباب و یراق خود بران پهناده بخاطر جمعی از مریدی که
باشد عبور میکنند هرگاه در لشکر مخالف او از بند شود و عنان حلقه علم شود
که مردم بی تماشای از آب بگذرند امید است که صورت جمیل فتح و تصرف
در امین مراد هویدا و ظاهر گردد و سلطان تسکین آن کنکش نموده قاضی سراج
بابعت نفر دیگر از آب بگذشت بشکر رای بجایگزین بوقت در خانه و چاد
مطربان ای بجایگزین سرود آمد چون او در علم موسیقی و قوت و مهارت تمام

داشت و بعضی از قایق علم موسیقی مطربان خوانده بودند و بعد از چند
 که رای بجایگزینی ترتیب داد و جمعی از اهل نعمه و طب را طلب کرده قایق
 الدین و یاران مطربان با تقاضا کونید با مجلس حاضر شدند بعد از آنکه رای بجای
 و راوتان دیگر مستقامت و لاغفل گشته قاضی سراج غنی چند نمود که را
 در مدت عمر خود نشینده بود و همه مردم بر قدم و تقوی قاضی درین معجز
 شدند قاضی انعام صفت نموده بجنه زر گوشت سینه ای بجایگزیند و
 یاران همه و کبوتر و جنه کشیده سر راوتان دیگر بیدند چون غریب و غوغا
 هند و ان سلطان رسید نفس نفس خود را آب عبور کرده آن گروه بی سرو
 تیغ بیدار کرد اینده بعینه را برده کردند و چندان غنایم بدست و کما
 روز کارزند و احصای آن عاجز گردید سلطان مولود خان در آن صوبه حاکم
 مستقل گردانیده بدار السلطنت مراجعت کرد طوی بزرگ شهنشاهی ترتیب
 داده هر یک از اهل و معارف را از انعام و التقات خود بهره مند ساخت
 بچنان کار آمدنی طلبه و داد و منور جشن و طوی بجایگزیند و میان بود که قاصد از بدو
 رسیده معروض داشت که دیواری از غایت غرور و استکبار و بی
 سیدن را بپایده باین نواحی ستاده بود جهت آنکه باو خبر رسیده
 که درین حدود دختر نسبت بری بگرو ماه منظر که امر فرزند زرقیه بنیکون
 ندارد و مردم او بعد از محض کتب بنسب غایب و غایب گشته و چون این خبر
 بهولاد خان رسید زمان مراجعت راه تیرمیدم بسیار را مقبره صلی و
 و بعد از اطلاع برین واقعه سلطان خلوت خاص اسپان تازی بهولاد

دست داده متوجه کوشمال دیواری گردیده با لشکر کران چپ بولایحی کرد
 آمده دست بغل غارت دراز کرده خندان غنایم بدست آورد که اطلال
 تخمین خارج بود بعد از تاخت لایت متوجه قلعه شد که راه در آمدن او بخت
 تنگ بود سر خیز ابرو و مو خاها ن گفت که درین تنگنا در آمدن صلاح نیست
 کوش کرده اعتماد بر نصرت و تاسیه آسانی نموده در تنگنا در آمد چون
 بنواحی قلعه رسید همه آراست خود در طلبش کمر بست و دیوار
 نیز از قلعه برآمده بانه لاسپایده در برابر بایستاد چون کثرت غنیمت
 از انداز بود سلطان نذات خود در میان درآمده سیل خون از اعدا
 روان کرده در میان مکا و حست جولان کنان میکشت و مبارز می طلبید
 از شست قضای تری دست او رسید زخم بر و یک بسته در معرکه کجا
 بایستاد و خانانان شانه زده احمد خان که امیر موج مقدم بود نیز داد
 و مردا کنی میداد چون وزیر باختر رسید من طبل بازگشت نواخته در مقام
 خود قرار گرفته روز دیگر سلطان فرزند شاه اطراف حصار را تاراج نمود
 و چند روز بولای غارت و خرابی برداخته ولایت را خراب کرد و
 از روی عجز رسولی دست داده درخواست کنان خود نموده وارد و حوا
 داده شیکش بسیار از فیلان کوه بیکر و اقسام با برچه و قماش ارسال
 سلطان کریم جلی خود عذر او را پذیرفت و عنان حکومت معطوف نمود
 سلطان را پیوسته میست و تسخیر بلاد مصروف بود بالشکر آراسته متوجه
 بلاد مرمت شد و چون بنواحی مهور رسید تپانه دارانجا محقق و نهالین یا

که رانند و بعد از طی منازل تسکین که از محاصره نموده اطراف آن غارت کرد ای
 که از راه غر درآمده درخواست بقصر است نمود سلطان نسیم عسکر صحرایم
 او کشید رسول را خصم نمود و زنش که ای یار به تحف پادشاه از زر و جواهر
 و بیست سله دینار همراه گرفته بید سیده کلید قلاع سپرد سلطان در بن بست
 باد و جای نشستن نمود و اسپان بازی و قشای نزدوزی مکر مرصع باو محبت
 نموده خصم نمود و از انجام محبت نموده بعد از چندگاه دست او دکان را
 جهت بازیافت خراج باطراف مالکان رستاد و آنها بعد از مدتی اموال و
 اقبال و زر و جواهر تقیاس آوردند و بعد از این ایام مهندس کجش را بکار برد
 شهری طرح انداخت که در جمیع خانه آب جاری باشد و بعد از شرف اتمام
 و روز آباد نام نهاد و در چهارالامارت قصری عالی اساس که شرفات ایوان
 بکلیوان دعوی باری سیکر تعمیر نمود و بعد از این ایام خبر رسید که از جانب
 امیر سید کیورد از که از زرکان وقت و خلعی شیخ نصیرالدین محمود او دوست
 می آید خدمت سلطان نزد مقدم شریف آن بزرگوار سرور و منتجع گردیده با
 خدمتش برآمد بعد از در یافتن خدمت التماس نمود که چون این بلاد از بر تو
 اقیاب بدست روشن گشته توقع آن است که سایه رافت بجان این
 دیار گسترند سید استعدا قبول نموده در شکر که اختیار سکونت و بود
 گویند روزی سلطان از زرند بزرگ خود را که حسن خان نامزد است خلعت پوش
 ولی عهد خود ساخت و همراه بخدمت سید درده معروف داشت که مراد را
 بولایت عهد برگزیده ام توقع است که نظری در کار او در مایند و دست

از سر او باز نگریه خدمت نرسید و نمود که خیاط قضا و قدر جامه خلافت برقه
 خانان احمد خان و خسته و با قضا می آسمانی معارضه توان کرد سلطان بن
 سخن بجنیده ارجح بر آمد چون موسم بات خبر رسید شاه بابا
 و او ان متوجه صوب باکل گردید چون بان رسید بقلعه دید که از شک
 نارا سر باج قبه حضرت کشیده در برابر تلو خندقی خیر نموده اند که خوشی
 درع و عمن مریه که بجنیده آب سائیده بودند خدمت سلطان در سال آن قلعه
 محاصره داشت با وجود آن کار سر انجام نیافت بواسطه آب بهیو اگر دم
 و چهار بابا بن نباه شده چون دیوای مجا کربین صورت اطلع یافت
 افواجی ابنوه از سوار و پیاده دستاد داخل و خارج را مضبوط ساخته
 بهیو به منیر سید سلطان حکم ضرورت از انجا کوچ کرده و لشکر دیوای
 دست به نیره و تیر کردند بهادران سپاه بر موج دیوای حمله آوردند و چون
 راه تنگ بود کاری نتوانستند کرد بعضی سلطان سائیدند که غمان مبار
 کیشان خود را بگوشه سائیدن لای دولت منیاید و سلا درین محل منوط و مرط
 بسلامتی ششاه است سلطان نمود که در مذمت و توفیق و کون
 باشد که من سلامت بیرون بروم و مردم هلاک کر قمار شوند در نجات شخصی
 صورت و عصمت سیرت از لشکر عنیم صربی بر سلطان دو و بضر
 مردانکی از میان سپاه انجیان بدرفت و امر اعمان سلطان را کشید که
 رسانیدند سلطان این واقعه را در مکتوب اخلاص آنهمه مرقوم نموده بسطان
 احمد کجراتی دستاد و از ویه و طلبیه و منورید و کوکات افواج کجرات

رسیده بود که میروزش شاه از شدت عصبیت بهیاری شد چون آن بیماری وی
 تریه کفاد بعضی از دو لخواهان خواستند که خان خانان احمد خان شاهزاده
 بگیرند و در حشیم جهان بین ایشان میل کشند خان خانان بنیاد مطلق شده
 خود را بکوشه عافیت سپیده سیاه از هر طرف آمده طبع شدند و میروزش شاه غلام
 خود را با موبت نزار سواروسی بنحیریل بر مع او دستاد و بعد از تلاقی و تصویب
 میروزش شاه با وجود بیماری در پالکی نشسته خود متوجه شد و در وقت استراحت
 صفوف اکثر لشکر گریخته بخان خانان میوست میروزش شاه از مشاهده این حال بر تبه
 بشهر آمد و مردم را از دیوانخانه بیرون کرده و کلیدت را در خرابی بست و کاه
 شهر را بدوستان و دشمنی خردمند آن بود که در همه کاره کمی ماکل بسازد
 کاه یا خازمه تیره لشکر نتواند برده و کمی صافی به شیل می دهد خان خانان
 جهت ادای حقوق تربیت تنها بدولت خانه آمده زمین خدمت بود میروزش
 از تحت دو و آمده او را در کنار گرفت و دست او را گرفته رخت برآید و زبان
 لطف و مهر بانی گشوده بخواهر فصیح کوشش او را کران بار کرد ایند و از مرد
 که ها کردند و در باب دزدان خود سوارش نمود و در شب بیام شوک
 خمس عشرین و نمانای چون از کنگر افس سر بر آورد و دست غارت کران
 زندگانی شب لغارت برد و تقوی بعضی از مردم دادند مدت ایالت او بیش
 پنج سال و هفت ماه بود و ذکر سلطان احمد شاه بن میروزش شاه هم چون
 سر بر سلطنت سبند ایالت بوس احمد شاه زینت یافت طبقات انام
 از عدل کامل و احسان شامل او اسوده گشتند و چنان معدلت و نصفت

کار نمود که این جور و طلب را بخت داد و مثنوی در محدث آنجا نازش ^{کنش} که
نخاز نازش در میزان بخت خاک و جانیستی کیسان می نمود و اکثر اوقات ^{بفضل}
شعرا و اکابر صحبت می داشت و اموال فراوان در حق این گروه منبذل می نمود
و در ترویج شهرت حب التمدن خود را معذور می داشت و تعظیم و تکریم و دوستان
نبوت و خاندان شاه و ولایت را بنوعی رعایت می نمود که مزیدی بر این تصور
جنانچه حکایت کنند که امیری داشت شیر ملک نام که زمام سلطنت بر معوض نمود
بود و او بعد از فتح متلوزیرک که در آن بایزشه بود برگشته به بدره
در انار راه سید صرالدین عرب نام سید که سلطان احمد مبلغ کلی باو سپرد
بود و مارقه جوی آب که ملا را جاری سازد شیر ملک کور ملاقات نمود
سید صرالدین تو اضعی که متوقع شیر ملک بود بوقوع نیاید و سواره او را در
شیر ملک گفت باید ناصرالدین را از اسب برود آوردند و سید را بنام
نموده بخدمت سلطان آمد و حقیقت معروض داشت سلطان بچو سید
نموده باز خشنش نمود و بعد از چند روزی که شیر ملک نزد سید ماند
نام باستعمالش شامقه او را بدرگاه آورده مجرد آنکه چشم سلطان بر او
و مودت و میل مقاب نام را آوردند و در ساعت بی قیل و قال شیر ملک
در پای قیل انداخت می گفت ای انت سادات را بجز امنیت و چون بخت
و اگر گفت خبر رسید که سلطان احمد کجراتی که میور شاه طلب داشت بود
بهر سید احمد شاه تحفه هدایا بخت سلطان احمد و ستاد و امای کجرات
را خوشحال ساخته رخصت نمود و چون از دیواری در زمان میور شاه بی

واقع شده بود سلطان مغرم انتقام در اول نوروز متوجه بکمرشده و بعد از رسیدن
 چون اطراف ولایت را دور کرده شروع در تالاج نمود و یواری که از غرور و
 استکبار سر مغرور فلک و داری سود و غمان تالاک از دست داده یکی از محمد
 خود را با تحفه و هدایا بخدمت سلطان رسانید و استعفا بقیامت خود نموده
 سلطان تسلیم عبور بر جرم او کشید و منشور استعفا را رسانید و یواری از راه عبودیت
 در آمده آنچه متببول کرده بود ارسال داشتند در سلک مخلصان در آمد و سلطان
 با ظفر مراجعت نموده چون بار السلطنت رسید امر را بمناسب و انعامات
 کرد و اینده حضرت بکبر و تها ناکرد و بعد از چند روز هجرت که خدای خلق صدق
 خود سلطان علاء الدین مکتوبی بضمیر خان حاکم اسیر ربان بفرستاد و
 عزیز خان نامی مرستاد و کتابت چون بنصیر خان رسید بقی قبول کرده و بکمر
 محذره عصمت و طهارت نموده با فرزندان و متعلقان خدم و حشم بدر
 و ستاد و ابلو از مملکت حوی و شبن قیام نمایند و عزیز خان را بعتظیم و احترام حضرت
 و مود و سلطان قیوم انعمی بخبر و احسان نموده بفرستاد و اگر ارام مرد و کجا
 کرد و اینده و ظل اوت و عاطفت بر سایر و مقیم گشته در ابواب عیش و عشرت
 مفتوح داشت تا مردم با بساط لذات پر داخته از ساقی وقت خود
 بستانند و قضات و علماء و معارف و اکابر شهر اطلبه و مجلس عقد منعقد نمود
 و زندان و متعلقان بنصیر خان را مشمول عواطف و اکرام باز گردانید و در
 حوض شادمانه سلطان عساکر بکیران فرستاد و او را متوجه ولایت نیک
 گردید و بنابر بعضی مصالح ملک از راه مراجعت نموده بکمر که آمد و در